قرابادین طب فارسی (ادویه مفرده)

۸۶۶۲۷

۶۸۰۵

قرابادین و طب فارسی (ادویه مفرده)

۸۶۶۲۷

۶۸۰۵

بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده علی مقشر آن بغایت جالی بشره و جهة کلف
بجرب و گویند مضر سرد و مصلحش عسل و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم بندق
معرب از فندق است فارسی است و بعضی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک
بهی و مقوی امعاء خصوصاً امعای صایم و زیاد کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا
و یک وقیه آن با ماء العسل جهة سرفه مزمن و بود اده او با اندک فلفل منضج نزله
بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهة خفقان و هزال کلیه و حرقة البول
و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته آن با پیه خوک جهة
داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر افوخ اطفال بمالند جهة رفع ازرقی چشم
اطفال و سرخ اروسرخی موی بغایت موثر و آشامیدن آن با انجیر و سداب
بعد از طعام جهة سموم اغذیه و با شکر و عسل جهة سرفه مفید و کذا اشتن
چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین نگاه داشتن آن با خود مانع گزیدن
عقرب و مولد ریاح و اغلظ مغزها و مضر معده و مرخی ق و مصلحش ماء العسل و
نابیده و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش
تا بیست درهم و چکانیدن ممضوغ آن در چشم جهة طرفه و پوست سبز آن
بغایت قابض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جعفتاش بدستور روغن
آن گرم و خشک و جهة سرفه بارده و درد سینه و حکه که از برودت باشد و تدهین
آن جهة گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش مبیه است بورق
بفارسی بوره نامند و آن نمکیست که از احجار شوره ناک متکون میشود و اقسام
میباشد سرخ آن را انطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک
شبیه بکف مایل بنفشه و صلب آن را افریقی و زبدی و سفیدی شکننده را بورق
الصاغه و معمول زرگرانست و غیر آن را بورق الخبازین و سفید رقیق کف

خفقان حرقة البول تقویت باه زهر عقرب رفع سموم مانع گزیدن عقرب

بیض

ماننده غرصلب را روی کوبند رم مصنوع هسته وبهترین اقسام آن ارمنی
وتند ترین همه زندی است درسیم گرم ومحلل وجالی وجاذب خون بظاهر جلد
وآشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظ ومسکن مغص ورافع قولنج ومفتح
بامحی طلای آن مقاوم سموم وباهم وزن آن ذریره کرمانی وماء العسل باطبخ دوفا
وامثال آن جهت تحلیل ریاح وباآب جهت دفع سم قطر وذراریح وبابخ الجذ ان
جهت دفع سم شخون کرم کهاو تحلیل خون منجمد درمعده وبابنفشه وسمغ
عربی مسهل بلغم غلیظ وکشنده کرم شکم وباآب درروغن زیتون جهت قولنج یابس
وضماد آن جهت ازالة الجرب وحکه واوساخ بدن وبرص ونیکوی رنگ رخسار
وباروغنهای گرم جهت لرزه وقشعریره وتبهای بلغمی وسوداوی وباپیه خر وخوک
جهت گزیدن سگ دیوانه وباپیه اردک جهت گشودن دمل وباانجرو سرگین گاو
جهت استسقا وطلای آن باروغن زنبق بر ذکر وعانه جهت نعوظ وباعسل
نیز همین اثر دارد وبا ادویه مناسبه جهت فالج وقطور آن باشراب وآب جهت سده
گوش ودرد آن وباسرکه جهت پاک کردن چرک گوش واکتحال آن باعسل جهت بیاض
وتقویت باصره وغرغره آن باسرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده وقدر شربتی از
یک درهم تا دو درهم وبدل لثی بکوزن نیم او نمکات بیض مرا از مطلق آنچه
مرغ خانگی وجهت حرارت هوا مفید وحافظ او از زود رنجی نگاه داشتن است
وبهترین او بزرگ معتدل است که درهمان روز از مرغ متولد گردیده باشد ونیم
برشت او معتدل ترین اغذیه ومایل بگرمی ومرکب القوی وپوست او در اول
سرد وخشک وسفید او در اول سرد وخشک وزردی او در اول گرم وتر
کثیر الغذا وقلیل الفضول ومولد اخلاط صالحه وبهی ومقوی دل وبدن وجهت
خشونت معده ودوده ومثانه وقرحه گرده ومثانه ونفث الدم ومنع نزلات

حاره سینه واصلاح آن ومقوی شخصی که خون زیاده از وی دفع شده وضعیف
که از فصد بهم رسیده باشد وموافق مزاج سوداوی ومخبث او درسرکه قابض
طبع ومانع نخلی سودا بمعده وباسماق وماز ودانه مویز وانگور وامثال
آن جهت اسهال مراری وبامصطکی ومانند آن جهت تقویت باه بغایت نافع و
خوردن زرده خام جهت گرفتن آواز وسرفه ومثانه وتصفیه صوت مفید ومضر
واکثار مداومت آن مولد حصاة گرده وبهق وکلف وبسیار مخبث او دیر هضم
مورث قولنج ومصلحش ادویه حاره وآب کامه ونیم مخبث او در مزاج اطفال نایب
مناب شیر وباکندر جهت سرفه وباتخم کتان جهت ضیق النفس وبالک کثیرا کند
وانزروت جهت تسمین بدن بیعه بلع بادم الاخوین جهت زحیر وباطباشیر کهربا
جهت قطع سیلان خون وتشدید قوة عروق وبیخ وبانیم مثقال جرم لک که زرد
گران زمو رانمند وآلاشوا باو استحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض ودرد
رحم مجرب وضماد شیرین بار وغن گل بابونه جهت درد چشم وانثیین ومقعد وباموم
روغن جهت تلیین اورام واعصاب وطلای مخبث او باروغن زعفران وروغن گل جهت
ورم بواسیر مقعد وشرا الانثیین وباعسل جهت کلف وآثار سیاهی وباروغن بنفشه
جهت اورام وبا موم زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسد وبتبهای جهت
شقاق سفید نافع است وسفید تخم مرغ مجرب وخوردن آن مولد خلط خام ولزج
ودیر هضم وخوردن زرده باسفیدی موافق محرور المزاج واشامیدن او
با آرد جو قاطع نزف الدم ونفث الدم از فوق وتحت وضماد او جهت درد چشم
وجراحت مقعد وقروح خبیثه وسوختگی آتش وآب بسیار گرم ومنع نزلات
آبله کردن آن ونشر جهت منع آثار حرارت آفتاب وباادویه قابض بیلبخ جهت
قطع خون رعاف که از شریانهای دماغ آید وباکندر جهت طلا کردن جهت منع نزله

بچشم و بثرهای دراج وسد دسم وجهة اورام حاره نافع وحقنه او با اکلیل
الملک و امثال آن جهة قرحه امعا و سحج واسهال مرارى وحمول او با روغن گل جهة
ضربان مقعد وورم واکتحال او جهة تبريد چشم ومنع ريختن مواد مفيد وباکافور
وبزر البنج جهة حکه مجربست و پوست تخم مرغ حالى ومجفف قروح وقاطع رعاف
وجهة جرب وحکه وباصد فجهة بياض چشم ونفوخ سوخته او بعد رماد که سياه
شود وخاکستر گردد جهة رعاف مهلک مجرب وسوخته مکلس او که مانند آهک
سفيد گردد باعسل جهة قلع بياض چشم بغايت سريع الاثر وخوردن پوست
تازه آن که سحق باشد بقدر دو درهم مهيج باه وطلاى او باعسل وسرکه جهة تحليل
اورام ودزد ورا وقاطع خون الثئم جراحات کهنه والصاق جراحات تازه و پرده ملاصق
پوست او حمول مفيد البکاره است وباخوان بجهة کبوتر واز اسرار است و مکلس
پوست بچه مرغ در جميع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر وبا بوره
ونوشادر منقى مشتريست وروغن تخم مرغ که زرده او را در تابه آهنى آتش سو
زانده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف وجهة درد مقعد و بواسير و درد دندان
دو و پاينده موى بغايت مفيد و کوبيده چون زرده را با نوشادر شاه بلوط برشته
کرده روغن بگيرند در تطهير اجساد مجربست وهرگاه اصل حار را با او حل کنند
اصل بار را ساقط کنند و جالينوس حدی بجهة نيم بخت کردن تخم قرار کرده
هرگاه در آب جوشيده لگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده باتشی
گذارند و تا شصت شماره نمايند نيم بخت شود و قدر برشتی از نيم عدد تا با
زده معدود است و تخم ساير طيور در ابواب خود مذکور است و فضايل تخم تذرو
وتيهو و دراج وکبک شبيه به تخم مرغ خانگی است تراب المربعات خاک چهار راه است
و از تراب الطريق که خاک راههای غير چهار راه است الطف واعدل است

بيب مصادمات مختلفه بغايت مجفف و منقى جراحات از چرک دارد و باعث التيام
آن جهة استحکام اعضای مسترخيه نافع وحرز و بعضی از معاجين قديمه است و از
خواص او است که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند
و در خرقه کبود بسته تعليق کنند سحر را باطل نمايد و چون در ساعت سيم از روز
چهارشنبه بردارند جهة رفع عقد او و تفريق مؤثر است تين بری و بستانی
ميباشد و هريک نر و ماده و تازه بشانه در اول گرم و در دوم تر و منهی و اکثر الغذا
از ساير ميوهها و سريع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملين طبع و مسهل
برقوف و کاسر قوت غضب و مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون با جهل صبح با قلب
اسبوس تناول نمايند و در تسمين عديل ندارد و دو نيم مسدد و مقوی جگر و اما
سده وورم طحال و بواسير بغل وهزال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سينه
و خشونت قصبه ريه و باگردکان خوردن جهة امان از ضرر سموم قتاله
و با سداب نايب مناب ترياق و با بادام و پسته مصلح بدنهای ضعيف و زياده
کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و يکدانک و نيم بوره ارمنی
مسهل قوی اخلاط غليظه و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جميع مراتب
مذکوره ضعيف تر از تازه و معطش و منفخ و ملين طبع و دافع مواد عفنه بطرف
مسامات جلد و لهذا اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهة مستعدين قولنج
ن و صاحبان يبوست طبع و نفخ بخار غذا و تسمين بدن و گزيدن عقرب و زنبور و اورا
ه بارح مؤثر و ضماد او با آرد گندم و جو منضج و محلل ورم بنا گوش و دملها و با بوره
ارمنی جهة داحس و با زاج جهة قروح ساق و با خردل جهة خارش گوش و دوی او و با
بوره ارمنی جهة بهق و امثال آن و آب مطبوخ او با حلبه جهة سينه و ريه و با سداب
و افسنتين جهة رياح و سده و لمغ و سوخته او در سفيد کردن دندان بيعديل

ومقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد
وحقنه او با سداب جهت مغص مفید و آنچه نارس باشد ملین و محلل و جاذب و با ترباجیه
وضماد بخته او جهت گزیدن سگ دیوانه و با گوسفند گویند که از ابن عرس و طلای او با برگ
خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شراب آن مسهل و قوی
الخطر ناک و مجفف نزول آب و حمول او با زرده تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم
و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا
و کلف و بهق و طلای او گویند که سگ دیوانه و هوام و شپش را و جهت دندان
متآکله و دود آن بابیه جهت قلع ثالیل مفید و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه
و جهت البثر جراحات و خشک آن و با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او با آب جهت منع
ریختن مو او و طبیخ او جهت تقویت استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزای
او در فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس هست و مرشی قوی بالتمام
و چون آنچه را نه روز در سرکه خیسانیده و هر روز نیم عدد او را با قدری سرکه
او بنوشند و بعضی گویند ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند
و چون با مساوی او مغز کرده کان کوبیده روزی بیست از آن را بجویند جهت
اطلاق مثانه مجرب است و مضر حکم ضعیف و مصلحش کوه کان و صفرا انسون
و مصلح آنچه تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه شستنی
مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک آن تا نیم مثقال و از تازه او یک رطل
بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بروجی فرفیونا مند و بیونانی ابرودار
اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول
گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات
حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و ملطف و جهت صداع حاره و سرفه

وخشونت

وخشونت سینه و حلق و حرقة البول و مثانه و ادرار کرده و احتباس بول
و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند
روز مداومت نمایند دو درهم آن تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی
لذاع مجرب و سه مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل
و سریع العمل و سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بعد بل و کوبیده
گل تازه آن با دز هر سوست و نطول طبیخ آن جهت رفع یبوست دماغ اعضای و ضماد
آن جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید و اکثار آن موجب
ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهابات حاره و مصلحش
انکلانیون و بدل نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گاوزبان و قدر شربت
از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تازه گل و خوردن آب برگ آن با ثلث آن شکر
جهت خروج مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده
و چشم و نتو مقعد و جرب صفراوی و حکه بعد بل و روغن بنفشه سرد و تر و منوم
و جهت جرب و حرارة جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و در بخلخلی موی و نرم کردن
اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق
در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال بجهة سرفه بغایت مفید و قطور
آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار
و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر و تدهین ناف با آن جهت رفع سعال الجرب
و چون اسفنج را با پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم
عدیل ندارد و طریقه گرفتن روغن آن یکی آنکه با کنجد مقشر و یا بادام مقشر در
کیسه کرباسی مکرر کرده بمالند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنگین گردد
پس آن را کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر

هر رطل سی مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه
نمایند تا رنگ و بوی بنفشه را ببرد و اد تبن بفارسی کاه نامند مجموع آن در
اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق بخار آن جهة دفع
آزاری که از برودة هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و سستی
بدن بطبیخ او جهة سستی نافع و بثره را بتیه به بثره مریض میباز دو ضماد
خاکستر او با نیم وزن او نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاه جو سرد و جهة
التواء اشی محرورین مفید و بخور کاه با قلا جهة حفظ شکوفه های درختان از
سقوط موثر است و بالخاصیه مجموع کاه مضر عصب و خوابیدن بر روی آن
بغایت و عرق کاه گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ
و جهة رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است بتو ذهب است تمر هندی مرو
د و موافق سینه و تشنی و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر
شده و ملین مفاصل و جهة فالج و اعیاء و درد رگ و امراض بارده بلغمی و درد رگ
و طبیخ او با حلبه جهة تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق
خون و معفن اخلاط و مورث قلاع و از مردود دندان و مصلحش روغنها و خشخاش
و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را اجتناب باید و در بلادی که خرما حاصل نمی شود
اهل آن بلاد باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و محرق
او جهة اسهال و ذرور سوخته آن جهة رویانیدن مژه و قروح خبیثه و التیام
جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و حدة بصر نافع و چون تمر را در شیر تازه
خیسانیده تناول نمایند در عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بیعدیل است انثر
هندی بار درختیست در غلافی بقدر ریزی و دانها جنس کل با تالکو جاک
و درخت او مثل درخت انار و برکشی مثل صنوبر و طعم ما فی الغلاف ترش و زرد

در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا
و اخلاط محترقه و در حموضات مسهل سود او بنشته و مطفی هیجان خون و جهة خفقان
حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای غشیه و کرب و تفریح محرورین بیعدیل
و اکثار او مورث تنحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش
و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت رطل تا سی آل و بدلش
آلوی سیاه و در غلو اسهال زرشک و دانه او در سیم خشک و قابض و مغز
او جهة اساکش مجرب و ضماد او جهة خلع عضو و ونی و تقویت سستی
عضل و با پیه و امثال آن جهة نفخ و کشودن دمل از مواد و تضمید مطبوخ
او مسکن اورام و دردهای حاره است جوز بفارسی گردکان نامند مغز او
در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع
تخه و خوردن ده آل او که با ده آل انجیر کوبیده باشد در تلیین طبع مجرب و ذبرقان
کردن او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را جوان
ناشتا بخایند و طلا کنند جهة تشنج بارد و یابس و قوباء اطفال و غانغرایا
که روی است مودی بموت عضو میشود و جهة حمره و جرب و التواء عصب و آماس
الثقب و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع ضرر انزروت و محرج
کرم معده بیعدیل و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهة گزیدن سگ دیوانه
و حمول مغز محرق او با شراب جهة منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا
باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر
سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکثار او موجب حب القرع و مورث
ورم حلق و بثور دهان و مصلحش آب انار ترش و مضر محرورین و مصلحش خشخاش
و کهنه او منکرج و با سمیت است و از خواص اوست که چون با پس کوبند

وبا آب بما لند مس را دیزه کند و آشامیدن سوخته کردکان که با پوست
سوزانیده باشند بقدر یک کل با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر
مجرب و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه
محرق او و با زفت جهت قروح سر و جوشانیدن پوست او در روغن متغیر الطعم
و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیر آن و رب او که از آب کردکان سبز و عسل
با رب انکور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن دندان و او
دام و ست آن بیعد بل و طلای تازه او و مثل آن برک و برک حناجهت نزلات
وصداع مزمن و شقیقه و کل اوجاع بارده مثل نقرس و جهت و امثال آن و قطور
آب برک او که کرم کرده باشد جهت جرب کوش و آشامیدن و حمول کردن خاکستر
پوست ثانی آن جهت نزف الدم و درد او جهت جراحات و صمغ او جهت قروح خبیثه
و درد دندان و مربای او با عسل جهت تسمین کرده و تحریک باه و راند لطیف
و تقویت روده اعور و خوردن محرق پوست ثانی او هر روز نادو مثقال جهت
تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با خبث الحدید سایبده و با سرکه طبخ دهند
و تا یک هفته خضاب بندد هر روز بر موی زند خضاب قوی و با دوام است و ضماد پوست
تازه جهت خراز و قوبا مفید و طبیخ و قبه نا کوفته پوست بیخ درخت او در معده
مشتا ارغنا مقی قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسهال نافع و چون
پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و ازمنی
مقعد نبات موی و مسواک کردن با پوست بیخ او هر روز منقی دماغ از اخلاط
و رادع بثبات و مسواک پوست زرد او مقوی لثه است و طلای فشارده چوب
او با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت فربه کردن عضو مخصوص
و ضیاء بندن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از تجربه دانسته اند

و شرب او را جهت برص مجرب یافته اند و چون در فصل خزان ریشه درخت
او را بریده و در روغن زیتون ما زو و اثمد را بجوشانند که روغن سیاه کردد
و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده و شیشه بریده را بر روشنی درخت
کنند که بقعر شیشه برسد و دهن او را مسدود کرده بخاک بپوشند وقتی که
درخت بار آورد کردد و بیرون آورند چیزی شبیه عسل در شیشه یافت شود
آن خضاب بیت که تا مدتها اثر او بماند و مؤلف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون
قبل از موی بر آمدن بر اطفال در حمام طلا کنند نافع رویبدن مو میکردد
و کندی مجرب دانسته اند و روغن کردکان را خواص مثل کهنه خاییده او است
و محلل و ملین و آشامیدن او در روزی سه درم تا یک هفته جهت درد ورک مجرب
و جهت ارحه بارده نافع و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع
دردهای بارده بدنی و زایل نمودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او
جهت لقوه و فالج و تشنج نافع و بدل مغز کردکان حبة الخضراء است بوزن او
و بدل روغن سداب و بالخاصیه مغز کردکان مسکن مغص و مصلح قروح نزا
وضماد آن جوز هندی بفارسی جوز بوا کویند قابض و مفرح و مسکر و ملطف
و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت
جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل
ریاح و رفع کلف و نمش و عسر البول و خفقان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء
و اسهال مقوی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقا لحمی و ضماد او
جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و در دشرو فالج و رعشه و امثال آن و با
افسنتین و عسل جهت کلف و نمش و انار دضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و کری
کوش و اکتحال او جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش

عسل و مصلح محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء خلق
و حمق و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قند و سر بیشی و قوتش تا سی سال باقی ثوم
بفارسی سیر گویند و بری او اسقوردیونست و بستانی دو قسم میباشد یکی بسیار
دندانه و یکی منحصر بیک دانه و نقد ربیاز کوهی او کمتر است و جبلی او را بفارسی سی
مو و سیر نامند برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش بیکعدد و چند دانه
و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و بهترین از همه بستانی مشهور و بی دانه
انه است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض
و عرق و نفخ و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه
بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با
مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلف
و هوای وبائی و تعفن آنست و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه
حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی نسیان و ربع و برد و ریاح
تهیگاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت
بثرهای کهنه و قروح … و درد معده و مفاصل و دفع کرم شکم و زلوی در
حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم دارسیده … باشد و تقطیر البول و نیکوی
رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل
اورام حصاة گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید
و رویدن موی سیاه و با الجزه و سداب و مغز گردکان قوتش از فادزهر و مطبوخ او
با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن
تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بیعدیل و اکثار او و عدم مراعات
مزاج و سن و فعلش محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامل و شیرده و صاحبان دخیر و خنازیر

و مولد صفرا بسیار تند و مضعف باصره و مهیج امراض نائبه و مبخر و مغز …
و مصلح او پختن او است در آب با قلیل نمک و اضافه نمودن روغن بادام و دوغ
کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و … و امثال آن و نشستن
در طبیخ برگ و ساق او جهت بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و در زه جهت گزیدن
ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل ورم
غلیظ و ورم اعضا و ضماد بخته او با شیر جهت گشودن دمل و نضج محرق او با عسل جهت
ازاله رنگ خون منجمد تحت پلک چشم و با روغن بانجهت داء الثعلب و روغن که
در سیر مکرر جوشانیده باشند جهت جوشهای در اطراف بدن و شقاق که از برودت
باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغی و ریح سرد و ضماد او نافع و غرغره با سرکه ترشی جهت
جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او جهت
درد دندان بارد مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر
جهت بهق و برص و با زفت جهت داء الحیه و خشونت ناخن … و طبیخ او کشنده
قمل است جزر بفارسی گزر و زردک گویند در دوم گرم و تر و گویند در اول …
مبهی و ملطف و مدر بول و منفخ سدد … و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت
سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ …
جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضم و پرورده او با سرکه و نمک
جهت … سپرز بیعدیل و مقوی معده و جگر بارد و شراب او قریب بمربای
آن و نبیذ او که آب افشرده او را با ربع آن عسل جوشانیده و در خم ریخته
بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطئ الانحدار و مصلح او عرق
او که با ادویه مناسبه گرفته شود و بدلش شوری که در دستورات مذکورات در
جمیع انواع باب منافع … مکرر … ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم

ونفاخ ومضر محرورین ومصلحش ادویه حاره وآب کامه وپخته او باکوشت بزغاله
مولد خلط صالح است وقدر شربت از جرم او نامعین وشحمش آنچه از مری جفت
آن واز بیضه او تا نیخاه آن دو سخت محرک باه ودر آثار مثل اصل او وچون بکحر او را
بابکر وتخم شلغم وچون مرتب ودر زیر آتش بخ دهند جهة اخراج سنگ کرده ومثانه
وعسر البول مجرب دانسته اند وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش انیسون دو

پوست نو جلد پوست حیوانات وپیچیدن عضوی که صدمه وضربه باو
رسیده باشد بپوست تازه کرم حیوانی که سفند وبز وامثال آن بغایت
مسکن اوجاع وورم اوست وبدستور جهة اورام بارده معتقد والصاق پوست
سر بزغاله بر سر صاحب برسام مجرب وپوست تازه جهة جذب سم افعی وپوست
کوسفند جهة قروح خبیثه وحکه وجرب وتراشیده پوست بز قاطع خون جراحت
تازه وخاکستر جمیع پوستها جهة نواصیر وسوختگی آتش وپیه جلد ومحرق پوست
افعی جهة داء الحیة موثر حدید بفارسی آهن نامند وآب آهن تافته بغایت
مقوی باه وقابض وجهة جراحات امعاء واسهال مزمنه وبواسیر وورم سپرز وتقویت
معده وسلس البول ودر معقد وکزیدن سگ دیوانه ودفع درد ادرار دمشناک
هیضه نافع وشراب با آهن تافته در دفع خفقان واستسقا وضعف جگر
ومعده وباه مقوی تر از آب تفته است وروغن با آهن تافته در اسهال دموی
ونزف حیض واسترخای معقده مقوی تر است وخبث الحدید وزعفران الحدید
مذکور خواهد شد خبز بفارسی خبز تر شی وخمیر مایه کوبند وآن آرد گندم سبت
آن خون کرده روغن کنجد وروغن زیتون وشیر وسایر روغنها وماست از هر یک کرده باشند
سرشته کذا ابقا تر شی وبد بو شود وقدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر
نشود مرکب القوی دوم گرم وخشک وبغایت جالی وملطف وجاذب جاد

از عمق بدن وبا نمک که رباده باشند منضج ومفتح دمل ومحلل اورام بارده ومسکن
درد آن وسی رطل ابد که در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار رطل حل نموده باشند
با چهار دانک طباشیر وبکدانک زعفران جهة دفع خمار تشنگی والتهاب مجرب وچون
دو رطل سرکه بان اضافه کنند جهة اسهال صفراوی واحتراقی مفید وغرغره
محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهة ورم حلق وضماد آن با حنا وروغن
وغنک جهة تحلیل صلابات عظیمه تا بوسه مجرب وچون بکحر وآب نعناع وخردل
سائیده ونصف عشر خردل شب وسم خیدان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در
ده مثل هم آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن
عسل بقوام آورند جهة تقویت هاضمه بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد ومنقی معده
از اخلاط محترقه ودافع بلغم ردی است وهر گاه بعد از معاجین با هیه بلا فاصله
بنوشند سریع الانزال است وچون خمیر مایه را کوبیده وبا آب انار ترش وامثال آن
آن بخورند قایم مقام خمر است واز اسرار مکتومه ومضر سینه علیل ومصلح آن
کتیرا وقدر شربتش تا هجده درهم خل واز سایر حبوبات ساخته وبهترین آن انگوری
ومرکب القوی در دوم سرد وخشک وگویند خشکی آن در سیم وبسیار مجفف وسریع
النفوذ در ساییدن قوت ادویه باعضا وملطف وقاطع اخلاط غلیظ ودافع خفقان
ومعین هضم وقاطع ترقی الم اعضا ومحرک اشتها وکذا رنده بلغم وسپرز ومواقف
معده ملتهبه وبلغمیه وجهة قطع صفرا وتفتیح سده وماساریقا وسپرز ومدا
ومت خوردن آن ناشتا قاتل کرم معده وکرم آن اصل جهة انتصابی نافع وتقی
کردن بعد از خوردن آن کرم جهة ادویه قتاله ودفع جمود خون وشیر در معده وبا نمک
جهة دفع ضرر فطر وسگ دیوانه کزیدن ومکیدن دو مثقال بتدریج جهة زلوی که
در حلق مانده باشد وسرکه کهنه رطوبه وغرغره آن جهة منع سیلان فضول

بحلق وخناق وسقوط لهاة ودرد دندان ومضمضه آن با عسل جهة قطع خون

بن دندان اگر کنده باشند و با زاج سفید جهة خون لثه وریشه آن وطلای آن جهة

منع انتشار قروح خبیثه و با درخ وحمره وغله وجرب متقرح وبواسیر واحس

وورم ظاهری وباطنی دماغ وورم جراحات تازه وورد سرجار وخارشتی بدن آن وگزیدن

حیوانات سمیه حاره وسوختگی آتش بغایت مجرب وچون بر عضوی بمالند

منع قبول ماده از عضو مجاور وحوره میکند وقطور آن جهة گزیدن حیوانات

سمیه وبر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهة قطع سیلان خون وطلای که با سرکه

بخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند وضماد اجزای که در آن طحلب کفته

باشد جهة سوزش عضو وخشونت آن مجرب وبا کوکو جهة نقرس وبا عسل

جهة رفع آثار تخته چشم وخون مرده وبا روغن گل جهة دردسری که از آفتاب

بهم رسیده باشد وبا آرد جو جهة خناق وورم بستانی وبناگوش وباخاکستر خناق

کرم جهة عدسی وورم بادی باحمل جهة خنازیر وکزاز ومفاصل وجوشانیده

آن با حلاب که باجه را با آن ترکرده بر سر کار گذاشته جهة دردسری که از صفرا وخون

وبخارات وحمام حادث شده باشد مجرب وباشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده

وبدستور سنگ را در آن اندا خته بخارات آن جهة دردسر مزمن وبزلالت

وسرفه مزمن وبواسیر وخوردن اجزو مویزی که در آن خیسانیده باشند جهة برد

ومضمضه طبخ آن با زهره وصعتر جهة تسکین درد دندان وقروح لثه مجرب وقطور

آن جهة کرم گوش وبخور آن جهة دوی وطنین وگرانی سامعه وتفتیح سده

خیشوم وبوئیدن آن جهة سده مصفاة وبا جلاب وروغن بادام وروغن گل جهة

سرسام وهذیان نافع یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند

تا مهرا شود ویک هفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند وهر روز ناشتا دودرهم

ازان بنوشند جهة رفع بد بوی دهان که بجهة رکت معده باشد مجرب ودر

جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شده ومضر بلوان وسو

مزاج وقوة باه وصاحبان سرفه تازه وسعال یابس ومضر اعصاب واعصابی مزاج

وناقهین ومبرودین وصاحبان ریاح غلیظه ودرد مفاصل ومدامت آن مورث

استسقا وصاحبان احشاء ضعیفه وغشی ومضعف بصر ومورث رزدی

رخسار وسحج ولاغری بدن ومصلح آن شیر نیها وگوشتها مجرب وشراب بزوغ غلیظ

ودر رفع ضرر سرفه شیرینی وروغن بادام وادویه ضعیف الحراره ودر ضعف اعصاب

عسل وادویه حاره ودر سحج لعابها وقدر شربتش تا هفت مثقال وبدلش در

بعضی امور شراب ودر بعضی آب لیموا ست وسرکه طاری وتا رجیل مضر عصب منتشد

خردل تخم گیاهیست برگش شبیه برگ ترب واز آن کوچکتر وخشن وسریع النبات

وگلش زرد وقسمی از بری آن را بتر کی تجی نامند وتخمش مدور وسرخ وقسمی را

کیج گویند برگش در بزرگتر از بستانی وتخمش غیر مدور وسرخ وتند طعم وسفید

آن را اسفند گویند وآن حرف ابیض است ومذکور شد ومراد از مطلق

خردل نوع سرخ آنست در اول چهارم گرم وخشک وجاذب خلط از عمق بدن

وهاضم ومحلل رطوبات دماغ ومعده وسایر اعضا ومفتح سدد ومدر فضلات

ومفتت حصاة وجهة دردیجی وبلغم جگر وسپرز ورفع نسیان وامراض بارده دماغی

ونیم درهم از تخم آن با شراب جهة سرور وتقویت باه وبا عسل جهة ربو وسعال مزمن

وگرم معده وتب بلغم وسوداوی وضماد آن جهة نقرس ولیثرغشی وعرق النسا

وورم سپرز وجذب مواد بظاهر بدن وازاله داء الثعلب وباعسل وبدستور با

موم روغن جهة تصفیه رخسار وازاله زنگ خوردن مرده وکمنه چشم وبا سرکه جهة

جرب متقرح وقوبای مزمن وپیشانی جهة نزلات بارده ودردسر بارد ودیجی وفالج

واسترخا و با روغن طلا کردن آن بر قضیب جهة نعوظ مجرب و با سکنجبین و آب کرفس جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره آن با ماء العسل جهة تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان و سعوط آن مورث عطسه و جهة انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله آن با انجره جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مضروب آن با آب و عسل جهة غشاوه و خشونت پلک و بخور آن جهة گزندگی حزات و لطوخ آن جهة درد دندان و بدورم بحربه مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن آن حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب انگور مانند از د نیم جوشانیده با کیند و سرکه سرخ در کبلانات از آن ترتیب میدهند و مطبوخ بنات آن با جفند ر جهة سرخ و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم آنست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون برگ کف خود گرفته آیة وعنده مفاتح الغیب تا الا فی کتاب مبین خوانده و بعد از آن صد دوباب بابیلی گفته و بد شو نادو صد مرتبه بی انکحول را در خانه که کمان دفینه در آن داشته باشند افشانده یکشبانه روز در خانه را ببندند روز دیگر جا لهای ادو مکان که دفینه باشد مجمع یابند و روغن آن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلای آن جهة درد دندان و اختناق رحم و تبهای مزمنه و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تنقیه سده اعصاب و جهة نسیان و فالج و کراز سامعه کم رفین باشد و اشامیدن آن بدستور جهة دردها دو مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم **انیسون** بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف

طویل و از دو از بانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصا بر شته کرده آن و مقوی کرده و مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهة صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوة تریاقیه و بخورش جهة در سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سفوف آن جهة جلای دندان خصوصا محرق آن و رفع بد بوی دهان و اکتحال آن جهة سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهة کری و ثقل سامعه و خاشیدن آن جهة خفقان و طلای مطبوخ آن در سرکه جهة تحلیل اورام و کشتن قمل و طبخ آن با شکر جهة رفع زردی رخسار زن زائیده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصلح محرورین و مصلح آن سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبث و ربع آن رازیانه و در تقویت باه مثل آن **انجره** گفته فارسیش شبث و بعربی قریص و بلغه اد المزد کزنه نامند و بترکی کیجیت کونی نباتیست برگش بر شرنیفا و انبوه و بارهای بسیار و ریزه و خارهای ساقش و اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمرة جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم آنست در اول سیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقرح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم معده و سده جگر و سپرز و محلل و کذا اشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول تخم منقعل آن و مرصاف بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهة برآمدگی

رحم وتحلیل دبیله وکشودن دمل وقلع ثالیل خصوصًا با عسل وجهة النواء
عصب وبا نمک جهة جراحت سگ دیوانه گزیده وبا قیروطی جهة ورم سرد وپخته
آن با روغن زیتون جهة ورم جراحات وورم بیخ گوش وطبخش با ماء الشعیر
جهة تنقیه شش وسینه وبخورش جهة ربو وآلات تنفس واستسقا وعلل کرده
وسپرز واخراج ماده اصفر وبلغم لزج وباسکنجبین جهة درد سپرز ودرد پهلو وادرار
کرده وسکن آن درمال وطلاء آن با اصل السوسن جهة تنقیه مثانه از جرک وآشا
آن با تخم کرفس وپیه گوسفند بغایت مهیج باه وباشراب مسهل باعتدال بلغم
وفتیله آن با عسل بد شود مسهل وضماد آن بد شود پرکش محلل ورمها وبا
مراهم جهة اکله وقروح وسرطان وباعسل جهة بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته
الله وطلاء آن با عسل بر قضیب وکف پا محرک باه ومضر کرده ومصلحش
وکثیرا ومضر مقعد ومصلح آن عناب وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش قردمانا
با حرف ومضمضه عصاره آن محلل ورم لهاة وزوفا وبخور وپرکش مجفف
زخمهای متاکله وسرطان متقرح است ۞ حلتیت بتای مثناة
فوقانی بعد از یای تحتانی وقبل از آن اسم صمغ انجدان است وآنرا حلتیث
طیب گویند ومنتن آن غیر صحیح گویند وپوست وگویند از انجدان سیاه
حاصل میشود وبفارسی کما گویند وطیب از سفید آن که مشهور بکولی است
وبهترین اقسام است وخوبش مایل بسرخی وصاف وتند بوی با شناعت
که چون در آب حل کنند مانند شیر شود در چهارم گرم ودر دوم خشک وقوتش
تا هفت سال باقی ومنتن آن در سیم خشک وبوی آن شبیه ببوی کندنا
بغایت کریه وبا قوه سمیه وتریاقیه آن غالب بفارسی انگزد ودر اصفهان انگشت
گنده نامند واقسام آن قاطع جنین ومخرج آن محلل قوی ومدر بول وحیض

وجاذب

وجاذب خون ظاهر جلد ومبهی وجهة تحلیل ریاح وخون منعقد وتب ربع و
دفع رطوبات ودرد مفاصل گزیدن هوام وسگ دیوانه واسهال رطوبی ومفنی
ریحی وبلغم وفالج وصرع وامراض بارده دماغی وبحة الصوت وخشونت حلق وخرخره
بلغم وبخورش اقسام کرم معده ونفخ خون بواسیر با زرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و
درد پهلو وبا انجیر جهة یرقان سده وباشراب وفلفل وسداب جهة گزاز و
باسکنجبین جهة شیر وبا آب خاکستر واب در ساجهة شکاف عضل وبامر وفلفل جهة
گشودن حیض وباشراب جهة امراض عصب وباسیر وخیطیا جهة گزیدن سگ
دیوانه وبا آب بارتنگ جهة رفع حکه وسلاق باطنی وباقوابض جهة اسهال
رطوبی وبا ادویه مناسبه جهة برودة معده وحکه وسبل واستسقا وسستی بدن
ودردی وکمودة رخسار وضماد آن جهة داء الثعلب ودرد آن کرم خورده ودر
پرانیدن آن وطلاء آن درخارج جهة تسکین درد دندان وزخم گزیدن سگ
دیوانه ونیش عقارب هوام ودفع مضرت پیکان زهردار ومانند آن وباروغن
زیتون جهة گزیدن عقرب وباقیروطی جهة ثالیل وعقد وبا انجیر خشک وسرکه
جهة قوبا وبا زنجار وزاج جهة بردن گوشت زیاد که در بینی متکون شود وکذا آشامیدن
آن در احلیل موجب نعوظ شدید واکتحال آن باعسل جهة قوة باصره ونزول آب
وبیاض وظفره ومضمضه طبخ آن با انجره وزوفا جهة درد دندان کرم خورده وبراورام
خبیثه بعد از شکافتن آن جهة اخراج اجزای خبیثه آن وغرغره آن با عسل جهة ورم
لهاة وباسرکه اخراج زلوی در حلق مانده وبخور وحمول آن جهة اخراج جنین بد
وبستن آن در پارچه وکذا شستن آن در ممر آب مانع تکون کرم در آن موضع ونیز شود
وباعث گریختن هوام آن موضع وبد شود صحیح عالیه هوام از آن گریزان شوند
وطلاء وجوشانیدن آن در روغن زیتون جهة کری کهنه ودرد گوش ودوی

وطلای آن نافع ومضر دماغ وجگر ومصلحش انار دین وانیسون ومضر سپرز ومصلحش
کتیرا ودوی آن مضر محرورین ومصلحش بنفشه ونیلوفر وآب سیب وشربت صندل
واکثار آن مورث اسهال وقی وتبخارش بینی وامصلحش آب انار دو سیب
وصندل وقدر شربتش از یک درم تا نیم آن وبدلش حماو شیر وسکنجبین وکونینه
مطبوخ محروث کرنج الجند آن بدل آنست حمص بفارسی نخود گویند بریان ... بستانی
میباشد بری آن را گیاه شبیه بگیاه بستانی وتیزتر وکوچکتر وثمرش مایل بسرخی
ودانه او بالجی وگرم وخشک تر از بستانی ومنقی ومفتح سده جگر وسپرز وکلیه
وجالی جرب متقرح وقوبا وملین آن ورام بن گوش وانثیان وباعسل منقی قروح
وجراحات وسرطان وبستانی آن بهترین حبوبات نزد بقراط و ... گرم در
اول خشک وتازه سبز آن در اول تر وقوتش تا سه سال باقی میماند وملین طبع و
مدر بول وحیض وعرق وزیاد کننده شیر ومنی وباهی ومقوی شش وسمین بدن
ومقوی حرارت غریزی ومولد خون صالح وکثیر الغذا ومشهی اشتها وابیخ
آن با بتدری نمک با قوة تقطیع ... وفتح سده است بسبب کسب ملوحت
آن ومدر بول است بیجلات والخاصیه جهت درد سینه وقروح شش نافع
وبا شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتب با آن نباشد وچون با تب
باشد بجای شیر با آب بنوشند وچون یک شب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول
نمایند ودو آن دو روز دیگر بخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند
وچون در آب خیسانیده خام تناول نماید وآب منقوع آن را با عسل بنوشند
جهت اعاده شهوت جماع ثابوسین بیعدیل است وچون آنرا هر سه از آن ترتیب
داده با سرکه بنوشند ودر طبیخ آن بنشینند جهت اسلام امراض مقعد وتنقیه
رحم واخراج کرم ومقعد بهترین ادویه است وخوردن آن ما بین دو طعام معاین

هضم

هضم وتخمه آورد نبات سقط جنین ومغثث ومدر وضماد آن ودر افعال قوتی
از سفید وبا قوة تریاقیه وجهت استسقا وجذام وبرقان سده ی سده
وجگر وتحلیل ریاح وغسول طلای اقسام آن جهت خارش اعضا وصداع و
دفع رزازی رخسار وسعفه وخزاز وکلف وتقویت موی ورفع بجیبی عضو
وامراض مفاصل وخوردن برشته آن که سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی
آزموده است وروغن نخود که با قرع بدستوری که در دستورات مذکور است
گرفته شود در سیم گرم وخشک وتند وبا قوة نافذه وبغایت مقوی موی وسیمی
وجهت تسکین درد دندان وامراض لثه بیعدیل وجهت دردهای بارده وجذام
وقوبا وامثال آن بغایت موثر ونخود سبز وتازه مولد فضول ونقیع آن جهت تحلیل
ورم لثه ودرد دندان نافع است واز خواص نخود آنست که چون در اول هلال
بعدد ثالیل بهر یک از آن یک دانه نخود را مالیده ومجموع را در لته بسته از بالای
هر دو با ازبالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع
ثالیل بر طرف میشود ومضر قرحه مثانه ومصلحش خشخاش ومولد ریاح ونفخ وثقیل
ومصلحش جوارش کمونی وزیره وشبث وگلقند ودر نخود این سکنجبین ساده
وخشخاش وبدلش در دقه باه لوبیا ودر سایر افعال ترمس است وخوردن
آب بعد از تناول کردن نخود بغایت مضر است دجاج بفارسی مرغ خانگی نامند
وخروس آن نیست بمرغ حرارتش کمتر ویبوست در او غالب ومرغ جوجه اعدل و
مایل برطوبت ومرغ جوان فربه در آخر اول گرم ودر رطوبت معتدل ومرغ بچه
ارطب از او برطوبت فضلیه وقول بعضی که مرغ بچه خلاف قیاس وتجربه است
چه کل لحوم عینها فی حارنه وسهرای آن کثیر الغذا او لطیف از اکثر طیور ومولد
خون صالح وغیر مهرا بخلاف آنست وگوشت خروس سال ادعلل وملین طبع

ونفخ سودا وجهة قولنج بسیار مفید وچون شکم او را باغک وقرطم پرکرده بپزند بجوشانند وبعد از یکشب مرق آن را بنوشند جهة بتهای مزمن ودردی و عشقه ودرد و مفاصل و نفخ معده وسوء القنیه وقولنج نافع وخروس جوان زیاد کنند و صاف کننده منی وخروس بچه جهة ناقهین امراض حاره ومرغ بچه ومرغ جوان قولنج وجهة تسمین بدن وتصفیه رنگ رخسار و مهزال و زیاد کردن جوهر دماغ وفهم ورفع خیالات فاسده وبخته آن با روغن تازه جهة سرفه یابس و مداومت مرق کوشت او تا یک هفته با نان میده جهة رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب وکباب آن جهة رفع خواهش کل خوردن وامثال آن وموافق معده رطبه وجگر و بیضه آن جهة زبر کردن صدا وموادّ سودای وطلای نیم گرم آن بر جبهه مالنخولیا عجیب النفع وجهة شقاق وسعفه وجمیع امراض یابسه و بیضه معلوف بقرطم جهة ابتدای جذام وسرگین او حابلی وتند وخوردن آن با شراب وباسرکه جهة قولنج ورفع سمیت فطر وتند رنگ آن مفید وطلای آن جهة بهق وبرص وامثال آن وضماد آن با سرکه جهة سگ دیوانه گزیده مفید وجگر او کثیر الغذا وسمن ودیر هضم وخوردن مغز سر او بدون نجاتی جهة گزیدن هوام ونفث الدم که از مجاری دماغ باشد مجرب دانسته اند ونجاتی آن جهة تقویت دماغ وقوة مفکره وپرده حبیبه دان او که خشک باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجرّبات واشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیمرشت جهة تقویت باه بسیار موثر وبدستور ضماد آن با روغن زیتون یا پیه زهره وکیسه دان مقوی نقرس وخون خروس ومرغ را آشامیده وخشک کرده آن را سعوط عفونات جهة قطع رعاف وچکانیدن خون بال تا رسیده او رافع بیاض چشم وآشوب است وچون شکم مرغ را شکافته والخنان زنده بر موضع گزیده هوام نهند جهة

جذب سمیت آن وبر سایر موادّ جهة جذب آن بظاهر رافع بیهوشی وسرسام است وتناول نمودن مرغ با نبات وکشک وماش وسبب مورث قولنج ومداومت آن باعث نقرس ومصلح آن ادویه حاره وشراب ومطبوخ آب انگور است در خوردن سکنجبین واستخوان سوخته نوع مرغ سیاه با شل آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند یا برموم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند واز اسرار شمرده اند وخوردن سنگ متولد در جوف آن مفتت حصاة واستخوان بال راست خروس را با خود داشتن مورث قبول ودر دست راست داشتن موجب ظفر بر خصم است **دج** بفارسی کبک دری نامند ودر هندی کوه کرک از طاوس بزرگتر وخاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار در برزه ودر کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال ولطیف ودر امعال از کبک لطیفتر وقوابتی وبخور پر بالخاصیه جهة رفع طاعون ووبا موثر ونگاه داشتن پر آن با خود باعث یمن وبرکت **دود الکندر** دوده کندر است آن را سوزانیده طاس منکوس گذارند تا دود آن جمع شود جهة ورم وقرحه چشم ودوا بنیدن مژه ورفع سوزش زیاد والتیام قروح اعضا نافع است **دخان القوادیر** دوده شیشه است گرم وخشک ومقوی باصره وجالی وجهة سبل وناخنه وبردن گوشت زیاد رخنها مفید ودوده مرصافی جهة رطوبت چشم وتاکل گوشتهای آن نافع ودوده بطم را بنجهن اثر است ودوده سعه قطران مثل دخان القوادیر است ودوده فهرخرنا حکم اصل آن دارد باشده ولطافت **دب** بفارسی خرس نامند وبترکی آهو کویند واز ساجیوانات محیل تر وشدید القوة وکثیر الصوف در دوم گرم ودر سیم رطب وسن آن یابس المزاج وچون شدید المزوجة است والهذا بجلد راولا صورة معلوم نیست وچون متکرد لبید صورة

او از لزوجتها بیرون آمده ظاهر میگردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصوره
متولد میگردد و این محض اشتباه است زهره او مفتح قوی و آشامیدن یکدانگ
آن با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و صرع
و نیم دانگ آن جهت قولنج دواب بغایت نافع و طلای آن تلخ مرتبه با عسل و فلفل
جهت قروح آکله و خراز و در و پاشیدن موی مجرب و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه
جهت قوة بصر و دفع بیاض و در و پاشیدن مژه و بینی ماهیه آن جهت فربه کردن بدن
موثر و خون او بقدر یک دانگ جهت صرع بلغمی و طلا کردن آن گرم باشد جهت نضج دمل
سریع الانفجار و اکتحال آن بعد از کندن موی زیاد چشم مانع رویدن موی و اعضا آن
و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل و نقرس و برص و داء
الثعلب و سرفه بارده و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتگی اعضا و
نرم کردن اعصاب و اعضای منجمد نافع و چون جوف انار را تمامه خالی کرده او را
با مثل آن روغن زیتون در آن کرده آتش آهسته گرم کنند جهت رویانیدن
موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نفع اصیر (?) و سعفه و مالیدن پیه او بر بدن
اطفال در حین ولادت جهت عدم تضرر از مضرتهای خارجی موثر و پوست
او بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر و
و قشعریره و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق چشم
او که در لته بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع آن علت و تعلیق
نیاب آن بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی آن جهت گریزانیدن هوام موثر
و چون خصیه او را شکافته مازو و سماق بر آن پاشیده خشک کنند جهت دفع
اسهال بغایت نافع و سرگین آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت مفتح (?)
مقید رازیانج بفارسی بادیان گویند بستانی در اول سیم گرم و در دوم خشک

وتخمش

و تخمش گرمتر از برگ آن و بیخش قویتر از سایر اجزای و مجموع آن مولد شیر و مدر
بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و بثره و مقوی معده و باصره
و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوة قابضه
و جهت خفقان و غشی با کل ها و زبان مجرب و با بیخ بادیان (?) و انجره جهت سرفه و ربو
و عسر نفس و با ادویه مناسبه و بیخهای جهت ریاح غلیظ و قولنج و درد پهلو
تهیگاه و دفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه
شدن قوة ادویه و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین جهت تبهای کهنه
نافع و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره آن را با زهره
غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال آن مانع نزول
آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل
تا وقت تحویل سرطان هر روز یک درهم تخم رازیانه را با مثل آن شکر تناول
نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض نگردد و ذرور سوخته آن مانع انتشار
قروح و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال
مثل عصاره انست و مفتت حصاة و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم
آن یک مثقال و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال و بدلش تخم کرفس است و رازیانه
بری را شاخها عریض تر و شبیه بریباس (?) و بیخش ریزه و بسیار خوشبو و در آخر
سیم گرم و در دوم خشک و جهت تقطیر البول و تفتیت حصاة و حرکت قروح و اسهال
مزمن و دفع احتباس حیض نافع است رب عبارت از آب میوه ها و نباتات
که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیزی در تحت آن چیز مذکور است رمان
بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه را که املیسی نامند لطیف
از سایر و سرد باشد اول و در اول تر و با قوة قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط

جهت سینه
جهت سرفه و عسر نفس (?)
مکحل برای نزول آب و ضعف بصر
برای عارض نکردن مرض

صالح و نفاخ و از بن جهة باعث نفوظ محرورین و مبرد دبول و حالی و نفخه و ملین
طبع و مورث تشنگ و خوردن آن بعد از طعام سبب انحدار آن و جهة تصفیه
روح کبود و تقویت جکر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سرف
و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ
و نفوذ فرمودن غذا و دفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار
آن مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش در بارد المزاج زنجبیل بر و ۱۱۰۱ است
و دبل انار ترش در افعال قوی تر از آب آن و مرخی معده و مصلحش مصطکی و چون
انار شیرین را سوراخ کرده بد فعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن
بادام شیرین در آن ریخته بر روی آتشی که از ریختن روغن را جذب کند بجایی
رسد که دیگر جذب نشود آن کرده مکیدن آن جهة درد سینه و سرفه از حرارت
و بد بتور لشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام کرم نیم
کرم باشد عجیب الاثر دارد انار ترش شیرین که بعربی مزه و بفارسی میخوش گویند
در سردی و تری مایل باعتدال است انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و
مدر دبول و مسکن حرارت معده و غلیان و مانع سیلان مواد بمعده و جهة دفع
ضماد و قی و خفقان حار و منع صعود ابخارات غذا و دفع دخانیت آن نافع و اکثار
آن مورث قرحه امعا و زحیر و مضر صدر و دین و مضعف جاذبه جگر و قوه باه و مصلحش
انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال آن و آب انار درین که با پیه افشرده باشند
از نیم رطل تا یک رطل و بیست گل شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهة تبهای
صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ مهرآن آن با پوست و تخم جهة
جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن در شراب جهة تحلیل اورام بی
عدیل و مضمضه آب آن جهة قروح خبیثه دهان و قلاع و اکحال آن جهة ناخنه و سبل

جول الخدار طعام سرفه الم سینه فصول صفرا تب یرقان

نافع و ضماد و عصبا آن که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهة قروح
خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاده خنهاو درد گوش مفید و سویق آن قابض جهة
رفع خواهش خوردن گل و امثال آن زنان حامله را موثر است و رب انار ترش
در افعال قوی تر از آب آن و چون آب انار دین را در ظرف مسی بقوام آورند جهة
سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون انار را خالی
کرده روغن گل در آن ریخته با آتش نرم کذاشته در گوش چکانند جهة
درد آن بغایت موثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف و سفوف
آن با عفص مسهل بعض اخلاط سوخته و جهة رفع آتشک بغایت مفید و حقنه
در آب طبخ آن جهة دفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد آن با عسل جهة رفع
انار اکله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهة منع ترقی الم و قی الدم
و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر بعد از جوشانیده باشند جهة رفع اسهال
و زحیر و مضمضه با آب طبخ آن جهة تقویت لثه و اشامیدن آن جهة سلس البول
و شستن مقعد با آن جهة قطع دم اسیر امراض مقعد و آشامیدن سائیده آن
بقدر یک درهم با آب کرم و دفع کرم معده بی عدیل و طبخ آن در این باب از
مجربات و جهة نزله حاره و درد دندان مضمضه آن بی عدیل و چون انار ترش را
با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد کردد و بقدر فلفل
حبها ترتیب داده یازده عدد زیاده از آن جهة رفع اسهال مزمن و زحیر مخوف
و قرحه امعا و مقعد مجرب است و رب انار دین در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و جهة التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و ضماد و رفع فساد خواهش حوامل
و فساد رنگ رخسار و رفع تخم نافع و نار دان قابض تر از رب هر یک و در افعال قوی تر
و کوبیده ترش آن با مویز بالسویه و خصی آن ذیره کرمان جهة رفع قی و تقویت معده

رفع خواهش گل
جهة درد گوش
رفع اسهال بواسیر مقعد
دود دندان

مجربست ومضر سرفه ومصلحش مويز وكردكان وبدلش سماق است
وكل انار در افعال مثل كلنار بفارسی است وجهة قطع خون بن دندان والتيام
جراحات وقی وتلاع وضماد ان با برك در زير قيم معده جهة قی مفرط وعصاره ان با
بكلاب جهة منع ريختن مواد بچشم ورفع ورم ان وباب بادرنك جهة رفع احليل
وبا ابجهة ابتدای داحس وخراشی باكه از مواد وكفشی شده باشد وباسركه
جهة بادسرخ نافع وعصاره پوست وپيه ان قايم مقام كل انست وخوردن نفث
عدد ازان كه هنوز باز نشده باشد بنهجی كه بدست نكرفته كلها را انا شنا بلع غاشد
جهة قطع بروز رمل ودمند تا يكسال ازموده اند ودانه های زردی كه در اقماع
انار مي باشد شبيه بزرد در جميع افعال مثل تخم كل است حصاة بفارسی سنك ريزه
نامند رابع ومجفف وساييده ان مثل غبار جهة نزف الدم جراحات ورفع ورم ان
مفيد وانداختن ان در كوزه اب مصلح غلظت ان ومقوی احشا است رماد
بفارسی خاكستر نامند وان مركب اجزای ارضی ودخانيست وانچه ازان سفتی
جزو دخانی زايل شده ارضيه باقی ميماند ورماد اكثر چيزها در ذكر اصل ان
مذكور وخاكستر كرم چوب تاك وغيران با سركه جهة بيضه وخوره وشقيقه وتحليل
اورام وبواسير بعد بلاست وخاكستر في نفخ سدد وجهة البثام قروح وقلع اثار
بثرها وضماد ا معند ومضرشش ومصلحش كبر او قدر شربتش نيم دانك وخاكستر بلوط
حابس جميع نزف الدم ومسكن اورام ومانع اكله ورانع قرحه تقيب ومقعد
وخاكستر پشم ملموس در قطران وزفت وخاكستر كدو جهة قرحه قضيب ومقعد مجربست
ريباس معروف ومشهور است وبيخ ان ريوند است در دوم سرد وخشك ولطيف
وبا قوة قابضه ومقوی معده است واحشا وجكر حار ومفرح وقاطع قی وتشنك
وغثيان ومسكن حدة صفرا وخون وجهة رفع مستی وضماد وبواسير وطاعون

ووبا وخفقان ووسواس واسهال حار ويرقان وتبهای حاره وتحريك
اشتها ومنع بروز رمل واكتحال ان جهة قوة باصره وبياض وضماد ش با ارد جو جهة
حره وبادسرخ ونمله نافع ومضرسينه وباه ومجفف اعضا ومورث قولنج دردو
ومصلحش زنجبيل ودو انيسون وعسل وقدر شربت از اب ان تا سی درهم و
بدلش ترشی ترنج واب غوره است ورب ريباس قوی تر از اب انست وترشی
جهة وحشت وجنون وبخارات واحتراقات ربه بفارسی شش وبتركی اوبكه نامند
متبدل الغذا وخفيف وبهترين ان شش بره وبزغاله وشش ماهه تا يكسالست
وجهة ناقهين معتدل كوبند وبدا ومت ان مورث سل است ومصلحش سركه
وكرويا وضماد كرم ان جهة ورم چشم كه در بياض ان قطعه خون ظاهر باشد
مجرب وجهة بيخ ووری كه در پا از كفش وامثال ان بهم رسد معتد وطلای
خونابه كباب ان كه بنمك وادويه بكباله باشد جهة تاليل وقوبای يابسه
بغايت موثر وسوخته ان جهة رفع بيخ مجربست زبد روغن تازه بيكست
ومسكه وروغن كره نامند ومراد ازان روغن تازه كوسفند وكاو وبزاست
در اول كرم ودر اخر ان تر وملين ومنضج ومسمن ومفتح سدد وجهة تصفيه
صوت وقصبه ريه وخشونت حلق وسرفه خشك واورام ظاهری وباطنی وادرا
ر وتوليد فضلات وباعسل جهة ذات الجنب وذات الريه ونضج مواد سينه
ورفع ان وماليدن ان بر بدن وباشكر وخشخاش خوردن ان بغايت موثر در بیست
وبابادام تلخ جهة رفع فضلات ريه وبا قوابض جهة اسهال وبيحی كه از حدت
اخلاط باشد وباشراب كل جهة قطع ثقل دوای مسهل وبا زا ده تخم بمر شت
جهة دفع اخلاط وبانزده مثقال ان را باهفت مثقال شكر جهة عسر البول مجربست
وطلای ان بالخاصيه تقنيه بدن نا مبكند وموقوف بدرود الاث عند انشب

وجهت تنقیه دردمها و کرندان افعی و زرنیخ آن بر جا دندان جهت سرعت بیرون
آمدن دندان اطفال و رافع خضیف تازه و کهنه و با ادویه مفتح جهت ارام اعصاب
و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا چون بعد از تنقیه
صاحب جرب سنرخ حوزرا بوشانیده عرق کنند و در روز زرنیخ علت شود حقنه
آن جهت ورم صلب امعا و قرحه آن مفید و دوده روغن تازه جهت منع سیلان
مواد الجینم و التیام قرحه و جرب و حدت بصر و غلظت پلک نافع و مضعف
معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش سرتازه
که در جوشانیدن آن احتیاط آن سوخته باشند و قدر شربتش تا سی درهم است
دخل بلغة اکبر یابان رصاص اسود است زرنیخ لغة فارسی است و بیونانی فرسالس
نامند و بعضی کبریت الارض است زرنیخ قسم میباشد یکی زرد و بهترین آن صفائحی براق
زبرات و زرنیخ ورقی گویند دوم سرخ و بهترین آن شبیه بسرنج و صاف و زود شکنی
است و یکی سفید و آن را زرنیخ النوره و داء الثعلب نامند و زبون ترین اقسام
و بدستور سبز و سیاه آن بغیر مستعمل است قسم زرد و داسیم گرم و خشک و سرخ آن
در چهارم سفید و سیاه و سبز و قوی تر و اقسام زرنیخ از سموم تا اند محرق آن
لطیفتر و در بردن موی قوی تر و متصاعد آن بیاد سرنج و شقاق و براق و در
سمیت و افعال قوی تر از همه و مجموع آن معفن و لداع و محرق و با قوة قابضه و سترنده
موی گوشت زیاد در جها و کشنده اقسام کرم معده و جالی آثار و حمون مرده و رافع
جرب و سعفه و اکله و با رابتلج جهت داء الثعلب و با ماست و آهک و خاکستر و
امثال آن جهت ستردن موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن
جهت دفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعد و بواسیر و جراحت
بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیادی و بانیدن گوشت بن دندان و بخور آن

با

سرعت آمدن دندان اطفال

کرم معده

داء الثعلب

مقعد

بواسیر ... ضیق النفس

بادانیج بدستوری که در تحلیل رسید جهت سرفه کهنه و با سعیه و مغز جلغوزه
و مغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه
بغایت موثر و شرطست که بعد از بخور حریره از کند سه با مغز بادام و روغن تازه
جهت دفع مضرت دود آن استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور
با بیخ سرتازه بعد از کندن موی جهت منع رویانیدن آن مجربست و لکد آنکه
آن با عسل جهت تصفیه آواز و دفع کردن چرک سینه و آشامیدن آن را با پیه
وقی کردن جهت تب ربع موثر دانسته اند و احتیاط آنست که آشامیدن آن را
بهیچ وجه جرات ننمایند و طلای آن با زهره گاو و حی العالم و شب جهت منع
سوزانیدن آتش موثر و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند ستون آن
جهت بردن گوشت متعفن دندان و دوا بندان نیز آن از موده و با سرگین گنجشک
جهت ثالیل مجرب و با صبر و حلبلبان و آب کنند جهت سقوط بواسیر و التیام جراحت
رخنها بی بدیل و چون در سرکه حل کنند هر مگسی که بر آن عبور کند بمیرد و بدل زرد
آن نصف آن زرنیخ سرخ و بدل هر دو اکثر افعال کبریت و کلمی که از تصعید
زرنیخ بهم رسد رنع آن را طلای عصفر و آدر زرنیخ مینمایند و چون زرنیخ زرد را
تدبیرات تصعید سفید کنند یکجزو آن ده جزو زهره را قمر سازد و از مجربات
شمرده اند و طریق تدبیرات بدستورات الیقاتست زیبق بفارسی
سیماب و جیوه نامند از جمله فلزات و معدنیست شبیه بنقره که اخته و از گلاز
سنگهای سرخ بهم میرسد و در بعضی بلاد از ده مثل مغرب و روم و هفت
اقلیم قطرانست که از خاک متکون میگردد و در بعضی ظروف سنگیه و سرب و قلعی
و حلبه سنگ آبی و طلای و نقره معدوم میشود و در دوم سرد و تر و باعث قبض
و استنشاق دود محرق آن مولد فالج و بطلان سامعه و زوال دخشا و جرب

فساد قوتهای دماغی و کویزانیدن هوام و طلای کشته آن با تخم خربزه و بادام
تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه رطبه و قروح سایله و رفع قمل
مجرب و با کندر و راتیانج و موم و روغن زیتون جهت دانه نواسیر و دانه های
آتشک از مجربات و بدشوره و دهن ادویه همین اثر دارد بشرطی که بحلق و بینی
و گوش نرسد در یکهفته سه بار بخور کنند و غذای نمک دار و غیر لطیف نخورد
و بعد از تنقیه دور دهند و چون زیبق را کشته بریسمان مالیده بر گردن
بندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول آن بنوع جهت خشک کردن دانه آتشک
و قروح مجرب است و خاک زیبقا که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول است
و در سمیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول آن بجهت سمیت و سرعت از امعا
دفع میشود با مغص و در مقتول و چون کشته آن را اطبا در سال چند روز هر روز
بقدر حبه تا یک دانگ بنوشند و بتدریج زیاده کنند و کوشتاب بعد از آن
بخورند باعث مغص میشود و جهت حفظ صحت و تقویت باه هاضمه و قوه بینیه
بی عدیل و قدرت شرب غیر مقتول تا درهم و بدل نشی رصاص محلول است و مصنع
آن بسیار کوهر واحد و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است
و طریق تصعید در دستورات اول مذکور است و چون غیر مقتول آن را با
نقره خالص حل نموده بر مس بمالند و با آتش برند مس را مفضض کرداند
و طریق عمل آن در دستورات مرقوم است سقمونیا آن را انبعی محموده نامند
عصاره نباتی است که شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه چهار ذرع
بر روی زمین پهن میشود و در بعضی کاه باشد که راست ایستد و ظاهر آن با رطوبت
چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم تر و بزرگتر و باریکتر از آن و گلش سفید
و مستدیر و میان آن تهی و ثقیل الرائحه و بیخش سفید و بقدر ذرعی عظیم حجم کوتاه و بیخ
اوجزوی

و پر از رطوبت و چون ابتدای بیخ آن را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی نموده
برگهاش فرش رطوبت لبنی آن در برگها جمع شده بردارند و بهترین آن صاف تنک
وزن پر سوراخ شبیه با سفنج است که زود ریزه شود مایل بکبودی و زردی و سفیدی
باشد و محلول آن در آب سفید شود و زبون ترین آن انطاکی است که از بلاد عرب
خیزد و سیاه آن قتال است و هرچه بصفات مذکوره نباشد از شرب آن توقع تبات خواهد
و قوه غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن مؤثر مسهل زایل گردیده مدمن میشود
و مشوی آن تا سه سال قوه باقی و شرطش که در میان سیب و به و خمیر مشوی کنند و با مثل
آن مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کثیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و
این تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته اند و در محرورین بالعصاره
گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف
فعل آنست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار
سرد و بسیار گرم استعمال آن نکنند اولیست در سیم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل
صفرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهل و نعابت
سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و منفخ و مدر فضلات و جهت گزیدن
عقرب شربا و ضمادا نافع و با مثل آن تربد چون با شیر بنوشند جهت اخراج اقسام کرم
معده و امعا مجرب و با الاجوادرجهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد
بلغمی نافع و زیاده آن مضر دل و معده و امعا مجرب و مورث تشنگی و کرب و غم و در رفع آن شیرها
و زیاده از تمنقال کشنده و ضماد آن جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با
روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع مزمن و با
زهره گاو و ترمس مطبوخ چون با برحوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال
و ضعیف الاحشا موثر و بیخ آن محرق و محلل و ضماد آن جهت برص و درد مفاصل و تحلیل

آسفنج بفارسی جاابر اراده
سفید و آن خفیف است که بر روی
سنگهای کنار دریا متکون میشود و درم

اورام نافع و ضماد برگ آن در انفعال ضعیف‌تر از بیخ آن و مغز جمیع اجزای آن بیخ
جنبش و قاتل آن و مقدار شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش
یک وزن نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله زرد کوبیده لا غیره بدل اوست و چون
سقمونیا را با گلاب و با آب سماق و به سائیده قرص کنند بهم جهته [illegible]
و خوردن دو مثقال از بهی که در آن نخود ده دانه سوراخ کرده باشند و با قدری بنفشه
جهت امراض صفراوی و رفع تبهای مفید و [illegible] و از خواص اوست چون
سائیده او را فرش و لحاف زنبق نموده در [illegible] وصل بوطه احتیاط کنند
آن را عقد و منعقد کند بتجربت سلخ الحیة پوست مار است که در بهاران اندازد
و بهترین آن پوست نر است و آن غلیظ سیاه مایل بزردی و براق میباشد و مضمضه
سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع ضرر درد دندان و لثه و قروح آن
و بخور آن باعث گریختن هوام و بخوردن جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف
قروح رطبه سماق درختی قریب بدرخت انار و برگش زغب دار [illegible]
مثل اره و سرخ و دانهای آن بشکل عدس و خوشه آن مثل خوشه حبة الخضرا
و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا سه سال باقی در دوم
سرد و خشک و جلی آن در سیم و برودت برگش کمتر از دانه آن و رادع و مقوی احشا
حاره و قابض و در رفع صفرا و جهة قی و خفقان و نفث الدم و ذرب و اسهال مزمن
و منع ریختن صفرا بمعده و امعا و کثرت بول نافع و [illegible] بازیره جهت رفع قی عنف
مجرب و معجون آشها با زرده تخم مرغ و کشنیز قاطع اسهال و حبوبی که با آن پخته شود
بدستور قابض و سائیده آن با ابهر قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سعوط
کرده بروی انفست جهت قطع سیلان رحم و سنون آن جهت تقویت لثه و قلع [illegible]
و مطبوخ [illegible] آن در گلاب و بخصوص با قدری کتیرا جهة جرب و دمعه و حکه

و سلاق

درد دندان گریختن هوام
رافع صفرا قطع اسهال قطع خون از تحت و فوق

و سلاق و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهت ابتداء رمد و
طلوع آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و وثی و ضماد آن با آب جهت منع ورم [illegible] و سایر
اعضا و با [illegible] جهة بواسیر مفید و چون آن را با برگ و چوب شاخهای
در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهة تحلیل اورام
و نمله و قروح رطبه و [illegible] و فساد لثه و قروح مقعده و کلف و داحس و ورم
چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعا
مفید و چون برگ آن را عصاره کنند و آب آن را منعقد سازند در ردع و تبرید و
قبض اقاقیا است و طلای محلول آن با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و سلس البول
و استرخای اعضا و ضماد برگش بر معده اطفال دافع اسهال و مقوی احشا است
و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش از بیخ مثقال و بدلش سرکه
و صمغ درخت سماق شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادع و محلل است جهت
الصاق جراحات و حدة بصر و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و [illegible]
دافع بواسیر است سمسم بفارسی کنجد گویند و قوتش تا دو سال باقی [illegible]
و [illegible] و مصلحش [illegible] از خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح
الغذا و قلیل التغذیه و ملین اعضا و مفتح و مسمن و محلل اورام و خوردن آن با
شراب جهت [illegible] افعی و با مثل آن شکر و خشخاش و عشر آن بیخ ابیض و نصف آن بادام
که هر روز از مجموع آن یک اوقیه استعمال نمایند جهت فربه کردن بدن مجرب و مولد [illegible]
کرده و شیر کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت
معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دو درهم آن با یک مثقال
مغز گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد
بدن و رافع سیاهی و [illegible] و [illegible] عصب و سوختگی آتش و قروح امعاء

سلس البول دافع اسهال
درد دندان دافع بواسیر [illegible] ترشی معده [illegible] سوداوی

تولوان وطلوا با آب برگ آن باعث درازی موی سیاهی آن و رفع جوششی سوداوی سر وضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تحلیل ورم چشم وضماد آن نافع و آب بخ آن کیجفه باخود مدر حیض وسقط جنین و دو وقیه آب بخ آن با آب نقیع مویز و یک وقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهت رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم ومرخی اعضاء مورث بد بوی دهان وصداع ومصلحش عسل و بو دادن آن و قدر شربتش تا درهم و بدلش تخم کتان است و روغن آن را اقوة تا هفت سال باقی میماند در دوم گرم و تر و در تفتیح وتسمین وتلیین وترطیب ودفع احتراقات خلط وحرقة البول مثل اصل آن و در رفع ضیق النفس وسعال یابس وخشونت یابس و قرحه ریه و قرابین از کنجد و در مزروده مریض بهتر از آن کذا دهان و مدا و شحور دن آن جهت فرح ششی و رفع ... الحب وطلای آن با سفیدی تخم مرغ محلل صلابت و اورام و با روغن زنبق و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزر قطونا جهت خشونت وخارش بدن و سوختگی آتش وجراحتی که از نوره بهم رسد مجرب وجوشانیده آن با فلفل سفید ومصطکی جهت کشودن سده کوشی مفید و بطی الهضم و مرخی معده ومضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن آنست با اندک خمیر وخوردن آب لیمو و آب کامه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده و بدلش روغن بادام شونیز بفارسی سیاه دانه نامند نباتیست شبیه به رازیانه واز آن درازتر و بارگیتر و گلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخم آن بزرگتر از غلاف و رازیانج و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقی در اول سوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و شیر و مقطع اخلاط وجالی و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده و بخور آن باعث

کرختی

کرختی هوام است وجهت قولنج ریحی و درد اسینه و سرفه و قی المرة و خفقان و استسقا و یرقان و سپرز و مدارمت آن هر صباح با روغن زنبق جهت سرخ کردن کونه و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده و دو مثقال آن تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع بلغمی و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته آن جهت بواسیر خصوصاً با روغن ... بنوشند بعد یا ضماد آن جهت ثالیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه و توبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلای کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده آن با روغن افعی و بلخون خفاشی و بلخون خطاف جهت رنج بغایت موثر و با عسل و روغن جهت درد رحم در حین نفاس و با روغن کل ... جهت جرب و ضماد سوخته آن با مرهم و روغن حنا و مانند آن جهت رویانیدن موی و ... ریختن آن و با کلابه جهت زخمهای سوداوی ساق با مجرب دانسته و با بول جهت ... و منع نزلات و سعوط و بوئیدن آن جهت درد سر مزمن و کشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و ضماد کرم آن بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور بودادن آن با روغن زیتون بعد سه چهار قطره جهت دفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوخ آن با سرکه جهت درد دندان و قطور آن با روغن حبة الخضرا جهت درد کوش و سده ... آن نافع و شرب روغن آن با روغن زنبق و کندر جهت اعاده باه مشایخ ... زیر ... و طلای روغن آن که با قرح منکوس کرفته باشد بر اعضای تناسل و کمر جهت مفوظ بیعد بیل و دفع دردهای صعب بارده و سده اعصاب است و خوردن آن با نبیذ جهت باه وامور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شرب شونیز مورث خناق محرورین و سرد

ومصلحش سرکه ومضر کرده ومصلح آن کثیرا و قدر شربت آن دو درهم و از روغن آن تا
یک درهم و بدلش انیسون و نصف آن تخم شبت است سیسنبر اسم فارسی نمامست
بریّا و بستانی میباشد و بریّا سی بدیاب و برگش شبیه ببرگ سداب و قریب ازیشان ننبت
نبت ببقاع و از آن سفید تر و خوشبوتر و تخمش درشتر از تخم ریحان در آخر
دوم گرم و در اول آن خشک و مفرّح و ملطّف و مقوّی احشا و رادع دماغی دل و مدر
بول و حیض و مخرج کرم شکم شیرا و جنین مرده شیرا و جلوشیرا و با قوة تریاقیه
و دافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی
و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت
گزیدن زنبور مجرب و طبیخ آن جهت رفع قمل و عرق بدبوی و درد رحم و فواق و سنگ
مثانه و با سرکه جهت فی اللام نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از خشک آن تا
یک مثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن آن که آب آن را با روغن کنجد بجوشانند
یا گل آن را در روغن مکرر کرده در آفتاب گذارند جهت سده دماغی و مخرج بعضات
موش و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بی
عدیل سعتر بصاد و سین اسم گیاهی است که بترکی ککلیک اوتی و باصفهان
اوشیم نامند بری و بستانی میباشد بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری
بعضی مدور و دقیق ریزه و طولانی و اقسام آن تند و خوشبو و گل همه کبود است
در آخر دوم گرم و خشک و کوهی آن گرمتر و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مجفف
و مقطع و با تریاقیت و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مدر و ملطف اغذیه غلیظ و منقی معده
و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال آن با سرکه و نمک مسهل
سودا و بلغم و حفر دردان ادویه مسهله با آب سعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اشام کرم و دافع
تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج نفخی و ریحی

وبلغ

وعفونت غذا و ترش شدن آن و وجع فؤاد

و بلغم و با ماست جهت قولنج سوداوی مستعمل از نمج است و با عسل جهت گزیدن هوام
و طبیخ آن انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر البول و با مثل آن عناب
که چهار ده وزن آن جوشانیده باشند و بربع رسیده بالخاصیه جهت رقیق کردن
خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص و سرکه که در آن خیسانیده و جوشانیده
باشند و از آن سکنجبین سازند یا تنهای بنوشند جهت سپرز مجرب و با سیر
تازه جهت تسمین بدن و اکتحال آب آن جهت بیاض و قطور آن جهت گرانی سامعه
و طلای آن با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و امثال آن و با روغن
زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ
آن در رحم جهت جرب و حکه و یرقان و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلو
و سفوف آن با مثل شکر جهت قطع نجار و تقویت چشم و اکحال آن جهت گزیدن
هوام موذیات و تخم آن در جمیع افعال قویتر و مفتح سده و دافع یرقان و مهیج
باه و خاییدن آن جهت درد دندان و تحریک شهوت و روغن آن شیرا و ضماد جهت
رعشه و فالج و لقوه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر ریه و مصلح محرورین او
مصلحش سرکه و قدر شربت از تخم مثقال است و مربای آن با شکر که بدستور گلقند
بسازند جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن
رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است ضأن بفارسی گوسفند
ماده و میش نامند و بعرف اطبا مطلقا گوسفند است و بهترین آن یکساله و دو
ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط
فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهترین اعضاست در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی
بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده آن مقوی دل
و جگر و گرده انسان و مغز سر آن مورث بلادة و نسیان و خوردن گوشت بیران

آن کر سرکه و عسل مداومت نمایند و غذا در ان منحصر باشند بغایت بجنه و مانع
غشی و دافع خفقان و المغزی ندن و بلع کردن بیه آن که بعد از ذبح کردن سرد
نشده باشد و کلاخته آن که کرم باشد جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس
و حرقة البول بسیار مفید و زهره آن جالی اثار دو جهت قوبا و با عسل جهت خراز و اکحال
آن جهت بیاض و خون آن جهت حکه و جرب و طلای سرکین آن جهت تحلیل اورام و
و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهت سنری و با بلوم روغن جهت ثالیل و لحم زاید
که بنونه مانند و با سرکه جهت سوختکی آتش و در دفع داحس مجرب است و سنری استخوان
سوخته آن قاطع اسهال و سیلان خون و بجیدن در پوست آن که با کرمی ذبح باشد
دافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون و با استعمال
کوشت کوسفند جهت تولید خون نا جایز نیست و با سرکه و آب کامه ملطف و دافع
نقل است طحلب بفارسی نشیم و زغ نامند و باصفهان جل وزغ کویند و آن کیاهی است
سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون میشود و انجه مستدیر و متفرق مسمی
بجراز الماء است و طحلبی و غزل الماء آنست که مانند رشتها باشند و هر دو منز الکم
مثل غمد باشند جزو الضفادع است در دوم سرد و تر و ضماد آن تبهای و بادرد جهت
بادسرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک آن حابس
اسهال مراری و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر
و هر چه بر روی سنگهای دریا متکون میشود بسیار قابض و طلای آن حابس سیلان
خون اعضا است و چون طحلب را بلع نموده در ساعت آب کرم آشامیده قی کنند در خراج
زلوی که بحلق چسپیده باشد مجرب عسل بفارسی انکبین و بهترین آن صاف مایل بسرخی
و قوام دار است که با اندک حدة و خوش طعم و بد بوم باشد و بعد از آن سفید و بدون
ترشی آن سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه که زیاده بر دو سال مانده باشد در غایت

حدة میباشد و مورث خون و محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط
لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن و ورم امعا و صالح الغذا و در حلا
و حدة قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف کرفته را نفوذ و انضاج و غذا
بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه و مجموع آن در آخر دوم کرم و در اول آن
خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارة غریزی و جاذب رطوبات از عمق
بدن و مغز و هنهای رکها و تریاق سموم بارده و حافظ قوة ادویه و رساننده
آن با عضا و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جکر و سپرز و استسقا و یرقان
و حصاة و عسر البول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و
ممزوج آن با آب مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و بالخاصیه مسکن مغص
و تشنج و قی کردن با آن جهت دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن نیلوفر جهت مفاصل
و تقویت باه مجرب و با آب زیره جهت دفع ضرر و فطر و کزیدن سک دیوانه و اکحال آن
با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنک جهت
ریاح و رطوبت کوش و تنقیه جرک آن نافع و با غذیه جهت تنقیه زخمها و بر آن کوشت
زاید و التیام آن مجرب و با بورشاد جهت بهق و برص و طلای آن حافظ جثه میت
از فساد و مانع تعفن کوشت و بیه و مراره و حافظ قوة سایر اشیا و با سرکه و نمک
جهت تحلیل اورام و دفع کلف و حمول آن جهت علل رحم زنان نفسا و ضماد آن جهت دفع
قمل و رشک و مقوی کردن قضیب که بعد از جماع مکرر تضمید نمایند و با آرد کندم
جهت کشودن دمل و نضج اورام و با آرد باقلا و نمک سطوبل و کرسنه جهت التیام جراحات عمیقه
مفید و مجرب و خلال سایر شیرها جهت قروح لثه و لهاة و تقویت دندان معتبر
و مطبوخ آن باشد جهت دفع آثار ضربه و قوبا و غیره آن جهت اکر دن جرک زخمها و جراحات
حلق و لوزتین و حقنه آن با آب بارتنک با سر و زجه فرح امعا بیعل است و مصر و مخروزین

وسريع الاستحاله بصفرا ومصدع ومعطش دماغ حار ومصلحش سركه وكشنيز ورُبوب
ترش وآب ميوه هاى ترش وقدر شربتش يازده مثقال وبدلش دوشاب انگورى و
از خواص مجربه عسل است كه چون حامله با آب شربت نموده ناشتا بنوشند باعث مغص
گردد ودر غير حامل اين مفقود است عصفور بفارسى گنجشك نامند برى واهلى ميباشد
در دوم گرم وخشك وبرى از اهلى يابس تر ومحرك باه ومسخن بدن وموافق
مرطوبين كه در ايشان رياح متولد گردد وگوشت آن ملين طبع وجرم آن قابض
وجهت استسقا وفالج وامثال آن وضعف جگر ويرقان وجهت ضعف باه خصوصاً
تخم ومغز سر آن كه در وقت هيجان گيرند بغايت مفيد وتخم آن در تسمين بدن بيعديل
ومغز سر آن يازده تخم مهيج باه وشرب وحمول آن با شراب جهت سرعت
حمل زنان عاقر وخون وزبل آن جالى بياض عين وزبل آن جهت كلف وثآليل
مفيد ومضر محرورين ومصلحش آب انار وامثال آن واستخوان سائيده آن
مقوى معده وجهت اسهال نافع وسائيده آن بغايت مفرح است وچون موى
مقعد گنجشك را پاك كرده سواى وزنده در ايشان ذنبور عسل بياويزند تا
از بينى مگس عسل كشته شود وانگاه در روغن بجوشانند نتيجه هلى روغن مذبل
جهت استرخاى قضيب ونعوظ مجرب است عطارد بلغت اكسيريان روح توتياست
وبعضى زيبق را باين اسم خوانند عضام كه داشتن اسياى دندان انسان يا استخوان آن
داشت هدهد در زير سر نايم موجب عدم بيدارى او است مادامى كه برندارند و با
خود داشتن آن ودر زير سر گذاشتن مانع احتلام است وچون دود دندان انسان
سگ وگربه در ميان جماعتى بيندازند ايشان نزاع كنند باعث خصومت آن گروه
ميشود عفص بفارسى مازو نامند درخت آن مثل درخت بلوط ودر بعضى بلاد
يكسال بلوط بار ميدهد ويكسال مازو وبهترين آن سبز بى سوراخ وقوتش تا سه

سال

سال باقى در دوم سرد ودر سيم خشك وقابض وحابس حيض واسهال وعرق وطبيخ
آن جهت سيلان رطوبات رحم وسفوف آن يازده تخم مرغ جهت قرحه امعا واسهال كهنه
وضماد پخته آن جهت جمع اورام مقعد وخروج آن ودفع بدبوى عرق وباسركه جهت قوبا
وباد سرخ وسيلان حيض وبرآمدن ناف اطفال نافع وسوخته آن قاطع سيلان
خون از همه اعضا ومجفف قروح ومانع نمله واكله وسنون ومضمضه طبيخ آن جهت قلع
وتقويت لثه ودندان وكرم واكتحال آن جهت دمعه وسلاق وجرب وابآن جهت
سياه كردن موى واستحكام رنگ مداد موثر ونفوخ آن قاطع رعاف ومضر سينه
وحلق ومصلحش كثيرا وقدر شربتش يكمثقال وبدلش پوست انار است عقيق
بهترين سرخ وزرد وسفيد است وانگشترى آن باعث هيبت در نظر خصم واستجابت
دعوتست عقرب باصطلاح اكسيريان اسم گوگرد است عقاب نوشادر عنبر
رطوبتيست كه مانند موم ميباشد متغير منجمد ميشود واز جزاير درياى عمان وبحر مغرب
وجبلش در وقت جزر ومد دريا داخل بحيره ميشود وصاف آن بر روى آب از تحرك
موج مجتمع ومايل بتدوير ميشود واز اسنمامه واقسام ميباشند وخالص آنرا از
خائيدن منقطع نميگردد وعنبر در دوم گرم ودر اول خشك وحافظ ارواح وقوتها
وبغايت مفرح ومحرك اشتها وباه ومفتح سدد واعاده كننده قوتهائى كه از شرب
دوا واز جماع كم شده باشند وپادزهر سموم ومقوى فعل معاجين وتراكيب وبالطبع
دافع امراض بارده دماغ وبالخاصيه دافع مرض حاره آن وجهت جنون ونزلات
وشقيقه وامراض سينه وگوش وتب وسرفه وربو وخفقان وغشى وقرحه شش
وضعف دل ومعده وجگر واستسقا ويرقان ودرد معده وسپرز وگرده ورياح وفالج
ولقوه ورعشه ومفاصل وعرق النسا وتقويت حواس وانعاش حرارة غريزى
نافع ومداومت آن با ماء العسل جهت اعاده باه مثلا بوسيلى وطلاى آن با غاليه

و روغنهای حاره وجهة تقویت اعضای تناسل وتحریک باه و بر احلیل باعث
شده لذة جماع طرفین بجهة افراط و شرب یکدانک هر روز تا سه روز جهة درد
معده وفم معده جدید وقدیم مجرب و بخور آن مصلح هوای وبائی وکریز اینده هوام
و بو ئیده آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون در وقت آن و
تولد شری در بحور ریح و مصلح آن کاهوی میوه های سرد و تر و سعوط آن با رو
غنهای حاره رافع امراض بارده دماغی و سده آن وکویند مضر امعا است و مصلح
آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است و قدر شربتش یکدانک و بکمثقال
آن که با دوچندان آن بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفعه در یکروز خورده
شود تفریح آن بجهة مستی میرساند و بدلش بوزن آن مشک و زعفران عنب و ثمر
آن سرخ و نازک پوست بزرگ دانه تخم است در اخر اول کرم و تر و در غذا ابت
بهترین میوه ها بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظ و صاف کننده خون
و مولد خون صالح وجهة افزودن پیه کرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع
و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه و ریحی و مصلحش زیره و دراز بانه و مضر
سده و سرزه و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگ و مصلح آن
سکنجبین وغذاهای ترشی است وابسرد بعد از خوردن انکور بغایت مفسد
آن و مورث استسقا و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن آن دو روز تناول
نمایند و ما بین دو طعام خورده شود ودانه آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و
بسیار بطی الانحدار است و انکور نارسی و عفص مایل بسردی و کثیف است
و روغن انکور که مکرر آب تفل آن را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند
و یا در افتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است فجل بفا
رسی ترب نامند بری و بستانی و شامی میباشد و شامی انست که تخم شلغم را

در

در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس و بری آن تندتر از بستانی و بدر ازی
و بزرکی آن نیست و تخمش بخردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عبارت از انست
و بستانی قسمی مستدیر بیرون سیاه و قسمی از سفید مستطیل و تخم اقسام آن قوی تر
از سایر اجزا و بعد از ان پوست برک دیزه آن و بعد از آن برک بزرک و کوشت
آن بمراتب مذکوره تا سیم کرم و در دوم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم
و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلیین و نیکو کردن رنک رخسار و مداومت خوردن
آن باعث در و ئیدن موی کر ریخته باشد و آب آن مفتح سدد و معین قی خصوصا
با عسل و مطبوخ آن جهة سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض
و رفع ضرر قطر مغید و اکثار آن مولد قمل و کویند بعد از خوردن آن چون عقرب
بکزد درد آن محسوس نمیشود و اب آن کشنده عقرب است و طلای آن بر بدن مانع
مقاربت هوام و آب شاخهای آن را اکر بد و ل ابرک کرفته باشند بقدر یکوقیه
جهة اخراج سنک مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برک و
شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهة اخراج زرد آب و سستی نافع است و چون
در جوف ترب روغن کل ریخته کرم کنند قطور آن جهة درد کوش سریع الاثر
و چون ترب با سوراخها کرده چهار درهم تخم شلغم را در ان جای داده ثقبها را
با پاره های ترب مسدود نموده بخمیر کیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول
نمایند در اخراج سنک مثانه مجرب است و باید سه روز بدین دستور سلوک نمایند و اکثار
خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان و مصلحش
عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد آن جهة قروح خبیثه و کمنه تحت
و با شلغم جهة رویانیدن موی داء الثعلب و جوشانده های آب دار مفید و برو
رده آن در سرکه قاطع اخلاط غلیظ و اصلاح ضرر آن در انیسون و تخم ترب

مدر بول و حیض و محرک باه و منقی و جهته درد جگر بارد و ورم سپرز و شراب
جهته گزیدن مار شاخدار و در سایر افعال قوی‌تر از اصل آن و نیم مثقال آن
بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد آن جهته قوبا و سرکه جهته
زخم غانغرایا و عسل جهته درد مفاصل و با کندش و سرکه جهته بهق سیاه مجرب
و قدر شربت از تخم آن یک درهم و از آب آن سه درهم و از جرم آن بیست درهم
و برگ آن بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن آن مستعمل نیست و شامی آن از اقوی و
مرکب از شلغم و ترب نبات و گرمتر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات
و اکثار آن مغثی و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب برگ آن که در ابتداء
تخم بستن ترب دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن
بلسان است و لطیف و گرمتر از روغن بید و انجیر و محلل قوی و استنشاق آن و طلا
کردن آن فاد زهر گزیدن عقرب و تدهین آن جهته رفع غشی که بعد از امراض
بهم رسد و جهته فالج و بهق و لقوه و برص و خشونت بشره و حلال آن
گوش و ریشی که در گوش بهم رسد نافع و مؤلف تذکره گوید چون ترب را خائیده
بگذارند تا متعفن شود کرمها در آن متکون میشود و چون در ظرفی ضبط نمایند
تا یک سال خورده جنبند بمانند و آن را حل کنند در حل معادن بی‌عدیل و افعال
غریبه از آن می‌آید فرس و گویند چون دندان اسب آبی آن را بر ساق کسی
بندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای چهارپا را بدم اسب بندند لنگ
نشود و اگر بر در خانه موی دم آن بکشند کیک داخل آن خانه نشود فضه نقره
رسی نقره و بترکی کوموش نامند و تکون آن را از گوگرد و زیبق پاک دانسته‌اند
گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس و کجز و آن کبریت
که تکلیس آن نموده مثل جو از زیبق را منعقد میسازد و اول گرم و خشک و گویند

معدل

داخل نشدن کیک در خانه

معتدل است و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهته خفقان و بدبوی دهان
قطر نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق
بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صحایف و ماکول آن را بترکی کیلک و بفارسی فارچ
نامند و قطر کلاه اسحق جنس ناماکول است و غیر ماکول و نزد بعضی قطر مخصوص نوع
قتال آن و کلاه مخصوص ماکول و هر چه بلرزد و بد رایحه و سفید و مایل بترکی باشد
و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه آن در غایت سمیت و هر چه از بیخ
سفید و سرخ آن در تحت درخت زیتون و انجیر و گردکان و امثال آن روید و بدستور
از سرگین و جیفه‌های مانند آن بر آید کشنده می‌باشد و گویند سفید ناماکول آن تریاق
نوع سرخ آنست و ماکول آن در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه آن جهته بیاض و تقویت
باصره و پلک چشم نافع و نزول آب خصوصا چون سرمه را با آن پرورده کنند و خوردن
آن بسیار مضر و از خواص آنست که هر حیوانی که کسی را بگزد که قطر ماکول خورده باشد
و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوائی علاج نمیکند قرطاس سرد و خشک و جهته
قرحه ریه و سوزش معده امعا و سوخته آن جهته التیام جراحات عظیمه و تقویت
لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ آن جهته رعاف
و حقنه آن جهته قرحه امعا و بخور آن جهته بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر
شربتش یک مثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور
قایم مقام آنست کرفس اقسام می‌باشد قسم جبلی و بحری و قطر اسالیون است
و مذکور شد و جبلی و بحری را تخمش شبیه بزیره است و بیخش باریکتر از بستانی
و قسم جبلی را کرفس ستوری و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف
و در ذرعی و مایل بسرخی و برگش عریض و جز آن مثل شبث و تخمش شبیه بشکل
قرطم کوچک کافشه باشد سیاه و مصمت و با عطریت و بقطر اسالیون شبیه‌تر

تر از سایر اقسام و تند و تخمش سفید و بزرگ و خوشبو و خوش طعم و از خواص
ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری را کرفس جبلی میباشد و هرچه قریب بزمین
است تخمش بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تند اندکی و خوشبو و مایل
بزردی و ساقش با صلابت و تخمش مستدیر و شبیه بتخم گل جباه و تند و جز آن منبطی
در شکل اخضا و بسته ها میروید و در افعال قریب بفطراسالیون است و مدر
عرق و جهت عرق النسا و تفتیح نافع و حمول آن در اسقاط جنین موثر است
و کرفس آجامی و مائی و نهری در میان آب و در کنار آن میروید و در قوة ضعیفتر
از سایر اقسام و کرفس بستانی را در برکشی مایل بتد و برشیه یک کشنیز و از مطلق
کرفس مراد آنست و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و عطریت
و در مقدار قریب بانیسون است و تخمش بزرگ و سیاه و خوبترین اجزای آنست
و بعد از آن تخم آن در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول
و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوة ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی
و محرک باه و اشتها و قی و دافع حدة ادویه و معادل عمل ادویه مسهل و دافع بخر
و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودة احشا و درد پهلو و درد کمر و حصه
و لرز بلغمی و عرق النسا و تشنج مخصوص و کذا اختی سنگ مثانه مفید و اب آن را
کرباب آنار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از
گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از آن سبب سرعت تاثیر سمیت آن میگردد
و دافع ضرر خوردن آن مرداسنگ و امثال آن است و ضماد آن محلل اورام و با
آرد جو جهت ورم چشم و طلای عصاره آن را تا یک هفته با روغن گل و سرکه جهت
جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با گوگرد و بوره سرخ بغایت نافع است
و با نوشادر و عسل جهت ثالیل و رفع آثار نافع و برکیا آنکه با عسل پرورده باشند

مقوی

ورم چشم جرب حکه ثالیل

مقوی معده و مسکن غثیان است و هرکه پرورده آن را موافق محرور نیست و مقوی
معده و احشا و مفتح سدد و محرک اشتها و مضر حوامل و مرضعه بجهت تحریک باه
انثیان و محرک صرع و مصدع و مغشی و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل آن و تخم
و تازه آن نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از تخمش در مطبوخات پنج درهم
و از عصاره آن تا یازده درهم و از جرم آن سه درهم و تخم کرفس بستانی در نفخ
قویتر از سایر اجزا و جاذب فضول بمعده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند
بیخ آن و مضر ریه و مصلحش حاما و نبید تخم کتان و موردینج و مصلح آن کثیرا و قدر
شربتش یکدرهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون ده درهم ازو با رطلی از آب انگور یا نیمنفال
تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده اضافه نمایند و بدستور ده درهم رطلی
از شراب نیمنفال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال کنند جهت تقویت معده
و تحریک اشتها و عسر البول نافع و چون نیمنفال آن را با یکمثقال نانخواه و یکمثقال
شکر تناول کنند جهت تقویت معده و دفع ریاح مجرب کرم بفارسی تاک و در دماوند
و شاخ تازه اقسام رز را لف الکرم و عساليج نامند و آن در آخر دوم سرد و خشک و بیخ
اجزا آنست و بعد از آن برگ و عصاره آن مقوی معده حاره و دافع قی و قاطع نفث
الدم و حافظ جنین از اسقاط و دافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحه
امعا و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت آن
که آن را با قند بقوام آرند جهت تحریک اشتها و دفع صفرا و ضماد و اخلاط رقیقه معده
و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و اشامیدن عساليج ملح سعوط انجاد دماغ
و مضعف باه و مضر سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ عساليج آن جهت درد سر و ابتدای
ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصا با آرد جو و جهت اسهال بار امک
بغایت مفید و تخم و آب منجمد از بسیار حالی و یابس است و اشامیدن آن با شراب

بیخ سنگ مثانه و از انواع سبزی و ضماد آن جهت قوبا و جرب متقرح و بحر متقرح مفید
و دوام مالیدن آن با روغن زیتون سترنده موی است و آب چوب زرد کرکجلین سوختنی
تراوش کند دافع ثالیل و سترنده موی و خاکستر چوب آن و نشاره آن با سرکه دافع
مواسیر و با عجن کحل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون
و عسل جهت شقاق عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره ارمنی جهت بردن
گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی موثر
و کماد کرده آن جهت بواسیر و خوردن آن پنج درهم آن جهت قرصاسا مفید است و نوع
بری او را قوة قابضه قوی و شکوفه آن بهترین اجزای آن و دو مثقال خشک آن حابس
اسهال و مدر دبول و قاطع نزف الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده
و ضماد آن دافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و تقلع و قروح خبیثه و از راع
مواد حاره و حمول آن قاطع حیض است و چون اجزاد سفالی بسوزانند جهت
درد چشم و با عسل جهت داحس و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون آن مفید
و آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و بدن
و جهت قطع خون لثه مجربست و در روغن زرد که شکوفه آن یکی در روغن زیتون
کرده و بعد از آن هر دو سه روز تجدید کنند با قوة قابضه در راعه و قائم مقام
روغن گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح ساعیه و جوشش دهان نافع کرنب
بفارسی کلم و اصفهان قمریت مانند بستانی و بری و بحری میباشند و قنبیط
قسمی از بستانی است و قسم معروف آن را بجنسی مانند چغندر و سبز و برگش سبط
و اصناف آن شامی و هندی و اندلسی و موصلی مختلف الاشکال میباشد و
مجموع آن مرکب القوی و در اول گرم و خشک و مبهی و نیکو کننده رنگ رخسار
و مولد منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث حرکت اطفال

و تخم

ورم چشم قطع حیض در چشم قطع خون بن دندان مسهل خون لثه

و تخم پخته آن مسهل و مدر و آن قابض و از راه ضماد او ارتعاش و سرفه مزمن
و عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل و با شراب دافع سم افعی و خوردن آن
هر روز بقدر یک اوقیه دافع درد سپرز و گرفتگی آواز و آب مطبوخ آن منقی بدن
و عروق و مسکن درد سر و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشا
و تارکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات باشد نافع مضر سوداوی مزاج و دوا اسب
و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلح بختی آن با گوشت فربه و روغن
بادام و شراب ممزوج با آب و سکنجبین و در مرود بن خردل و امثال و ضماد آن دافع
و تحتی موی و با حلبه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد
برگ آن با آرد جو جهت اقسام اورام و اخرهای بادسرخ و شری و سرطان و با نمک
جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و سعوط آبش آن منقی دماغ و حمول آن
با شلم جهت دفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه آن قاتل جنین و سوخته آن بغایت
مجفف و دافع زردی دندان و سعفه دماغ و رویانیدن موی و با پیه خوک
و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبلاق و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی
آتش مفید و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و ...
آن رفع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال و کلم بری در شکل شبیه به بستانی
و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است در سوم گرم
و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم آن بقدر دو درهم دافع سم افعی
و تخمش بغایت محرک باه و کلم بحری از برگ دراز و سرخ و شبیه بلبوک دراز و مدحرج
و طعمش شور و با تلخی و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است
و دو مثقال از تخم در کشتن حب القرع بسیار موثر است کثیرا بنای مثلثه
صمغ قتاد است که بفارسی گون نامند و آن سفید مایل بسرخی در حرارت

وبرودة معتدل و درا اول سرد است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب
القوى و مفرح و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن
لذع حدة اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع
حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل آن و با قوة مسهله و جهة سرفه و خشونت
سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت روده ها و تسکین
درد کرده و مثانه مفید و مداومت آشامیدن آن مثل آن از هر یک از بادام
و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چون بعد از آن شیری که در آن
نارجیل طبخ یافته باشند بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و طلای آن جهة
کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و
کوکرد جهة جرب و حکه و با سرکه جهة بهق و برص و با لعابها جهة شقاق مو و اکتحال
آن جهة اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهة اکثر زخمهای حاره و بارده
موثر و مضر سپل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال تا پنج مثقال و بدلش
صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است کراث بفارسی گندنا و باصفهانی تره
و بدیلمی کورا نامند و خوردن آن بعد از طعام مانع ترشی شدن و ملین و مدر حیض
و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و تلاوه هاضمه و منقی
قصبه ریه و آبش بقدر سه مثقال نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهة
جمیع امراض بارده و رطوبتیه و با ماء العسل جهة سموم نافع کرزه بفارسی
کشنیز نامند و قاطع باه و تعلیق آن بر ران باعث سرعت ولادة و ضماد آن مانع
انصباب مواد حاره و رافع اورام و با دینج و با نان خشک جهة قروح ساعیه و جرب
و حکه خصوصا با بوره و آن رافع خفقان و ضماد آن جهة درد سر ماء العسل که
دو جزو آب باران یا آب صاف را با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع و

قرحه چشم نفث الدم سرفه خشونت سینه گرفتگی آواز حرقة البول مثانه رمد امراض چشم

رافع

و رافع قی و از ثقل ادویه قتاله و فراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده و طحال
و منضج بلغم غلیظ و مقوی احشا و اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعف
که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشا صفراوی مزاج و مصلحش آب ریباس های
ترش و قدر شربتش تا سی مثقال ماعز بز و جگر بز سیاه را چون سرخ کرده
زهره آن را با آن مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب
آن را در چشم کشند جهة شبکوری مجرب دانسته اند و چون کرده ازا شرحه
کرده و کوکرد بر آن پاشیده و آب مترشح آن را بر بهق طلا نمایند در دو روز زایل کند
و از مجربات شمرده اند و بخور سم سوخته آن جهة گریزانیدن هوام نافع
و شرب سم سوخته بز نر را با عسل جهة بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر
شربتش تا دو درهم است ماميران قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخ نبات
آن از زمین مرتفع و برگش شبیه ببرگ لبلاب و مایل باستداره و سفید مایل
بزردی و بار و تخمش آن پر شعبه و کوچک گره دار و غیر مستقیم و در گره های
آن ریشه های باریک شبیه بموی و منبتش نزدیک آبها و هندی آن مایل (زرد)
بسیاهی و چینی زرد و زبون تر از هندی غیر هندی و چینی مایل بسبزی میباشد
و تخمش شبیه بکنجد در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقی
مفتح سده و مقرح جلد و جالی و مدر و محلل و شربتش جهة یرقان و بخنیس
و ریاح غلیظ و طلای آن با عسل جهة برص ناخنه و کلف و برش و جرب و آثار
و خاییدن آن جهة درد دندان و سعوط آن جهة تنقیه دماغ و اکتحال آن
جهة بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش
نیم مثقال و بدلش بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مراست ممیرا بفارسی
جوکونیده بهترین آن سفید البدن تازه است و کهنه آن که یکسال گذشته باشد

بفارسی عروق الصفر

ورد احمر بستانی

بسیار بدست در لطخ اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوة جالیه و قابضه
و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و مصلحش بزرقطونا و مورث
للغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و از ادویه اده آن
که سویق نامند با تدری شکر بهترین اغذیه اطفالست و چون خمیر آن را بکذا
رند تا ترش شود در دوغ حل کنند بعد از کذشت از یک وقیه تا یک رطل از آن بنوشند
جهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معده وقی صفراوی و حکه و تبهای اسهال صفراوی
سعد بل و آب مقشر مطبوخ آن بجهت که مهرا بجه بابند ماء الشعیر نامند سرد
و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون
صالح و مرطب و جهت تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال
حار یابس نافع و مرخی معده و مورث احشای بارده و نفاخ و مصلحش کلقند و در حلبی
اعتدال طبع استعمال آن را جایز ندانسته اند و مطبوخ با نصف آن خشخاش کوبیده
جهت صداع حار و با انضمام قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع سترکیا و تفتیح سدد و با عناب
و الجزو و مرشیاوشان جهت سعال و درد سینه مجربست و سبزه جو که کشکاالشعیر نامند سرد
و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امراض حاره مفید است
و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم
کلو و با زرد تباج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام جلده کشانیدن دما
میل و با الجلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب بیجهت نقرس حار و مطبوخ
آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بخ افیون و آب کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم
و نزلات و با برنج واسفیدکام دادن عضو شکسته و کوفته دیده و غرغره سبزه آن جهت
صداع و درد و ورد کلو و ملازی مطبوخ آن با ابلجز و با ماء العسل جهت تحلیل اورام
بلغم حاره نیابت... ضماد سوخته آن جهت کلف و خراز نافع **ورد احمر بستانی**

با جناس... سرخ بری... سفید... ار آن با برگ

بفارسی گل سرخ نامند بهترین آن غام ناشکفته است و آن مرکب القوی و نزد
الکنی در اول دوم خشک و نزد جمع گرم و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و
اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوة قابضه و خشک آن را قبض زیاده و مفرح
ماسار یقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهت ریه و رحم و مقعد
و طلای آن و قطور عصاره آن جهت درد چشم و گوش و مضمضه آن جهت تقویت
لثه و ضماد کوبیده آن جهت اورام حار و رطوبت معده و ساییده آن جهت بالیل
و تحلیل جلد که بسبب حرکت بهم رسد و پاشیدن کوفته بر زخمهای قلاع و زخم الکه
و سیلان رحم و خشک کردن آن و با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ درخت آن
جهت خراز و اورام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضا مفید و تخم گل عبارة از ثمر
آنست در افعال مانند دلیک است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد
و مذکور شده و آنچه در میان گل بشبه تخم زرد است آن را زرد گل نامند و
درهم آن با آب رافع اسهال عسر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان حیض نشت
حضو صا چون با اقماع گل بسایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبت آن و
مضیق فرج است و بوییدن گل مفتح دکام و عطسه و ما شیرا و در بعضی امز حه
و در بعضی مسکن آن مصلح آن کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح آن انیسون
و قدر شربت از تازه آن تا ده درهم و از خشک آن تا دوازده درهم و از آب آن بیست
درهم و بدلش مثل آن بنفشه و ربع آن مرزنجوش است و گویند ده درهم تخم
تازه آن ده بار عمل ... مانند روغن گل که گل را اقماع ادر روغن کنجد کرده در
آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و با
آب افشرده تازه آن را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بما
ند روغن مذبور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل هوا دبارده و محلله و با قوة

مسهله ومسکن التهاب معده و دور باننده کوشت زخمهای عمیق ومجفف رطوبت
آن و دافع مواد خبیثه آن وحقنه آن دافع قرحه امعا ومضمضه آن مسکن درد دندان
وضلول آن مقوی دماغ وحابس اسهال مرادی ومسهل ماده لزجه ومقوی
اعضا ومحلل مواد فاسده و دور تسکین درد ها عجیب الاثر وطلای آن با سرکه
وخلخال آن با سرکه وبجلاب مسکن دوار وسرسام و دافع بخارات دماغی وموافق او
رام آن و دافع زحیر و درد امعا وجرب کردن ادویه حابسه اسهال با آن مقوی
فعل آن وقطور آن جهت درد کوش ونتن آن با سرکه و آب مورد دافع
عرق وباد زهر قروح وجوششهای حاره بسیار لکن دافع ضرر خوردن آهک
و زرنیخ وصابون و زرایح وامثال آن وبدل نمی‌توان آن روغن بنفشه
و بوزن آن دهن الخلاف ومقدار شربتش تا یکوقیه وجلاب نیز مرکب القوی
ومایل بسردی وبا حرارة لطیفه ومایل برطوبت وبا قوة قابضه وبعضی سردی
وخشکی آن را بسیار غالب دانسته اند و آن مقوی دماغ وفم معده وقوتها
بدنی وتمکوبه لکن جهت نفث الدم وخشونت سینه وعوارض ترک و درد معده و
امعا ومغص بارده حاره و درد جگر وسپرز آن جهت خفقان حار و تقویت بدن وابراز
جهت زیادتی تفرح وبرشیدن وطلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم وبا قرنفل
جهت بار دادن وخلخال آن جهت تقویت دل و دفع غشی وبیهوشی وتقویت دماغ وحواس
باطن ونشاط نفسی و رفع ضماد معده وبالخاصیه مضر باه وباعث سفیدی موی و
مصلحش جلاب ونبات ومقدار شربتش تا هجده کل و جلاب مکرر بقدر دو اوقیه آن مسهل
هدهد معروفست و آن را مرغ سلیمان نامند در دوم گرم وخشک ومهرا لخته
آن با شبث جهت تخفیف وقولنج وسدد وخون بخفه وحصاة کرده ومثانه وزهره
وخون آن جهت بیاض چشم وبهق وسعفه واستخوان آن جهت تب ربع لمن او تعلیق

و بر وزبان آن مورث جاه ودوستی مردم وبه شود تعلیق لحیه اسفل آن در ابنا مور
موش وتعلیق استخوان با لجب آن جهت بستن زبان بدکویان و دوستی شمنان و
بجوو داشتن چشم آن جهت تقویت حافظه وبیاد آمدن فراموش شده وایمنی از
جذام واوبختن مذبوح تمامه بر در خانه جهت دفع سحر وچشم بد وام صبیان و
بخور بر آن جهت دفع ها وسحر وجنون وباخ کردن دل آن بکر بی زنج آن جهت قوة حافظه
بغایت نافع وناخن وبر آن را در حریر زرد بسته در زیر سر دو خصم کذاشتن جهت الفت
ایشان خصوصا در وقتی که قمر در سنبله ونظر دوستی با زهره داشته باشند ونکاه
داشتن بر آن جهت نصرة بر خصم موثر هندبا بفارسی کاسنی نامند و آن بستانی
وبری میباشد وبستانی آن دو قسم میباشد یکی را برگ بزرگ و دراز وبا خشونت
ومایل بتلخی وگلش کبود بزرگ و آن را هندبای شامی نامند وتبرید وترطیب آن
زیاده از قسم صغرا آن را و یکی را برگ کوچک وباریک وگلش کبود و ریزه وتلخی آن غالب
و آن را هندبا البقلی نامند هر دو قسم در اول سرد وتر وبا اجزای حاره لطیفه که
از شستن رفع کردد از جهت لطافت مفرط بسبب اختلاف هوا وزمان ومکان تغیر
طعم ورنگ وطبع آن میشود و آن مفتح سدد ومقوی جگر ومسکن حرارت خون وتشنگی
صفرا والتهاب معده وموافق جگر حار وبارد ودر دفع سده آن ومنقی مجاری بول وکرده
وآب برگ آن با آب رازیانه بهترین ادویه برقان سدی است وچون آب آن را بجوشانند
وکف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه وتقویت معده ودفع تعفن رطوبات
وبا گلقند جهت تب ربع نافع وچون با قدری رازیانه وکوشنه بجوشانند تفتیح واسهال
آن زیاده میشود وطلای آب آن جهت اورام حاره ودرد چشم وبا برسیاوشان وروغن
گل سرخ جهت سرطان متقرح بی بدل وغرغره آن با خیارشنبر جهت ابتدای ورم حلق وخناق
وضماد کوبیده آن جهت ورم رمد حار بی بدل خصوصا با روغن بنفشه وآرد جو وسرکه

جهة مفاصل و نقرس حادّ و اورام حاره بیعد بلع و قدر شربت از آب آن تا نیم رطل
و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت
و با اجزای بارده و جهة تبهای صفراوی و سدد و یرقان و خفقان و صداع
و امراض حکّه با مطبوخ صندل و درازیانه جهة رفع سموم و ضعف گرده و سرد
و قطع نزف الدم و تحریک اشتهاء و غیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب
برگ کاسنی و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و آن مغثی و کریه الطعم و مصلحش
سکنجبین و ادویه خوشبوی موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک
و بغایت مفتّح و ملطّف اخلاط و منقّی مجاری غذا و مدرّ بول و جهة تبهای مرکبه
مزمنه و تصفیه خون و ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل مواد نافع
و قدر شربت از ساییده آن یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا یازده
ل و عرق کاسنی نیست آب آن بسیار منفعش **یاقوت** بهترین آن سرخ شفاف
گلناری است که بهترین آن بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن حمری بسی و وردی و لعل
از اقسام سرخ آنست و بعد از صنف سرخ آن زرد نارنجی است پس زعفرانی پس
لیموی و بعد از زرد کبود آسمانی گون است پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس
زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارد و سرخ
آن از آتش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید آن شایبه سرخی باشد آن
آتش معتدل که آن را بر روی سفال گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب
تر از همه احجارات بغیر الماس و رایحه کریه و دود و عرق مضر آنست و مالیدن
آن بجذع سوخته و آب و سنباده باعث جلای آن و یاقوت سرخ در حرارة معتدل
و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود در اول دوم و سفید در اول خشکی در همه
لیث و آن مقوی دل و دماغ و مفرح و سرد یک درهم آن تریاق سموم و تعلیق آن

یبروج الصنم بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که دو بروی یکدیگر گذاشته
باشند و آن را مهرگیاه و سگ کن نیز نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که
قلع آن کند باعث هلاک او است لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن سگ را با آن می
بندند تا از حرکت سگ منقطع گردد و این مقاصد ندارد و در خواص آن احوال
بیان نموده نبات مزبور شبیه بعلق که بکور تکتی نامند و بقدر دو ذرعی و برگش
شبیه برگ انجره و باریک تر از آن و بیخش سرخ و بقدر زیتون و در دیوی شبیه بمیعه
سایله و گلش سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخ آن بصورة دو انسان
مواجه و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای
مذکور را اندازند و ما دامی که سر این صورة را جدا نکنند قوتش تا شصد سال
باقی و در اول سیم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و بهر عضوی شبیه آن را دوای
همان عضو مردان و از قسم نر آن دوای زنان و شرب آن با زعفران جهة مفاصل
و عرق النسا و نقرس و با عسل جهة بواسیر و با سکنجبین جهة خفقان و با کاسنی جهة
حرقة البول و دزد و بیخ و ثمر آن جهة اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد
ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چهار قیراط و در … و اعمال غریبه
بغایت موثر و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن است که بیخ در
خانه شرف باد و حظی از حظوظ شرف و متصل بسعدین یا بحدی از سعدین و با ماه
در یک برج باشند و روز شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات و چون عضو از
اعضای انسان … از غیر آن و قلیلی روغن بان یا زنبق یا روغن خلاف نرم ساخته
پیشانی و چشمها و روی را با آن مدهن نماید نزد ملوک بغایت مکرم و معزز
باشد و هر حاجت که روی دهد روا گردد و چون مجموع اجزا با عضو را از آن شکسته
و بالتی قطع نکنند و بر بازو بندند یا کردن او بزند از کل آفات و حرق و غرق و …

وراه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق آن جهة رفع صرع و تسکین غضب
ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند
و بخور آن جهة دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون موثر است
و چون ثمر نارسیده آن را با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر کمر و شکم طلا کند
از اسقاط جنین ایمن باشد و چون بکیرد گل شکفته او را در کتانه بریسمانی
که هفت رنگ باشد بپیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن کردد اما شرط
اخذ ادویه آنست که هر حیوانی باشد آنرا از حیوان صحیح الجسم آن در فصل
بهار و در حین حیوة یا بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشند از اول
رستان و باید که مغشوش بخاک و سایر کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد
و از معادن مشهوره آن ملاده بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از
سقوط مگر آنچه نارسی آن مطلوب باشد و در آن ضرورة قبل از تمامی نمو و بر آب
شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن
و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفهها را بعد از شکفتن و قبل
از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمود
و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل
خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت و میباید که وقت اخذ
آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده هوا صاف باشد و حفظ ادویه
در اماکن نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید بود مگر آنکه مطلب خشک آن باشد
و هر جا از آفتاب قوتش زایل شود در سایه باید خشک کرد و بدانکه تاثیر دوا بالذات
بکیفیتست و تاثیر غذا بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه
هر چه بقدر اعتدال مقدار بعد از ورود ببدن معتدل و متغیر شدن از آن اثر

کیفیت

کیفیت بدنی تا نباشد تغیر محسوس از اثر آن نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار
اثر آن بقدر سهل محسوس شود اثر معتدل کویند و اگر تغیر خفی دهد و از
تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هر گاه تغیر ظاهر
غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه
ثالث و هر گاه طبیعت فاسد سازد و بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک
از درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه کویند ثعلب پوست
او در گرمی قریب بسمور و جهة مبرودین و مرطوبین و نطول طبیخ زنده و مفلوج
او جهة درد مفاصل و طبیخ زنده او قریب بحضور نکاه در روغن زیتون تا جوشانیده
باشند جهة تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت رفتن اطفال و رفع
اعیا و آشامیدن یک آل از شش او که خشک کرده باشند و با آب و عسل جهة ربو
و سرفه و طلای آن با پوست سوخته مرغ جهة داء الثعلب مجرب و پیه او جهة درد
کوش و با روغن زیتون و امثال آن جهة نقرس و دردهای بارد و سعوط زهره
او با هم وزن آن آب کرفس دو درهم ده روز یکبار جهة ابتدای جذام و زیاده شدن
آن بغایت موثر و کوشت او جهة مبرودین و محرک باه و مسلولان استسقا مفید و
خاکستر پوست او جهة سوختگی آتش و بواسیر و قروح حاره و بزهلن دست و پا
بر پیه او مانع مضرت سرما و نکاه داشتن دندان او جهة منع فریاد کردن
مجرب دانسته اند و مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه
سبب اجتماع کیک بر آن چوب حماض برّی و بستانی و مائی میباشد قسمی را
برگ رقیق و ترش و نرم و بیخش ساقش سرخ و خوشه آن متراکم و تخمش سیاه
و براق و در غلافهای ریزه مثلث بزرگی موزون فولاقی و بفارسی ترشه نامند
و قسمی را تخمش بدون گل شکوفه میشود و هر دو قسم ترشی و بهترین انواع در دوم سرد

جهة فلج وصبا [illegible] حکت بدن را کنند
محلله اخلاط با نفوذ وقبل غسل البدن بغتات الازور
انفع جهة وقبل صلاته اخلاط الممزوج الثقال
الاعراض وقبل البخیخ البطیخ

وخشک وباقوة قابضه ومسکن قی وغثیان صفراوی ومشتهی وجهة رفع ضماد وحرارت
کل جوزران وامثال آن ویرقان وتقویت جگر والتهاب نافع وبخور آن ملین طبع وضماد آن
با روغن گل وزعفران جهة قروح شهدیه وخوردن مطبوخ آن جهة جراحات امعا وسحج
مفید ومضر باه ومصلحش سرطانها وقدر شربتش تا هفت درهم وبدلش ترشی ترنج وتخم
آن در اول سرد ودر دوم خشک وقابض وجهة قرحه امعا وخفقان حار ویرقان والتهاب
وگزیدن عقرب وبرشته آن جهة اسهال کبدی ودموی وصفراوی وتعلیق آن بر
ذوی حب زنان مانع آبستنی ومضر گرده وسپرز ومصلحش رازیانه وقند وقدر شربتش
دو درهم وبیخ آن جهة سیلان رحم ویرقان واسهال دموی وسحج وقطع خون حیض
وضماد آن جهة متقرح دقوبا وشقاق ناخن وداءالحیه وبا آرد جو جهة خارش بدن
وطلای پخته آن با سرکه جهة ورم سپرز وتعلیق آن بر گردن جهة خنازیر وآشامیدن
طبیخ آن جهة تفتیت سنگ مثانه واحتباس حیض ویرقان سدری نافع وقسم
بری عریض الورق شبیه ببادرنگ ودیره ودر شکل شبیه ببرگ چغندر وسلق
حیانامند وبیخ آن را در اصفهان حلمر کونید ودر افعال قریبتر از بیخ بوستانی
وبا نبات جهة سرفه وضماد آن جهة مفاصل وکوفتگی اعضا ونقرس حار نافع وخوردن
آب کمیا وآن وبرگ پخته آن جهة سحج صفراوی ویبس مفید وبیخ آن بقدر یک رطل با آب
خبث الحدید جهة بواسیر خونی وفتیله آن با نقل ازرق وموم وروغن تخم کتان جهة
بواسیر باطنی وبخور آن با بیخ کبر جهة خشک کردن وانداختن بواسیر ظاهری مفید وقسم
مائی که در کنار انهار میروید برگش باهلیلت شبیه بکاسنی وبنات ستی شبیه بنیلوفر
وبخیش شبیه بچغندر وسرد وخشک وقابض وحماض البقر نامند وقوة وفعل نزدیک
ببستانی وجهة خفقان وغثیان نافع وجهة جرب وجراحات وقروح خبیثه داءالرام
حاره ومنع زیاده شدن زخمها مفید وبدلش بطباطات حماحم حبق نبطی وعرب باشند

افروزات وبرگش شبیه ببرگ بستانی افروز واز آن بزرگتر وساقش بدستور
بستان فروز ورنگ وبرگ آن مختلف الالوان وخوش منظر ودر باغها وبستان
افروز عرض مینماید ومشهور است بلال الخطائی ودر تبریز بکل عاشقان ودر آخر
اول سرد وخشک وباقوة محلله ودراع ودرافع سده دماغ وزکام وضماد برگش جهة
سوختگی آتش نافع وتخم آن مقوی دل وبرشته آن با روغن گل وآب سرد جهة اسهال
بر زمین مفید واکثار آن مضر مثانه ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش
بستان افروز وروغن آن که از آب آن وروغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده
وجوشانیده باشند تا آب سوخته وروغن مانده باشد محلل وباقوة قابضه وخوردن
دو مثقال آن جهة ریاح معده وطلای آن جهة ریاح اغشیه دماغ نافع حمام نغارسی
کبوتر نامند صحرائی وخانگی میباشد در آخر دوم گرم ودر اول دوم خشک وبارطوبت
فضلیه وبچهٔ اهل آن بهتر خصوصا تازه بال ویرآورده باشد ومقوی گرده ومولد خون
وسمن وقاطع اخلاط بارده وجهة فالج ولقوه ورعشه واستسقای زقی وجماع
نافع وطلای خون او بر پیشانی جهة قطع رعاف که بسبب باخجا شده بد شورآشا
سیدن قدر یا قلا از خون مجفف آن وچکانیدن خون گرم در جراحت سرکه باستخوان
رسیده باشد باعث التیام واکتحال آن جهة جرب چشم وکمنه وغشاوه وطرفه وخونگ
خونی کرد دربال تازه آن باشد وسرگین آن در سیم گرم وخشک وبا آرد جهة اورام صلبه
وبا روغن زیتون جهة سوختگی آتش با سرکه جهة تحلیل خنازیر وبد شور با تخم کتان وبابل
جهة گشودن دمل وقلع خشکریشه زخمها وباحرف ونمک جهة نقرس وشقیقه وصداع
مزمن ودرد پهلو ومفاصل وآب سرکه وعسل که باهم پخته باشد جهة دمل وخنازیر
واورام صلبه وبا آرد گندم وسرکه وتذری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز
بر صاحب ضماد نمایند وبازید شوریخته بدنمایند در ازاله برص بغایت موثر ودو درهم

آن با سه درهم دارچینی جهت حصاة مجرب و بیه آنجهت اثار قروح و اکحال سرکه محرق آن که با موی باشد جهت غشاوه و ظلمت بصر و بیاض رنفع بچه کبوتر که شکم آن را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرکه سوخته آن که سرکه در اطراف بیخ جهت قطع رعاف نیعد بل و طلای بیخ عدد از تخم آن با بیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام آن جهت خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن مفید و سکون صاحبان آبله در جایی که کبوتر در وی آن باد در بالای آن باشند بالخاصیه موجب شفای آبله دار کردد و مجاورت در آن سبب امن از خطر فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میکردد و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ کرده و مثانه را اخراج نماید و زهره آن جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و مرزنجوش استخوان ساق آن که سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت از اسرار است حنا بکسر حا و تشدید النون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و برگ او برگ شبیه ببرگ مورد و عریض از آن و زهر و کلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل ببرودت و در دوم خشک و گویند در اول گرم است و مفتح افواه عروق و مجفف بیلاغ و محلل و در التیام قریب بدم الاخوین و با قوه قابضه و آشامیدن آب نقیع آن روزی سی آل با هفت گل شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون یکماه مداومت کنند جذام زایل میشود و قابل سایر علتها نیست و هر روز با هفت مثقال و نیم آن را در صد و پنجاه مثقال آب جوشانیده بجوشانند تا بجنس رسد و آشامیدن آب نقیع ده مثقال آن در ده روز باعث رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متاکل و جهت یرقان و سبز و سنگ مثانه و گرده و عسر البول نافع و مسقط جنین را

آن را استعمال نمایند طلا الخ از رقیقة القوام بر عضو مالند عفص بکسر فا طعم زمخت است که زبان را درشت سازد و اجزای آن را سبب برودة بهم آورد فعل آن تبرید و تکثیف و تقلیب و خشونت و ردع است عصیر آب فشرده از نباتات که نخجاره شده باشد عصاره بمعنی عصیر است اما در انجا با تنی و آب منعقد کرده باشند استعمال مینمایند غرغره بمعنی او از مختلفه است که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن آن غض بمعنی نارس از نباتات غسال بمعنی شست و شو دهنده الخ جلا آن سطح عضو را با عانت رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعیر کثیف و در اغذیه بمعنی مسند اول است و استعمال لطف لفظ کثیف در ادویه فتیله بمعنی شافه که مخصوص و بر فرزجه شافه که مخصوص قبل است فرفیری بمعنی رنگ بنفشی است فاتر نیم گرم فنخ بمعنی از هم واشده است قابض طعم کننده است که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقریب اشتها است و در غیر طعم مراد از آن حابس است که سبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید قطور الخ در گوش و اعضا چکانند فاتر الخ بحدت حالی باشد که چون از سطح استخوان توان در دو قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه گشت کثیر الغذا الخ اکثر مقدار آن جزو بدن شود کماد الخ بمایع گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف الخ بسیار که اجزای آن بد شوار قبول انفعال از کیفیت بدن کنند و نفوذ در اجزای بدن سرعت نماید کاسر الریاح الخ قوام ریاح غلیظ را بحرارت رقیق ساخته رفع نمایند مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده است لزج الخ در شان آن باشد بالفعل یا بالقوه در حلیل تا بحرارت مزاجی دارد آن که قابل امتداد گشته

منفعل نگردد مثل غبار ی طلخه انجاز ما یعات در ظرفی کرده بهم زده بو کنند
لیف انجاز اصول ولحای نباتات روید و بار یکتر از لحا باشد لعوق بمعنی انگشت
بخ است که از معجون رقیقتر باشد لعابی انجه خیسانیدن آن در آب اجزای آن
مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد وچون بر کشته کنند التواق آن
رفع مشود منضی هرچه رباح مجتمعه را متفرق سازد وقابل دفع کند معفن هرچه
رطوبت عضو را فاسد سازد مخدر انجه تکثیف روح حاس که نفسانی و روح
محرک که حیوانی است نموده کند که مانع حس وحرکت گردد مثل افیون والکو انجه
مخدرات خشک میباشد مزلق هرچه ترطیب وتلیین سطح عضو نماید
بحد لغزندگی تا انچه در آن محتبس باشد بحرکت آن حرکت نماید مثل لعاب بخارا
مغری انکه بالفعل یابس بوده در ان رطوبت لزجه باشد که بسبب آن سیلان
مواد کند مثل اهک کشته مبرود انجه بو ها آن خورد کرده باشند منخول انجه
بخته باشند مصول انجه در شستن آن مبالغه کرده باشند محرق انجه در سوختن
بحد رماد بت رسد ناشف انجه جذب رطوبت سایله کند اعم از انکه منافذ
مرئی بناشد مثل اهک اب ندیده یا مرئی باشد مثل سفنج وناشف را لحل نیز
نامند نجم نبات بیساق است بنطی در لغات مراد از آن فوهیت و دوا در تنج
مراد خود روی که نکشته باشند نقوع انجا از دویه یا بسه سائیده دیده مابقی
در نیم آمد نقوع ونقیع خیسانیده که بجوشانند وصاف نموده استعمال کنند
نشاره انجه بسوهان و دم اره ریزه شده باشند ظول هرچه را جوشانیده آب
آن را بر اعضا ریزند یا شویند فتح از انست نشوق انجه بر بینی کشند نب جستن
از جای وقی کرنده هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ وکداز بدن غذا و خلط
کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هضمی انجه جرم آن سست هنک پاره شده

بلفظ الحجرت مذکور مسازد

آرغیس وآن پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم ودر دوم خشک
وبا قوة بارده وقابضه ومانع تعفن اخلاط وطبیخ آن مقوی جگر بارد و منفخ وبا قوة
رادعه وجرم آن با شراب جهة درد جگر اگرچه تب باشد وباآبکامه با وجود تب بغایت
مفید وبدستور شراب وسرکه که در ان جوشانیده باشد همین خاصیت دارد وطبیخ
آن در دفع کرم جگر گوسفندان مجربست وحقنه بطبیخ آن منفی جرک وقرحه امعا
ومضمضه آن بجهة قلاع خبیثه ودرد دندان وتقویت لثه واکتحال آن مقوی
باصره ودر جمیع افعال مثل مامیران وقطور خیسانیده آن در کلاب جهة تخفیف
رطوبت وحفظ صحت چشم ودفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید وعصاره و
مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض وقدر شربت از جرم آن دو مثقال و
از طبیخ تا سی درهم ومضر صاحب سعال ومصلح عسل آبنوس معرب ابانس
یونانی درختی است شبیه بدرخت عناب وثمرش مثل انکور وزرد وبا حلاوة و برگش
شبیه برگ صنوبر وعریض از ان وخزان نمیکند وتخمش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط
سفید وتنه‌اش سیاه وصلب واملس وبهترین اقسام است در اول سیم گرم سرد
واکتحال محکوک آن با آب وذرور آن جهة بیاض دقیق وقرحه وبثور ودمعه ومقوی زباد
وجرب وحکه وزمد یابس وحفظ صحت چشم ودوا باید نام زکمان ونشاره آن جهة
جس خون زخمهای تازه نافع ومحرق ومغسول نشاره آن الطف ودر افعال مذکور
اثر آن سریعتر وطلای سحاق آن در شراب محلل خنازیر است وگویند بالخاصیه اطفای
خون جاری میکند وبا سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش وبا نقرا جهة تخفیف و
گوشت آوردن قروح خبیثه ومنع جوششهای پر آب وآبله کردن اعضا مجربست
وقدر شربتش تا سه درهم ومضر معده ومصلحش عسل وبدلش چوب کنار است
ابقر بفارسی شوره گویند وآن از بخارمائی بر روی زمین شوره زار بهم رسد بعد

از تصفیه آن با کشنیز شبیه بنمک میشود در اخر سیم گرم و خشک و مفتح سده و منقی
بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حدة قوی تر از غنک و بوده در افعال جهة
علل سرفه و در دکمرنافع مجرب دانسته اند و مضر بریه و کرده و مصلحش کثیرا و اصل
و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش بلح اندرانه و ربع درهم آن با دو درهم شکر جهة
بول کرج جرب دفع منشود مجرب است و از خواص آن سرد کردن اب است بعمل مخصوص
که آب را در ظرفی دوری متوقبا کرده در شوره حرکت دهند و آن اجزا اعظم
باروت است ابوخلسا بفارسی هوجوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول
نباتیست شبیه ببرک کاهو و با ریکتر و با خشونت و سیاه لون ملاصق زمین و ساقش
مزغب و کلش اسفرد انه آن سیاه و بیخش بقدر انکشت و بسیار سرخ و قوتش
تا چهار سال باقی میماند و در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری و ملطف
و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهة درد سپرز و جگر
و نقرس و درد کرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای آن جهة بهق و سوختگی
آتش و جراحات و تحلیل خنازیر با آرد جو جهة حمره که آن را سرخ گویند نافع و مصدع و
مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم و چون بیخ آن را در روغن
بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهة سوختگی آتش و حول آن بدستور و حول
بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قویتر قسم ثانی را برگ بزرگتر
و خشن تر و ساقش پر شعبه و کلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول
و ضماد اش جهة حمره و منع عرق النفع و بسیار النفع جابس طبع است و قسم سیم را
برگ ریزه تر از اول و خشونت آن کم و شاخهای آن ریزه و کلش بنفش و بیخش
دراز تر و سرخ و قند طعم تر از همه و جهة کزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث
و از او ثاکلش ریزه تر و بغایت سرخ در اخر دوم گرم و خشک و بکمثقال و نیم آن با مثل

آن زوفا و قردمانا جهة حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضماد اش با پیه
بز یا پیه خوک جهة خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره آن با عسل جهة قلاع
حول و جلوس در طبیخ آن جهة ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سوء
آن جهة تنقیه دماغ از رو غلظت طبقات چشم و با سرکه و ضماد اش جهة سرطان
مفید و قطور روغن کرده آن جوشانیده باشند جهة درد گوش و نقل سامعه بیرون
ادویه و جالی بیاض چشم و محلل اورام و کلش در جمیع افعال قویتر از برگ آن
و آشامیدن بیخ و کل و تخم آن بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده
و زنده است ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده
و آن قسمی از سرو کوهیست و مراد از آن بار اوست شبیه به بنفق تازه آن سرخ و رسیده
اش سیاه و با اندک سبزی و قبض و حدت و عطریت و بزرگتر از بار عرعر و قسم
اشهر سرو کوهی باشد برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت
لطیف و با قوة مجففه و قابضه و لاذعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین
و زایل کننده عفونت خبیثه مزمنه و مسحوق آن با عسل جهة ربو و بواسیر و مطبوخ
آن جهة استسقا و چون ده درهم فاینه مخلوط عفونه هر صبح دو درهم را با آب گرم
بارد المزاج بنوشند جهة دردهای اسافل بدن و بواسیر و دفع اقسام کرم امعا
بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم تا سه درهم آن را استعمال
نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهة ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون
در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه کردد قطور آن جهة کری تازه و کهنه
مجرب و ضماد آن بدستور ضماد برگش جهة اورام حاره و سیاه جلد و جرب و اثاری
که از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهة قروح
ساعیه و اکله و نمله و امثال جراحات دندان و تعفن و اکلة آن و العوق یک وقیه آن

با نصف آن تبه روغن تازه گاو و مثل هر دو عسل کنانک هفته مداومت کنند جهة
دبه مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش جماع و عسل
و بدلش بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن آن دارچینی
و قدر شربتش تا سه درهم **ارزیون** بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست
مابین شجر و گیاه و بقدر ذرعی و برگش بی ذوابه نرم و بقدر برگ چرچیر و با اندک
زغبیت و گلهای آن بزرگ و پهن و مدور زرد و درخشنده و در وسط آن برگها
ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و بحرکت آن
دور میکند و بری آن قویتر از بستانی و تشویش اقوال مؤلف اختیارات بر صاحب
بصر پوشیده نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل اورام و جالی و با تره زیاده
و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و نفخ مقوی و مفتت حصاة و جهة جرب
ریه و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و متوالی و گزیدن هوام و گزیدن آن و تنقیه
دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام
الصبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ آن با آب مقی گرم مقوی و یکدرهم آن
مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده آن
جهة اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد آن جهة درد مفاصل و عرق النسا
و ختا زیر و برگ جهة نقرس و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین آبستنی عاقر و آب بیخ آن
جهة درد دندان نافع و مضر سپرز و مصلحش نانخواه و عسل و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربت از آب گل و برگ آن و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یک مثقال
و بدلش مثل نصف آن سلیخه و ربع آن زعفران و از خواص آنست که مگس بر گل آن
نمی نشیند و از دود آن موش و جلباسه میگریزد و جهة تلحامله قدری از آن بر دست
چپ گرفته کسب راست ابراز آن که از دو طفل [illegible] عظم برسد اگر مد تمایل بخورند گاه داد

باعث اسقاط طفل است **سلق** بفارسی چغندر نامند و الجرد زغابت سبزی
و مزارعی برگ باشند سلق اسود گویند و الجرایزه برگ مایل بزردی و ساق و برگ
باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و یابس رقیقت و قوة
قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و مائیت
او ملین آن قلیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهة رعشه و تحریک باه موافق
و بهترین اجزای آن آب برگ و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آنست و از تلخی بورقیت
آن زایل میگردد و خوردن آن که با سرکه و خردل تلخ یافته باشند در رفع طحال
موثر و جهة درد گرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب آن با ادویه مسهله معین
اخراج بلغم و جهة مفاصل و نقرس نافع و سعوط آن جهة تنقیه دماغ و با زهره کلنگ
جهة لقوه و صداع و شقیقه و حمره عین و قطور و نمک آن با روغن بادام جهة درد
گوش و نطول بطبیخ برگ و بیخ آن جهة خارش و خاله سر و قمل و صیبان که بفارسی
رشک نامند مفید و ضماد آب آن نیم گرم با بوره ارمنی جهة تهیج باه و استفراغ جرب و حقنه
آن جهة اخراج ثفل و بیخ و برگ پخته آن جهة سوختگی آتش و جوشش ها و با برنج
و ضماد برگ خام آن جهة بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل
جهة قوبا و ناسور و با حنا جهة خوب کردن موی و با روغن بادام جهة تلیین اورام
نافع و خوردن آن با خردل و آب کامه مسکن قولنج و ریاح غلیظ و اکثار آن محرق
و مورث قولنج و مفاصل و مغثی و مصلحش تخلیل آن با عدس و استعمال خردل و آب
کامه **طین** بهترین خاکها خاک خالص آذربیک و شوره و کوکی است و لطیف ترین خاکها
آنست که در انهار شیرین جاری و ته نشین شده باشد و طین مصری که از
آب نیل حاصل میشود و بهترین اقسام آن مجوع آن دارع اورام حاره و مقلل
اعضای سست و رافع حرارت معده و اعضا که از سواری بسیار و حرکت

حادث شده باشند و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور اندخته
بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آن میکنند و چون با آب شور و تلخ مخلوط کرده
عرق بکشند شیرین میشود مجربست و خاکی که همیشه آفتاب بران تابیده باشند
و طلای آن با سرکه جهة کزیدن هوام بعید یل الیست و انجا انشی بسیار دیده باشند
بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق و دافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهة
کزیدن هوام و زنبور و خاک تنور با سرکه و نمک جهة کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها
سدد دافع آن انیسون است عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و نبات آن ملین
بنجره و گیاه و برشاخ و برگش مایل بسیاهی و عریضتر از برگ ریحان و دانه آن زرد
و مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک سرخی و لزوجت و تخم آن سفید و بقدر
خشخاش و قسم سیاه آن غیر مستعمل در دوم سرد و مایل بخشکی و مستعمل دانه آنست
دارچ و مبرد و ملطف و با قوة قابضه و مسکن و مجلل تشنج و دافع اورام حاره
و حیا رو فتیله کان با نمک محلل اورام باطنی و امراض احشا و مسهل خلط مراری
و دافع مغص و اجرو ورم معده و استسقای حار و حقنه آن جهة جنون
و شری و تنقیه امعا و ضماد آن جهة ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام
حاره و باد سرخ و سرطان انثیین و زخم آبله و قروح رطبه و سرطان متفرق و درد سر
و عصاره آن جهة تقویت باصره و فرزجه آن جهة رفع سیلان حیض و رطوبات
و طلای آن با نمک جهة جرب و حکه و با نان جهة جرب و با روغن گل سرخ و سفیداب
جهة جمیع اورام حاره و غرغره آن جهة ورم حلق و درد دندان بغایت سودمند و بخور
و مطبوخ آن جهة نزلات و قطور آن جهة امراض گوش و بینی نافع و کاویدن مضر
است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتی بسطاط و مقدار شربتش تا پنج مثقال و از
مطبوخ تا ده مثقال و از آب کلکنانیت آن و ابعض مطبوخ آن بغایت مقی است

اقلیما یونانی اسم الجزیت که از کلد اخلتی متفرقه مانند مس و طلا و نقره
مثل کف و درد بر روی آن در تحت آن بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت
جمع میشود و بهترین آن طلائی و انچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشند و طلائی
مایل بسرخی و فضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه بوره است که بر طلا میزنند
و گویند کانی هم میباشند و مرقشیثائی نیز هست هر یک در طبع مثل معدن
آن و یبوست زیاده بر آن غالب و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهة بردن
گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و دافع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق
و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلای آن رادع اورام
و جالی کلف و آثار سیاه و در آب سبز و با زعفران و افیون رافع معاصل و نقرس
و خوردن طلائی آن بکفر اط جهة خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل آن محرق
و مغسول و بدلش مرداسنگ محرق مغسول و مؤلف تذکره گوید که چون
جمع کنند ذهبی و مرقشیثائی را در کلد اخلتی و بعد از کلد از در عسل بریزند
ناسر و شود بجز و آن پانزده جزو مشتری را سخن کند مجربست و حقیر این
مبلغ را موقوف بر امور مجفعه میداند اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و آن جزو
که در درون سنگهای کنار دریا متکون میشود در نرمی ماده میباشند چه متخلخل و وسیع
التقب است و شبیه بنمد و پر سوراخ ماده گویند و قسمی که با صلابت و ثقبهای صغیر
نرنامند و او ال گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوة جاذبه و طلای تازه
آن را با سرکه که ممزوج با شراب نرکرده بر جراحات تازه بگذارند مانع التیام و هم و بالی
قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ با ابجه التیام زخمهای کهنه و خشک
آن مجفف قروح عمیقه و سوخته آن جهة منع نزف الدم و قوتی جهة رمد یابس
و طلای باصره و فتیله تازه آن به تنهایی و با بینه و کتان منفخ افواه عروق

مضمومه وجراحات جاسیه ومحرق مغسول آن دراورا وبه علتی نافع تر است وچون قطعه
انرا بقدر آن که توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نماید ویک سر خیاطه را نگاه دارد و
لحظه صبر کند که جذب رطوبت کرده بالیده کردد وبعد از آن خیاطه را بکشند تا از حلق
انرا بیرون آرد ودر اخراج زلو وخار که در حلق مانده باشد بیعدیلست وسنگها
که در جوف آن بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب وچون خواهند که بجهة زنبق سفیدرا
سفید کنند باید که تخم ماده آن را با آب تر کرده مکرر در آفتاب تند یا مهتاب بگذارند
اسقیل لغة یونانی وبیاز عنصل وبیاض دشتی وبیاض موشی نامند برگش شبیه ببرگ
نرگس وساقش بی تجویف وبزر ما یل بزردی وبیخش مثل پیاض بزرگ و پهلوان سرخ
سبز میباید ومختار عرضی نبت و هرچه در زمین تنها روید سم قاتلست در آخر
سیم گرم وخشک ویا رطوبت فضلیه مدر بول وحیض ومقوی معده ومنقی اعضا
وجالی وجاذب خون بظاهر جلد ومحرق ومقرح اعضا وملطف اخلاط غلیظه وبزر ق
زهر هوام وجهة ضیق النفس وسرفه کهنه وربو واستسقا وسرز وعرق النسا
ومفاصل ونقرس ودرد کلوش وشقیقه ودرد سر بارد ونسیان وقی الدم وسنگ
مثانه وعسر البول وجمیع امراض سوداوی وقروح باطنی المحرور المزاج واسهال دموی
نافع ومسکن آن که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند بحدی که خمیر پخته گردد ودر مشروبات
مستعمل است ومستعمل اخلاط غلیظ ومعدل آن وچون کوبیده آن را با نطرون بقدر
ربع آن با آب جوشیده بسته موضع داء الثعلب را بان چندان بمالند که بخون آورد ومو
برویاند واگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نماید وهرگاه نصف
اوقیه آن را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود وآن روغن را صاف
نموده برکف پا بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند ویکهفته همین عمل کنند
اعاده شهوة باه کنند واکثر مجربین مجرب دانسته اند واشتهار آن نه قیراط

آن که در عسل پخته باشند احتباس بول ودرد معده وسوء هضم وتقویت معده
ویرقان وسرفه کهنه وربو ونفث مده ریه ومعض نافع وآب برگ آن را که با دو چندان
عسل بقوام آورده باشند جهة ربو وضیق النفس وباشند ان ابان طبخ بدرخانه وبدر ستون
تعلیق آن جهة طرد حشرات وهوام موثر وچون دیزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند تا بیاض خشک شود طلای روغن مزبور جهة جمود اطراف وسرما زدگی
ودرد مفاصل ونقرس ودرد کوش وسده آن وبا موم وقلیا کوکو جهة قروح شهدیه
مجرب متقرح ویابس وحکه وخراز وبا زفت وحنا جهة بثور ویابس اطفال مفید
وقیراطی از اصل ودیشهای آن که هم کوبیده باشند مقی وقوی وضماد بختل آن جهة
ثالیل وشقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب وضماد مطبوخ آن در سرکه جهة
گزیدن افعی وبوی آن کشنده مگسهای گزنده وبالخاصیته قاتل موش در ساعت
وداشتن آن با خود موجب هرب سباع وهوام ومار وفیل وعقرب ومگس وچون
آن را کوبیده وآب آن را که سنه را اخیر خورده بنوشند جهة استسقا مفید وچون
عنصل را با سرکه کوبیده ودر حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ دوا زایل نکند برطرف
کند ومجربست وچون نزدیک تا گرفتن نمایند انگور را با صلاح آورد ودو عسل آن
در پای درخت انار وبه مانع ریختن شکوفه آن وتخم آن ملین طبع وجهة مغص
ودرد معده ورحم نافع وچون کوبیده با سرکه بسیار تند ویکعدد آن را در میان
انجیر گذاشته یکروز در عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند وانجیر را بکشند وبعد
از آن آب گرم بر آن بنوشد ویا آنکه در آن جوشانیده باشند بیاشامند
دفع قولنج صعب کند ومجربست وعنصل مفرح ومدر ومکرب ومضر عصب صحیح
ومصلح وموزن شفلان ومقرح ومقطع ومصلحش بزری که بسنگ تعفن داغ
کرده باشند ودبوب خواکه وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بلبوس وگویند

سیروکوبند اسقوربون کسیروکوبند اسقوربون کسیر صحرائی است و ورق مانا ورج
و مولف تذکره کوید که قابل به بدل انبت وکویند خاکستر آن با روغن گل جهة
شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع و سرکه عنصل که آن را ابلجید مثل کارد
ذره کرده بر ریسمان کشند و چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل آن را در
هفت رطل و نیم سرکه کهنه اندازند و سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب
گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و با عسل تازه تا به شش ماه در سرکه گذا
رند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و مقوی معده و حلق و قوة هاضمه و جهة
صاف کردن آواز و بد بوی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتت
سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضای ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ
و رخسار و حدت بصر و مضمضه آن جهة سستی گوشت بن دندان و استحکام
دندان متحرک و قطور آن جهة ثقل سامعه و آشامیدن آن جهة تنقیه سینه
و ابرو یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتی از سه مثقال تا ده و اوقیه و نیم است
که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در رجیع مذکور است
کندر صمغ است مخصوص الاشجره و عمان و جبال یمن مشبه به صلب مایل به سرخی اجزا
کندر ذکر و سفید اجزا انثی نامند و پوستهای دقیق آن را از ساییدن یکدیگر جدا
میشود قشار کندر نامند و الجنخر صمغی ماننده آرد باشد و تا آنکه کندر و قوتش
تا سه سال باقی میباشد و مغشوش آن از آتش شعله ور نمیگردد و در صمغ آن
بعد رود و زرج و خار دارو برگ و تخم آن شبیه بلوک و تخم مورد در دوم گرم و در اسیم
خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جهة دماغی
و جهة نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظ و مجفف بلغم و باه و تا نیت
و مبهی و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی

جهة

جهة رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم آن با مثل آن با بخواره
جهة زحیر و با روغن زیتون و عسل جهة رفع برودت اعضا و استخوان که مزمن
شده باشد و با شمع جهة رفع داحس و جرب و عسل النفس و سرفه مزمن رطوبی
و دبور و با عسل و شکر جهة ضعف معده و دماغ غلیظ و نسیان و با موبزج و صعتر
جهة ثقل زبان و با زرده تخم نیمبرشت جهة تقویت باه و تولید منی و خوش گوار
و بیاسه و اکتحال آن جهة جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق
و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم و ضماد آن با عسل و روزور آن جهة قرحه چشم و شبکه
و قرصه معده و ضماد آن جهة قوبا و ثالیل و با پیه مرغ آبی جراحات سوختگی آتش و شقاق
که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة
تحلیل صلابات و با روغن مورد جهة ریختن موی و با عسل جهة داء الحیه و با زفت
جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد گوش و با قیمولیا و روغن گل جهة اورام
حاره پستان و با ادویه محلله جهة احشا مفید و بخور آن جهة دفع وبا و سرفه رطوبی و
و گریزانیدن هوام و خائیدن آن جهة سرفه رطوبی و تقویت دندان و لثه نافع
و چون یکمثقال آن را در آب حل نمایند و آن آب را بنوشند مدام و مثبت بر آن نمایند
جهة دفع نسیان از مجربات شمرده اند و اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرور
و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش ترنج فارسی و شکر و قدر ربا داکار
شراب و سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی و قشار کندر خشک
از کندر و شدید القبض و مجفف و قوی است و بجهة نفث الدم نهایت موثر و مقوی
معده و مانع سیلان مواد با عضا و در رفع قرحه و حقنه آن بغیر شود و جهة قرطه
معده و ضماد آن بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده و دخان کندر لطیفتر از کندر و تخم
و جالی و در افعال ضعیفتر از اشارات و دود کندر گرم و خشک باشد و مسکن درد چشم حار و مانع
سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است کنگر زرد اسم فارسی صمغ الحرشف

است که بغادسی کتکی باشند در دوم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و سمادان
انکحل لوزام و مقدار شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش جوز القی کهربا و از اقوال
قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یکجنس باشند سندروس مخصوص بلادهند
و کهربا مخصوص و لایت مغرب و شمال و در بودن کاهربا و سبز کیند و سندروس
بانند کهرا رقی که از ما لیدن آن بهم رسد جذب میکند و کهربا محتاج بما لیدن زیاد است
و در سندروس سرخی غالب و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شیخ
سوخته از ان ظاهر شود و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع
مغرب بهم رسد از کوهی منفعل و در دوم خشک و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع
نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزله دماغی رقی و جهت اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت
عسر البول و بالخاصیه جهت زحیر نافع و طلای آن جهت شکستگی اعضا و با سرکه جهت ساقط کردن
دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی آتش و تعلیق آن جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع
یرقان از مجربات است و تعلیق آن بر معده جهت منع تخمه و با خود داشتن جهت تقویت دل
و دفع خوف و طاعون و زور آن جهت التیام زخمها مفید است و چون بوزن جهار
شعیر آن را در طالع سرطان صورة بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل آن از
جماع فتور نیابد و گویند مضر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر
یافت نشود دو وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در دفع طاعون مرجان و مقدار شربتش
نیم مثقال لاذن صمغ رطوبتی که از درختی کوهی حاصل میشود و بقدر آنانرا بخور او جهت
گریز اسیدن هوام موثر و چون زن بعد از بول کردن بخور کند بنی در حال باز
بول کند حامل خواهد بود لاجورد معدن معروف و بهترین آن صافی شفاف
کر کبودی آن سرخی و سبزی مایل باشند و مستعمل آن در طب غیر مغسول است و تعلیق
اف انواع خوف و آن مفرح و مقوی دل و خیالی و دافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش

قاطع نزف الدم و نفث الدم اسهال دموی یرقان حرقة البول سنگ مثانه عسر البول شکستگی اعضا دانه بواسیر رفع یرقان و سوختگی آتش

و بخارات غلیظ و مدر حیض و اکحال آن جهت سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحه
و ریختن مژگان و زدو دان جهت اکله و قروح ساعیه و نفوح آن جهت رعاف و فرزجه
آن با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای آن با سرکه جهت تجفیف جوش
و قلع ثالیل و برص مفید لاعیه نوعی از یتوعات و باسمیت و بد غایله تر از
از انواع یتوعات مراد از مطلق یتوعات لاعیه است کیاهیست برنز و تیب
کیاه سقمونیا و برکش مدور و کلش زرد مایل بسرخی و شبیه نرکس و مایل بخوشبوی
و تخمش مانند خشخاش در آخر سیم کرم و خشک و شیر آن مسهل قوی و مقرح جلد و قی
و بد بتو زبر که و تخم آن همین اثر دارد و کشنده ماهی استعمال زقی و اخراج زرد آب
نافع و شیر آن از سقمونیا قویتر و با از دجوج کرده استعمال باید نمود و مقدار شربتش
از یکدانگ تا نیم و از از دجو مخلوط با آن تا یکدرهم و از برکش در مطبوخات بدستور
تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست شبیه
بیرک شقایق زنبق و منحصر در سه جهار عدد و کلش مانند شقایق و برزکش
از ان و بیخش مانند پیاز و بقدر فندق و طولانی و در چند پرده آن اجزای شبیه
بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون آن سیاه و مغزش سفید و سنجیدن و
ساقش بقدر جهار انکشت و با تفریح و اسکار و محرک باه و مفرح کننده احشا و نوم
و مقدار شربتش از یکمثقال تا دو لبلاب اقسام میباشند سفید زرد و سرخ و کبود
و برک همه سبزه و کلش کوجک و تخمش در غلاف سیاهی مایل بسرخی و قسمی از ان بد
ساق و تخم جمیع اقسام سفید و کبیر دارا است و مرکب القوی و نفخ سده و ملین
طبع و محلل و ابال مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند تفخیح آن غالب و اسهال
آن کمتر و ابا فشرده آن بعکس است و برک کبیر سفید آن مسمی بحبل المساکین است
جهت جراحات عصبیه و سوختگی آتش و در دسر و امراض سینه و ابال آن جهت سرفه و قولنج

مسهل سودا و اخلاط غلیظ رافع خوف و غم مدر اکحال رعاف حفظ جنین از اسقاط ثالیل

و قولنج حار و با خیار شنبر جهت ورم مفاصل و احشا و قرحه امعا و ربع سپید بل [illegible] سم
درهم از کل آن جهت قرحه امعا و ضماد برگ تازه آن جهت دبیله و مطبوخ آن در روغنها
جهت تحلیل اورام و در دعاء و سعوط عصاره آن با اسابر و نطرون و عسل جهت
درد سر کهنه و با روغن زیتون جهت درد گوش جهت قروح خبیثه و کل قسم اجزای [illegible]
است آشامیدن و فرزجه آن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و ابای آن الحراره
حدة و سترنده موی و کشنده قمل و ضماد آن با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه و مطبوخ
آن جهت التیام جراحات خبیثه و سفوف خشک آن جهت مقعد و از ضعف کبد آن اجزا برگش با خشونت
و دراز مایل بسیاهی است سیم سحجات سرد و خشک و جهت سرفه و قولنج و درد سینه
و تبهای مزمنه و ربع رطل از آب آن با دو مثقال مغز قاطع خمسه نزف الدم جمیع
اعضا و خشک آن رافع قروح خبیثه و تازه آن التیام دهنده جراحات و اقسام لبلاب
مضر عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض و قدر شربتش از آبش از یک
وقیه تا سی مثقال لبلاب صغیر اقوة محلل و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم
از سایر اقسام و در زمان سرفه که با بوست ملح باشد و قولنج حار و ورم مفاصل و با خیار
شنبر جهت اورام احشا و تفتیح سدد و اکثار تبهای نافع و قدر شربتش از آبش نیم رطل
تا بیست مثقال نبات لبن بفارسی شیر نامند شیر گاو بهتر و بعد از آن شیر بز و گوسفند
و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن زایل میشود و بس
باید در حین استعمال گرم بود تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون
قیدی مراد شیر گاو است در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمرشت و موافق ترین
اغذیه و هر جنس در آن غالب باشد مسدد است و استعمال شیر بعد از ترشیها
و با آب و با میوه های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نیست چه مادامی که
از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده

در بدن استعمال آن را مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادة
از پستان بسبب غلظت آن قریب الولادة را سبب قلبه مائیه استعمال
جایز نیست و آخر فصل بهار و اوساط تابستان استعمال آن اولی است و اکثار
آن مورث تبها و تولد قمل و بجهة دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و در اماکن
حاره و معده ضعیف باعث مضرات است و موافق سوداوی و یابس المزاج و معتادین
افیون و قلیل آن در تغذیه و کثیرش در تلیین طبع قوی تر است و مجموع شیرها ملطف
و جالی و در رفع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند لبن البقر شیر گاو و آن
و کامیش از جمیع اتم است و اغلظ از آن و هر دو را دهنیت غالب و مائیت و جبنیت
کم و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده بنوشند
مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی
و مدر فضلات و مقوی جواهر دماغ و تریاق سموم بقی و حافظ رطوبات اصلیه و ملین
طبع و مرطب دماغ و جهت تبهای دق و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن او قرحه ریه
و سل کبد بت خلطی باشد و امراض یابسه و جرب و [illegible] و حکه و جذام و مطبوخ آن
با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما جهت فربهی بدن او کرده و داغ کرده آن با آهن
و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض چشم نافع حتی تا بوس
العلاج از مداومت آن بحث می باید و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه
و سبل و شراق و طلای آن با اسفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و مجرب و با
افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است
تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدد و صرع
و مضر دندان و زنان آبستنی و صاحبان خفقان رطوبی و نحو اکثار آن مورث سنگ
مثانه و گرده و متولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل است

لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند [illegible] ... و متولد حصاة ... مسمن و مقوی باه ... خفقان و ضعف اعضای تناسل و قرحه ... و تقویت اعضای ... عسر البول ... مثقال ... [illegible]

وشرب آن با شهد و شکر مانع انجماد است و چون منجمد کردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و در رفع آن قی و صرف با سکنجبین عسل و سرکه ممزوج با آب فرانج و بدستور تخم کرفس و عسل و با آبکوم و شرب پنیر مایه تا بقدر یکمثقال از مجربات شمرده اند **لبن النسا** شیر زنان موافق‌ترین شیرها است و سعوط آن جهة خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور آن جهة درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد کوش و ورم و قرحهٔ آن مفید و قدر شربتی از دو اوقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ و چون شیر حامله را بر روی حمل بدوشند و قبل بمیرد و در زیر آن بماند زن بدخصلت حامله خواهد بود و بعکس آن بدیر و از مجربات و بهترین زنان و سایر البان است که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با جنسها که باشند و باعتدال قوام **لبن الرماک** شیر مادیانست مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حمول آن با قنفذ علاج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص است که در هر سالی که تبلیغ از آن باطفال دهند در آن سال آبله بر نیاورند و اکر بر آید زیاده بر چند حبه نباشد و از مجربات کرده اند و ترشی کرده مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قویتر است **لبن الحامض** بفارسی ماست نامند در دوم سرد و تر و مرطب و مقلل باه و محرور و مسکن تشنگی و غذای آن بسبب دفع زیاده و در سایر افعال قریب بماست و مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تبهای مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده **لحوم** احادیث وارد شده که سید الطعام اللحم چه اغذیهٔ انسان کاز دوایست ابعد باشد منحصر در نباتات و حیوانست و در استحاله که مشابه متغذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل استحاله و تفریق و عقد و تعذیه و تشبیه و ادخال و در لحم حیوان محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر مرغ

فعل

کلس

فعل کاینست تفریق و تقذیه که آن هضم و تمیز است و از اعقل و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل و استحاله و تفریق نیست و در لحوم محتاج بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشند بس لحوم بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط است که قریب بمرغ خانکی باشند مثل کبک و تیهو و امثال آن و بهترین لحوم مواشی کوسفند نر است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه بران نگذشته باشند بعد از آن کو یکساله و شیر حیوان بهتر از شیر جلالی بچه است و از وحوش بهترین آن آهو بره است و بچه بز کوهی و در امزاج صاحبان تعب و صنایع و قلیل الحراره کوشتهای غلیظ مناسب و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و انجه بحد کمال نرسیده باشند و اقسام میته و سقیمه و بیرسال و بسیار لاغر موروث امراض میشمارند و روزی دو بار خوردن کوشت ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن لحوم محرک قساوة قلب و بلیدی باصره و بلادة و عروض صفات بهیمیست و بسیار خوردن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای آنست و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن ترشیها باعث تخمه و جمع کردن آن با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هرچند مبالغه در کوبیدن و پختن آن کنند بهتر و کوشتاب غلیظ ماء اللحم سریع النفوذ و ملایم ناقهین و ضعیف القوه است **کلس** جسمی است سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزای آن بسبب احتراق از هم ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته است نزغیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پردهای آن را کرفته در کوزهٔ کل اندوده چند شبانه روز در کوره کری بگذارند تا سفید شوند و بهترین معدنی آنست که سنگ رخام و سنگهای ابرهٔ صلب را بعمل آورند و آب ندیده در آخر دوم خشک و تابش روز قوی الغلاة است و باحدهٔ محرق و مقرح جلد و آب ندیده منتج ... آن را نامیه روز

وقوة احراق باقیست و بعد از ان محض میباشد و موی را در مدة بعید میبرد و ازبیخ در بدن ناموی قوی مثل اهک است و ثقل عصفر و برک شفتالو در رفع بول انکست و روغن کل مرخ واز دعدسی و توتیای مغسول و کل مرخ سائیده در رفع جراحات نوره است و اهک مشسته مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفخ کردن و فتیله را بسفیدان تخم مرغ آلوده اهک مغسول آغشته بر بینی گذاشته در قطع رعاف مجرب و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال وجهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و روغن زیتون که در ان اهک را جوشانیده باشند جهت جرب و حکه و رو با نیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجربست و فرنجهآن قاطع خون حیض و کو بند چون آن را بامثل آن نمک و ربع آن ملح طبرزد سائیده با نه مقابل آن سرکه تصفیه کرده بیست مرتبه تقطیر کنند معقط مذکور کبریت را اسفید میکند و سیماب را منعقد میسازد و آبی که در ان مکرر اهک ریخته باشند هرچه با آن ابلیخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **کبر** نباتیست خاردار و بی شاخ و برکش باریک و غلاف کل آن مثل زیتونی و کلش سفید و در وسط آن جزئی شبیه بموی و ثمرش کرخیار کوچک اندازبلوط در از تر و تخم آن زرد و با رطوبت لزجه و در جزایرها و کوهها بسیار میباشد و بیخ آن و پوست بیخ آن اقوی اجزا از سایر اجزا در سیم گرم و خشک و مفتح سدد جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه بجهت تحلیل ورم سپرز و خوردن آن با سرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر رطوبة السودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مجرب است و غرغره طبیخ آن رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه آن رافع فتق عضل و عصب و خشک آن رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و بخور آن رافع

بواسیر و مضمضه طبیخ آن با سرکه و خائیدن آن جهت درد دندان نافع و بطلیموسی در کتاب زینت فرموده که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب جوشانند تا آب بالتمام و روغن تا نصف بسوزد بعد از آن ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نشود و مجرب دانسته‌اند و ثمر آن قبل از شکفتن کل کبر نامند و در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر است و از دور آن رافع نواصیر چشم و خیارکبر گرم و تخم آن در سیم گرم و خشک و خیار رسیده آن بدون خائیدن دانه ان ملین طبع و ترشی کل و خیار آن محرک اشتها و رافع بلغم و مفتح سدد جگر و سپرز و مصلح مرور و خیار غیر پرورده آن با سرکه مفسد معده است و ساق برک ان در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از کل آن محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره کشنده اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و محلل و مقوی خنازیر و سایر اورام بلغم است و در جمیع افعال ساق و قوی‌تر از برگ و غرغره طبیخ آن منقی دماغ و مفتح سدد است و مقدار شربت از آب آن تا هفت درهم است که با عسل و سرکه و سکنجبین بنوشند و از بیخ آن تا سه درهم و در مطبوخها تا هفت مثقال مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین **روناس** بفارسی روناس نامند بیخیست سرخ مستعمل صباغان بریا و بستانی میباشد و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طلای آن با عسل جهت عرق النسا و در دوا که و سیخ اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و بکمتقال سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کثیرا و مضر معده و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یکمثقال تا و در مطبوخها تا سه مثقال است و باید شارب آن ظهر روز بحمام درود و برگ و شاخ و ثمر آن مجموعه رافع سم هوام است و جزو بن بتنهای ابن ابی زید اد و بمستی در آن

برگ مانند سایر اجزا وحول آن مدر حیض ومخرج جنین ومشیمه وضمادش جهة
فالج وسایر امراض بارده عصبانی وبهق وقوبا وسعفه وخراز وانار جلد از مزید
وسقط نافع وبدلش کبابه ومزاد بعضی نصف آن سلیخه وثلث آن موبز سیاه است
قرنفل معرب از کوبل هندی وآن ثمر درختی است بزرگتر از جوز بوا ومدور وبعضی گفته
واندک تلخی وسرخ وسیاه میباشد ودرخت آن شبیه بدرخت نارجیل در دوم
سرد وخشک ومقوی دل واعضا وارواح ومانع صعود بخارات بدماغ وبسیار
قابض وسرخ آن مسهل بعمر وغیر مفرط ودافع دردهای حار وقاطع عرق وجهة
استحکام وستی عصب اعضا ورفع قلاع وامراض حاره دهان ودندان وقطع
سیلان خون نافع وبخور جوسینه ومصلحش کثیرا واکتحال آن جهة سلاقه واسترخای
پلک ودمعه والتهاب ورمد وجرب معتدل ومقدار شربت آن تا یک مثقال وبدلش مثل آن
صندل سرخ ونصف آب کشنیز است فودنج معرب از پودنه فارسی است وبعربی
حبق نامند بری وبستانی وجبلی ونهری میباشد ومراد از مطلق آن بری است
ومتکلم اشیع قسم جبلی است وصفی از نهری که برگش دراز وساقش برزگست
چون در بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود وپودنه نهری را ساقش
متفرق وتند بوی وباعطریت وبرگش ریزه ومایل باستداره وتخمش شبیه بتخم
ریحان است در اول سیم گرم وخشک وبغایت ملطف ومدر عرق وحیض وبول
سوداوی وقاتل جنین وتریاق گزیدن جانوران ومحلل ریاح وجهة استسقا ویرقان
واخراج مشیمه وفواق وغثیان وتنقیه فضول معده وسینه وکرازو سوزش
معده وضمادش جهة سرخ کردن عضو ورفع سبزی وجذام وآثار سیاه جلد وبول
آن جهة عشی وفرزجه آن جهة اخراج جنین ومطبوخ آن جهت ورم رحم وصلابت
آن وخشک سوخته آن جهة تقویت لثه معتدل ومظلم آنها ومصلحش کثیرا ومقدار شربتش

تا دو درهم

مدر بول وحیض — مقوی معده — یرقان — خفقان — سبز

دو درهم وبدلش مثل ونصف آن پودنه نهری است وقسمی از پودنه بری را
برگش دراز وزبر ومایل بسیاهی وگل آن خوشبو وتند ومایل بزردی واز جمیع
افعال ضعیف‌تر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمی را برگ مانند ریحان
کوهی وشاخه‌ها پراکنده وگلش بنفش ودر کنار انهار وبدو قسم از آن
شبیه بنعناع وبرگش درازتر از آن وساقش مقابل تر از آنجاست در دوم گرم و
خشک ومدر بول وباعسل مدر عرق وطلای آن جهة داء الفیل ونفس الانتصاب
وتب بلغم وسوداوی وجذام وباشراب جهة سموم وفنق عضل ومغص وهیضه
ونطول آن جهة زردی یرقان وباعسل ونمک جهة کرم معده وحب القرع وحول
برگ آن جهة احتباس حیض نافع وقاتل جنین وبخور ودود فرش کردن آن جهة
گریزانیدن هوام وضماد بخته آن در شراب جهة ازالة آثار سیاهی جلد وعرق
النسا وقطور آب آن جهة کشتن کرمی که در گوش بهم رسیده باشد مفید
وچون تا خشک آن را بر موضع گزنده هوام ببندند موجب فرح آن وجذب سمیت
ودر هر عضوی که کرم متکون شود در زود آن را رفع انشا ومضرباه و کرده ومصلحش
کثیرا وشربتش یک درهم وبدلش نعناع ومزد بعضی فرد مانا است فیروزج معرب
از پیروزه وبهترین آن نیشابوری کبود صاف است که رنگش در هوای صاف
نماید ودر غیر آن مکدر وانجا از معدن کرمان ونیز از بهم میرسد ومایل بسفیدی باشند
ومجلوح آن از عرق وحدت وبوی مشک فاسد میگردد در اول سرد وخشک ومقوی دل
ومعده وباد زهر جمیع سموم ودافع اسهال وقرحه امعا وسایر جراحات باطنی وجهة خفقان
وبا عسل جهة صرع وبرنج سنگ گرده ومثانه واکتحال آن جهة ادمعه وناخنه ونفع
وتقویت روح باصره ومنفعت طبقه قرنیه وسایر طبقات نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا
ومقدار شربتش نیم درهم وجهة سموم قوتیه تا یک درهم وسدس درهم از آنها پاشیده جهة کزیدن

مقوی معده ودل باد زهر سموم مرض سنگ گرده ومثانه نفع بینایی

عقود مجرب دانسته اند و از خواص انست که دارنده آن در آب غرق نشود و صاعقه
با آن نرسد و داشتن آن مقوی دل و مانع خوف و چون با اجساد نرم بکدازند
و صلب کند مکلس آن تکلیس معادن و مثبت نقوش هار بر جسمها بد قار قرابت
و آن از زمین با آب کرم از چشمها میجوشد سیاه مایل بسرخی و اصلح بعضی صلب و برخی
سیال میباشد و با قدری خاک نیز بطبخ میدهند تا توان بر کشند و امثال آن اندود
و قوتش نا سالی باقیست در سیم کرم و خشک در افعال قریب بقفر و منضج دملها و محلل
اخلاط غلیظ و لزوجت سینه و دماغ و مانع تغیر آب طعام و فساد هوا و باقی و
معین هضم و جهت معده و سپرز و جکر نافع و خاییدن آن جهت رفع رطوبات و ثقل زبان
و فساد لثه و حرس کبجه دندان باشد مفید و ظروف بقیر اندوده مدة مدید آب
آن را مانع تغیر است و اشامیدن اب از آن ظرف مصلح غلظت آن آب و در رفع طاعون
و مانع استسقا و سنزله کردن خم قیر اندوده ترتیب دهند کرم و سریع الخروج تر از
بدن است و مضار آن کم میباشد و اکثار خوردن قیر بعد قرحه مثانه و مصلح آن صمغ
و لعابها و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش قفر است قبج بفارسی کبک و بترکی کلیک
در دوم کرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون صالح
و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جکر و معده و سینه و احشا
نافع و در مزاج محرور در هوای کرم با شراب مضر و مورث خارش بدن او
مصلحش سکنجبین و ترشیها و شرب یکمثقال مغز سر آن با نمنعال صندل جهت
یرقان و یکمثقال جکر خام آن جهت صرع و زهره آن جهت تقویت و جلای بصر و بیاض
و سبلزاری و جرب چشم با مرواریده و مشک بالسویه جهت بیاض و جرب و ضماد آن
بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهت نزول آب و سعوط آن در اول هر ماه یکبار
جهت قوت قابضه و رفع نسیان مفید و بیضه آن در سرکه عسل بخته باشند جهت

درد سینه و سعفه و بخلا آن در بغیر سرکه مورث فصاحت و صافی کردن آواز
و رافع سرفه و خام آلبا کنند و سمن بدن و اکحال آن با زجاج سفید جهت جرب و اخته
نافع و خاکستر آن محلل اورام صلبه و طلای سرکین آن رافع کلف و عش است
قثاء بنای مثلثه اسم خیار دراز است که خیار زه از خیار چنبر نیز کویند در بعضی
مکانها طول آن بقدر ذرعی میشود در آخر دوم سرد و تر و جوف آن مسکن حرارت
و تشنگی و مسقط سنگ کرده و مثانه و جهت التهاب معده و جکر مفید و لطیف تر از قثد
و سریع الهضم تر از آن و تخم آن مدر بول و منضج و جالی و قوی تر از تخم قثد و پوست
و کوشت آن مولد زبان و قولنج و دیر هضم و خلطی که از آن بهم رسد مستعد عفونت
و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب یک دانک
جهت سنگ دیوانه کزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید قثد اسم
عربی خیار است و در شیراز بلنک و در خراسان با درنک نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن
حرارة صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و منضج سده جکر و مدر بول و مخرج
حصاة و غلیظتر از قثا و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حاصل بهم رسد و جهت
تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب آن تا چهل مثقال با شکر مسهل مرة الصفرای
که در معده و امعا باشد و آب خیار زه ترش رسیده در اسهال قوی تر از آب نارسیده
آن و چون تا قدری قرنفل در آن خیسانیده روز دیگر صاف آن را با ماء العسل بنوشند
جهت نیکوی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل مواد حاره نافع و در رفع خفقان شب
در یکروز و نطول آب آن مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم آن جهت جرب و حصف
و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و
اورام حار مفید و خوردن دو دانک و نیم از پوست خشک آن جهت تهوع لادو بغایت موثر
و مضر مبرودین و خم کننده غذا و مولد اخلاط خام و در نفخ و چون در معده فاسد گردد

موجب خلط سیّئ و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوییدن خیار جهة
جهة انتعاش روح حیوانی و در استسقای حار مفید مفید و مزمزهٔ خیار [illegible] و مطفی حرارت
و بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضرّ است و تخم خیار سردتر از خیار زه و مدرّ
بول و مخرج صفرای سوخته با دار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سنگ زهره و درد شش
و زحیر که از حرارة باشد و ضماد آن با بوره و عسل محلّل اورام جلد است و مضرّ
انثیان و مصلحش کنجد و بدل تخم خیار زه و شربتش تا نیم درهم و روغن خیار که مانند
روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیف‌تر از روغن کدو است فثاء الحمار بعربی
خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ می‌باشد و نبات آن ساقدار و برگش مفروش بر زمین
و برگش کوچک‌تر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و گلش زرد و سفید و منبت آن خرابها
و مواضع ریگدار و موقع چیدن اجزای آن عصارهٔ ثمر است که منزوع با بذر [illegible]
اسفنجه و درشت کرده باشند و قوّتش تا ده سال باقی و غیر مغشوش آن املس و بغایت
تلخ و بمقاربت شعله سوزد و بسیار سفید می‌باشد و زبون‌ترین آن کراثی رنگ
و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مرة السودا و بلغم خام و زرد آب و مقوّی
و منقّی دماغ و رافع استسقا و سرفهٔ بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظ و برص
و یرقان و سنگ گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوذه
و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمول آن مدرّ بول و حیض و قاتل جنین و قدر شربتش
از دو قیراط و مضرّ محرورین و ابدان ضعیفه و مقیّی با افراط و مصلحش در افراط
قی سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و میوه‌های قابض و در افراط اسهال [illegible]
و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شرطست که با ادویهٔ مناسبه
طبخ و نقل آن استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صمغ و ترید و انیسون و نمک هندی
و ماء العسل و رب انگور و زعفران و اقسام صموغ و روغنها و استعمالش [illegible]

آن جا

آن جایز نیست و طلای آن با عسل و مدّ شور با روغن زیتون محلّل ورم حنجره و با سرکه
جهة کلف و آثار و ثآلیل و قوبا نافع و آب آن را جهة تنقیهٔ معادن و [illegible]
العین چکانیده‌اند و بیخ آن در تجفیف قوی‌تر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ آن با آرد
جو محلّل جمیع اورام بلغمی و رافع بهق و آثار جرب متقرّح و قوبا و با علک البطم کشاننده
دمل و مطبوخ آن در سرکه رافع نقرس و با [illegible] و امثال آن جهة درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا و استسقای لحمی بغایت مؤثر و مداومت بر طبیخ برگ آن و
بیخ آن رافع جذام و [illegible] قیراط از آن مسهل بلغم و مرة الصفرا و بهترین ادویه استسقا
و قدر شربتش از طبیخ آن تا سه اوقیه و حقنه بطبیخ آن جهة عرق النسا و مضمضهٔ آن
جهة درد دندان بارد و سعوط آن با شیر دختران جهة دردهای مزمن مفید و ضماد
تخم و کحل آن جهة مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و باید که از دو جو کمتر
ننوشند و روغن فثاء الحمار که آب ثمر آن را مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع
آب گردد و یا ثمر تازهٔ آن را ریزه کرده با روغن دو وزن آن چهل روز در آفتاب گذارند
بسیار گرم و محلّل قوی و مدرّ حیض و مخرج ولد و رافع کلف و نشو و کرم گوش
و کری سامعه و ریاح آن بلحم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک مثقال قرنفل
فارسیست و بترکی میخک نامند و آن شکوفهٔ درختیست و اصل نبات آن را احدی
مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر آن بشکل
دانهٔ زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی و با عطریت قوی
و تلخ در سیم گرم و خشک و مفتّح و محلّل و مقوّی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ
و باه و هاضمه و مفرّح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر
البول و سلس البول و ریاح غلیظ و امراض باردهٔ رحم و زلق الامعای رطوبی
و نزلات [illegible] و بدبوی دهان و فالج و جمیع امراض باردهٔ دماغی و وحشت و خفقان

و وسواس و نیم درهم آن با شراب تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت
بکار بردن آن در هر وقت طهر زنان باعث حمل زنان و فرو بردن یکعدد از تخم زر آن
هر روز موجب منع حمل و اکتحال آن جهت سبل و تقویت باصره و غشاوه و طلای آن
بر احلیل ملذ جماع و مقوی فم رحم و برای نفوخ جهت سکته و سدد دماغی و نزلات
بارده مجرب و سعوط و نفوخ آن همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو نیم گل سرخ و مثل
آن کاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع را سائیده بنقسفیه بگلاب نموده تقطیر
کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفرح و جهت
تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بیعدیل و شرابی که یکجزو با شانزده
جزو آب انار بین و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرکین اسب
دفن کنند بمراتب از خمر قویتر و چون همین شراب را با شکر بقوام آورند جهت امراض
بارده عصب بی نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعاست و مصلحش صمغ عربی
و مقدار شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل آن دارچینی و نصف آن بسباسه است قراصیا
اسم ترکی است و بعربی حب الملوک و بفارسی آلوبالو نامند و کیلاس قسم شیرین
آنست و آلوبالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حرارة
خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او که از اسپره گرفته شد
آنرا زبانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول بیعدیل و صمغ آن قابض
تر و چون مغز دانه آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در
احلیل بگذارند رافع جراحات مجاری بول و منقی بول المرة و حرقة البول است
و کیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه
محرورین و بعد از طعام خوردن نامورث نفخه و ضعف معده و جهت خشونت
حلق و تشنگی مفید و مصلحش جوارش و صمغ و [illegible] و گرم خشک و جایی و مغز آن در قطع

سکته — استسقا — تشنگی — سنگ مثانه — مقوی معده — حرقة البول

مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام
دهنده زخمهای باطنی و ضماد آن جهت نیکوئی رخسار موثر و اکتحال آن مقوی بصر
و رافع جرب چشم و مقدار شربتش یکمثقال برواق اسم سنگیست سبک و زرد و چون
سیاه مانند فلفل سفید میباشد و در عراق سنکون کردد و مثل کهربا و سندروس کاه را
میرباید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان
ضماد او بشربا نافع و وزن دو دانگ جهت التیام جراحت موثر و خاتم آن باعث ایمنی از
غرق شدن و بجوشیدن آن در پارچه با سنگ چخماق و در زیر سر گذاشتن آن باعث
در خواب دیدن هرچه در آن روز سانح کرده و گویند مجربست برزقطونا مشهور است
در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنگونا مند سفید و سیاه و سرخ میباشد و بهترین
آن سفید و زبون ترین سیاه است و شکوفه هر یک برنگ اصل آنست در سیم
سرد و در دوم تر و سیاه آن با پوست و اجتناب خوردن آن اولی و سفید آن
مسکن تشنگی و حرارة و با قوة محلله و ملین طبع و بو داده آن قابض و جهت تبهای
حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات
الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعا و زحیر و ضماد
آن با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری
و ضماد بزرو اورام صلب و حمره و جمره و با آب دهن جهت دمل مجرب و با روغن بنفشه
جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شقاق شدن موی و دراز کردن آن و ضماد
و کوبیده آن که مثل آن روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره
و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین
عسلی و مقدار شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان در
سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم از کوبیده آن کشنده است

بسفایج بنجشت مایل بسیاهی و باریک و گره دار و از هر گرهی ریشها بر آمده و
اندرون شی سبز و نبات آن بسیاق و بکشنج برگ دار شبیه ببال طیور و مانند
گیاه سرخس و بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و در
سنگهای دار جهار نامند در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در دویم یبوست
معتدل و مسهل بلغم غلیظ و مرة السوداء و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و ریح
مجدد در معده و قولنج و مجفف کننده بی غش مجفد و نفوح بالعرض از جهة رفع سوداء و جذام
و علل سوداوی و صفراوی و ضماد آن جهة التوای عصب و شقاق میان انگشتان
نافع و خوردن آن با شکر یا اطعمه چرب و نگاختن آن در سکنجبین و با ماء العسل موجب
اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهة سرفه
و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ آن با عناب جهة سقوط دانه و بواسیر بسیار
و چون سه مثقال آن را جوشانیده با فلوس خیار شنبر و یا ترنجبین جهة ریاح
و اسیر و در معده مزمنه و صرع مجرب و مغثی و مضر سینه و گرده و مصلح آن انیسون و پرسیاوشان
و جوشانیدن آن با ماء الشعیر و فواکه یابسه و اجزوس سالدار و مقدار شربت
از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و مدلش جهة مواد سوداوی
نصف وزنش افتیمون و ربع آن نمک هندی بشم درخت حجازی در عراق
و مصر نیز میباشد و دانه او را تخم آن را حب بلسان استعمال مینمایند و تخم درخت
آن بقدر درخت توت سفید و بی ثمر آن را آن کوچک است برگش مثل سمق
و با رطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه کبابه و بقدر نخود و پوستش
مثل جوشه و درون آن و انها مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل
جو و چون تخم را از آن قطع نمایند از آن آب سفید تراوش کند و بعد از
خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزای آن دمعه است و مسواک چوب آن

مقوی

مقوی لثه و رافع بدبوئی دهان است و دمعه آن جهة بیاض عین و تنقیه زخمها
و تجفیف آن و دود دمعه آن و حمول آن با زعفران جهة اعانت حبل و تنقیه رحم
و تحلیل ریاح نافع و دانه آن مقوی معده و اعضای باطنی و جهة گزیدن عقرب
نزبا و ضماد آن مفید و چوب آن را با خود داشتن موجب قضای حوائج و باین سبب
خشب القضاء نامند بلم بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و صمغ آن را بفارسی
و ترکی سقز نامند او رخت و برگ و شاخ آن را در اول سیم گرم و خشک و محلل
و قابض و مطول پوست آن محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب
آن جهة داء الثعلب و برگ خشک آن با روغن بادرکه جهة رویانیدن موی
و دراز کردن آن سودمند بطیخ هندی بفارسی هندوانه و بیرچه والاغ و ابوحنیح
نامند در اول سرد و در آخر آن تر و مسکن حدة صفرا و خون و تشنگی و مدر بول
و ملین طبع آب آن با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شربت جهة امراض سوداوی و با
تمر هندی جهة مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهة تبهای تعفنی سالد
و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال آن
جهة تبهای حار و رفع خلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق
و بلغم سریع و مرقب بدن و مضر سرد و باردالمزاج و مرض معده سرد و مصلحش گلقند
و عسل و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافت
مستحیل بصفرا شود مثل آب کدو و در مبرودین مورث ضعف باه و درد مفاصل
و امثال آن و چون هندوانه را سوراخ کرده مقداری عسل در آن ریخته سوراخ را
مستحکم کنند و یکهفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آب آن مثل شراب مسکر گردد
اما مغثی و مفسد معده است و تخم آن در دوم سرد و تر و جمیع افعالش مانند تخم کدو و
مقدار شربتش تا پنج درهم و در اخراج حصاة و احدار و جزءه از معده کو نیز ...

صفت درد موی
امراض سوداوی
مواد صفراوی

ومربای پوست هندوانه بعسل وشکر جهة سرسام و وسواس و مهر بیست در سینه
وضعف معده که از خلط کرمی باشد و تقویت هاضمه اقیث بطیخ نعناعی
اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلفه و اهلی و وحشی در دوم گرم و در اول
خشک و مرطب برطوبت فضلیه کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مبهی و مصفی
صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ و سریع التعفن و دیر هضم و مصلحش
سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت آن با نمک جهة تالیل و خاک
برای آن جهة تحلیل خنازیر و ذبل آن جهة کلف و نمش و خنازیر نافع و پیه آن بهترین
پیه ها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوه نافذه و جهة خناق و ورم پستان
و آثار دباقها مجرب و جهة سرفه شربا و ضمادا نافع و جگر او کبیر و ادن مولد خون
صالح و جهة خفقان مفید و تخم آن غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ
و جهة رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهة رفع سیلان خون از زخم و برشته
آن با شراب و روغن زیتون جهة زود بحرف آمدن اطفال نافع و پوست آن
با مروارید و شکر و نوشادر جهة رفع بیاض چشم بلعاب از مود و سنگدان
آن دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشاء است
بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارة مزاج متولد نمی شود و بندرة
واقع می شود و مشاهده شده و بهترین آن آنست که مادرش مادیان باشد و ربون نابرین
انکه پدر اسب باشد و ماده الاغ و در سیم گرم و خشک و گوشت آن جهة درد مفاصل و پیه
آن مسکن نقرس و عرق النساء و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ نموده سه روز تا
ابتدای الدور بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد می شود و چون زن سه مثقال
از جگر آن سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و بند شود بول آن
ازرد دو بند شود بول آن و مرتجیر گوشت آن بخوریم آن مسقط جنین است و کرارانیدن

هوام و بخنش بخور زبل جهة گریزانیدن هوام و خوردن آن جهة تسکین قولنج
نافع و چون آنرا با عفص کوبیده و در روغن زیتون جوشانیده بر موی بمالند
جهة دراز کردن و سیاه کردن آن مجربست و ذکر الاغ بلغ هیلی اخر دارد دو صنف
از انست بخور الاکراد نباتیست خرجلی ماوساقش شبیه بساق و از بالا به برگش
در حوالی بیخ آن انبوه و گلش زرد و بیخش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت
و منبت آن کوهها و درخت دراز و سمغش که از ساق آن بهم رسد سرخ و بدبوی
و با تندی در آخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و بیخش در آخر دویم
و گیاه آن در دوم و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و سمغش
جهة سینه و نفس و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد آن جهة سرسام بلغمی
و عرق النساء و کزاز و مانند آن و بخورش جهة اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام
و عسر ولادة و سده رکهای و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوای وبای قطور آن
جهة ثقل سامعه و درد گوش و با روغن گل سرخ و سنون آن جهة دندان کرم خورده
و گریزانیدن آن موثر و بیخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال آن و جهة عسر البول
و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته آن با زفت جهة قروح رطبه و یابسه نافع
و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ و گیاه آن اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکروب
و مصلحش نیلوفر و قدر شربت از صمغ آن نیم مثقال و از عصاره آن یک مثقال و از بیخش
دو مثقال و بدلش حب الغار و کوبیده حول آن یک قیراط در ساعت اسقاط جنین میکند
برنجاسف بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساقدار قریب به ذرعی و شاخهای
آن باریک و برگش ریزه و گلش مثل بابونه و زرد و سفید و مایل بکبودی میباشد
و ثقیل الرایحه و با عطریت و با نبات آن اندک تیزی و در کوه و صحرا سایه دار
میروید و آفاقی قیصوم شبیه بافسنتین اکثر کسانی از ریشه میروید و شاخ و زیاده

و دو شاخ و زیاده بر شبری و برگش شبیه ببرگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه‌تر
و با جنبلی قلیلا کلفتی زرد و سفید میباشد و با عطریت قوی ثقیل الرائحه است
ان مخصوص کوهستان است که از ان بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش
کرده و هر دو را یکجزو دانسته‌اند در اول گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و اوراد و اکحال آن با عسل نضج اقسام ورم معده و مجربست و اشامیدن
طبیخ ان و جلوس در ان جهة احتباس حیض و بول و عسر ولادة و انضمام فم رحم و
سنگ مثانه و ضمادش جهة درد سینه و اقسام درد و تفتیح سده دماغ و سبات و احتباس
و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن جهة امراض مذکوره و
خیشوم و زکام و درد و سوختگی ان جهة تخفیف قروح و استنشاق طبیخ آن جهة زکام
و امراض دماغ نافع و گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال
و بدلش قیصوم و در امراض دماغی برسیاوشان و گویند در جهة خواص
مثل افسنتین بقلة الحمقاء در سیم سرد و تر گویند در دوم شربت آب آن مسکن
حدة صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جرحی که از سینه آید و مانع و جهة
حصاة و ادرار فرمودن بول و حرقت ان و حرارت جگر و تبهای
حاره و رفع حب القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و در اکثر حار نافع و ضماد آن
با روغن گل جهة صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهة بثور و
باد از جهة مقدمه شقاقلوس و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین حار و
سیلان فضول با معا و رحم و ضماد تخمش جهة ثالیل و قوی‌تر از نبات آن جهة
صاحب تب حار و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحراره
و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم و مصلح آن مصطکی و کرفس
و نعناع و قدر شربت از آب آن بیست مثقال و فرش کردن نبات آن مانع احتلام

و تخمش در جمیع افعال مثل آن و از آن ضعیف‌تر و در ورش جهة قلاع اطفال
و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی‌تر از نبات آن و گویند مضر سپر و معده بارد است
و مصلحش قند و قدر شربتش از تخم دو درهم و بدلش در اکثر موارد بزرقطونا و بوداده
آن قابض و غیر بوداده آن ملین طبع **بق** بفارسی پشه در دوم گرم و خشک و با
اندک سمیت و بوئیدن آن جهة صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته
آن با عسل جهة سعال مزمن و بلع بموازات آن زنده آن جهة عسر البول و نفوخ آن در مجری
جهة احتباس بول بر تفتیت حصاة نافع و گویند چون هفت دانه آن را از تنقیه
باقلای مثقوب بلع نمایند قبل از آنکه نوبه برسد جهة رفع تب ربع مجربست و طلای
روغن آن با آب لیمو رفع از گزیدن آن میکند و چون زرنیخ و نوشادر را
باپیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد آن میکند و مجرب دانسته اند
بقلة البراوری نباتیست از نبات برگ کوچکتر و تخمش بر روی زمین پهن و گلش
زرد و خلاف قنابری که تخمش در زمین فرو رفته و طعم آن باشد که شوری و تلخی و در اکثر
رشتانها می روید و در اکثر بستان میخورند و تخمش شبیه به دانه پنبه در اول و در دوم حار
معتدل و گویند گرم و خشک و مقوی احشاء معده و جگر و جهة خفقان و بوی دهان
و تقویت لثه و هاضمه و تب بلغمی و ربع نافع و در حمام خواب که از اکلش مورث دیدن
خوابهای خوب **بقر** گاو است و بهترین آن گوساله یکساله که عجل نامند و بعضی اکرا
بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرد آن بهترین سایر الوان و گوشت
گاو زیاده از یکسال در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض
سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار رقیق و جهة
ریاضات و فتوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض
و مسهل و اکثار آن موجب قوة فجاة و مصلح آن بهتر بخش و با عسل و سرکه و ادویه

حاره ملطف مثل دا احتیج خوردن و بجنبن سکنجبین و شربتها سوی خرما موافق
و مرق آن که برید ندا اشته باشد باسرکه جهت صاحبان معده مرار ی و حکه جار نافع و مانع
انصباب مرار بمعده و اسعاد انتشار صعرات و مدر بول و جهت یرقان نافع و ضماد آن با
کلیکه جریه آن جهت کشتن کرم کوش و سوختگی آتش مفید و تنقیه آن در دوم سرد
و سیم خشک و آشامیدن یکمثقال از سوخته آن با آب سرد مانع رعاف و باز ایستادن
اسهال و ذرور آن و سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم و جلای دندان و التیام
قروح نافع و سم سوخته آن نیز همین اثر دارد دو مثقال آن جهت اخراج حب القرع
و تقویت باه و مداومت آن هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت رفع بر زهره فوق سینه آن
در جمیع افعال بهتر از بیضه وکه زهره آن نا حیا ارم کرم و خشک و در معاجین جهت صاف
کردن منی و اشامیدن آن با عسل جهت حکه و مرض آتشک و طلای آن جهت قرحه حشفه
و گزیدن جانوران و شکستن درد زخمها و در د قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل
ورم آن و با بوره و طلین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و فرزجه آن با
ادویه مناسب جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال آن با عسل جهت بیاض چشم
و قطور آن با عسل زنان و نیز جهت چرک گوش و گرانی سامعه و جراحات گوش و بارام
جهت چرک زخمها و غرغره آن با عسل و مالیدن از خارج جهت خناق و طلای آن جهت
قروح معده مفید و با نطرون و نمک زخام جهت خراز معید و قضیب مجففا آن را اسهال
کرده با تخم بنزخ خوردن بغایت بهی و بخور شاخ آن جهت گریزانیدن هوام و استعمال
جبلی و مغز ساق آن جهت تلیین اورام صلبه و شقاق بواسیر و شقیقه و استخوان
سوخته آن مانع زنا دشدن و اشامیدن خون آن بقدر یکوقیه که گرم باشد کشنده
و ضماد شیبا ار دجو ملین اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت چسبانیدن جراحت و منع
ورم آن بغایت موثر و درست کردن انگشتری که از شاخ جب آن ساخته و در دست

جب کنند جهت دفع صرع بالخاصیه موثر و چون گوشت آن را اصحاب الجنه دو بار
خون آن در شیشه کرده چهل روز تعفن نمایند و بگذارند تا کرمها بکدیگر را بخورند
و یکی بماند نیم درم آن سم قاتل و چون با بزر البنج و قدری از آن تعفن کنند بیهوش
میسازد **بلبوس** تلخ پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز نرگس نیست
بلکه مثل یکدانه سیر و پوست آن سیاه و برگش مثل برگ پیاز و عرض تر از آن و در
طعم و بوی شبیه به پیاز و بترکی داغ سوغانی و بجیلی زیاد آن بزرگ میشود و اگر
تلخ و مایل بسرخی و از مأکولات است و انچه نمیدانند کویند که مثل پیاز است و کوچک
متطاول و رنگش اد غوالخو زنان از ان کلکونه میسازند و چون تخم مرغ آبا آن
بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش
شبیه بنفشه و طعمش با حلاوه در اول سیم گرم و خشک و گویند در اخر اول خشک
و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب
جهت تقویت باه و بر سنور جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت
تقویت بدن گوشت شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد
معده و با زرده تخم مرغ جهت کند تخته چشم و با ادویه مناسب جهت تا لیل مسمار یه
بلیلج ثمر درخت هندی مایل با ستداره بزرگتر از عفص و شبیه بهلیله چینی
و پوست آن رقیقتر از پوست هلیله و مستعمل پوست است و ملطف و قابض
و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع
رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بود ار ه آن جهت اسهال مزمن نافع و
اکتحال آن جهت دمعه مفید و چون تا روزی چند هم اجزا با نیم درم شکر و آب گرم
بنوشند و مداومت نمایند جهت سیلان آب دهن و تقویت باه بسیار مفید
بلوط دارماضی گویند و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون

سرشته مداومت شرب آن کشته قاطع سلس البول و بول در فراش ابی کدر
چین سوختن چوب بلوط ظاهر کرده جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و مشوی
آن با اشربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر **بول**
از جمیع حیوانات گرم و خشک و جالی است و بول انسان اعدل از بولها و بعد از
آن بول شتر و گاو و چون هر بولی را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت خروج
جنین و نواصیر و اندمال و تجفیف سبیل بلع بول انسان جهت قروح عمیقه و رطبه
و ساعیه و حکه و جرب و جرک و خراز و سعفه و اکله و منع زیادتی خبیثه و بثور و تراب
که در سر بهم میرسد و با بوره جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بشویند
و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و استسقاء و جهت گزیدن هوام و جانوران
و سموم ثالوکه نافع و در مرض آتشک شستن موی با او مانع ریختن و تساقط
اوست و حقنه او جهت معص و اکحال او جهت عرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ
او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و طلای کف بول
اطفال و غیره جهت ثالیل موثر و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نوازک
بهمن بلغت فارسی اسم بیخ مثل زردک و اندک صلابت و کج و با خشونت
قلیل و ناهموار و با عطریت و سفیدی او ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر سرخ
تر از باطن منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر دو شبر یا زیاده و کمتر از آن
و برگش مثل برگ کاسنی و منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر سر ساقش برگی چند
با هم چسبیده و بیکل او در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم
و مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم و موافق سرد مزاجان و جهت
خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک تلخ و عسل جهت نیکو کردن رنگ
رخسار و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خضاب کردن موی سر و فرج با زعفران

جهت

حرف التاء **تانبول** یا تنبل و مستعمل اهل هند نباتی شبیه نبات لوبیا است
و بر درخت پیچد برگش شبیه برگ لبلاب و مایل به تندی و سبز رنگ در طعم شبیه
بقرنفل در دوم گرم و خشک و منفخ و مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و
دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده
و مضغ او جهت رفع رطوبات دهان و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف
الدم لثات و تحلیل ورم لهات و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار او
مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل و طریق
مضغ او نزد اهل هند آنست که با قدری آهک مغسول و اندکی فوفل استعمال
نمایند و جرم او را فرو نکنند **ترس** بفارسی باقلای مصری و از باقلا کوچکتر و سفید
و وسط او اندک فرو رفته و مایل بزردی و بری او ابزه تر و زرد و تر و تلخ تر در دوم
گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل
و مسقط جنین و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب
و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم هوام و الحکه و نار فارسی و تضمید
پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و درک و انار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب
و سرکه جهت تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه با آب خاکستر جهت اورام
بارده و تهییج بلغم و مفاصل و با فلفل و نبات جهت ثالیل و بروز معقد و شقاق او و قطع
دانه او با بزر و آب بلخی او با حنظل قاتل کیک و پشه مجرب و غسل بشره با او باعث
سرخی لون و تنقیه اوساخ و مصلح احوال موی و خوردن او ناشتا و مساء
جهت قوه باصره و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و باعث جهت ضیق النفس
و سرفه مزمن و استسقا و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ریزه حصاة و اکثار او باعث زردی
رخسار و ردی الغذا و دیر هضم و مصلحش شربتها و قدر شربتش تا ادویه از سم

درهم تا نیم درهم و مغز او تا هفت مثقال و بدل مشمش در اجلا دو وزن او با تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او در منه ترکی و در سایر افعال افسنتین و سنبل رومی
که چون ترمس را مغشر کرده در ظرف مسی با نم حبانیده بقدر بپوشانیدن او بجوشانند تا تلخی او برطرف شود و بعد از ان حل بجوشانند تا منعقد گردد و بجای انکه برنج را ان ضماد کنند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال سودا و برو اکین و بهجاه اسهال بلغم کنند هر گاه موضع را بآب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قوی تر از بستانی تشمیح معرب از چشمک فارسی و او را چشمک نامند دانه ایست بقدر بهدانه و مثلث و سیاه و براق در اخر دوم گرم و خشک و جالی و با اندک عفوصت و مقطع و مخلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و چون در جعف بیاز با خمیر کدا انشته در زیر اتش بخته پس مغشر کرده با نبات و زعفران و مامیران الکحل ترتیب دهند در امراض چشم قوی الاثر بقدر اسکیث سفید و سیک که در میان سنگ رخام یافت میشود جهت قلع بیاض چشم نافع است تفاح سیب شیرین او در اول دوم گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم خشک و ترشی شیرین او که مجوش نامند در حرارة معتدل و در اول خشک و مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافع اند و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الانحلال بصفرای که در معده باشد و با قوة تریاقیه و جهت سرفه بی آب با شراب و گوشت و جهت زوال غشی مجرب و آب او در معاجین مفرح و مقوی ان و اکثار خوردن او باعث بثورهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلح ان اغذیه لطیفه و ترش قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و بخته او در اخر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با املیا و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات ربه در پای عرق النسا مطحن

کلفنتر

کلفنتر را رحیم ترش و شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش و فارس و بی مزه او مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب قابض ترازهمه و عصاره برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتی هفت گل است و شکوفه او با ادویه موافقه جهت رفع اختلاط و متعفنه با ادویه مفرحه و در تفریح موثر و گویند اقسام سیب هر گاه خلط حار که در معده باشند بر دفع ان میکند و در سیب ترش کم آب او ابدون شیرینی بقوام آورده باشند در اخر اول سرد و در اخر رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی نافع و در ان غم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و دشتی و در شیرینی او در افعال قوی تر از بستانی و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار موثر و مربای او در جمیع افعال تهترار مفرد او است تمر بلغت مرو دین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده و لاغر شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و در دوکه امراض بارده بلغمیه و در ذکر و بلغم او با جلد جهت بلغ و حصاة مجرب و محرور را اجتناب اولی و در بلدان گرمی حاصل نمیشود و اهل ان بلاد باید بسیار بعمل نمایند و در انواع مادر که قابض و محرق و جهت اسهال و ذرور سوخته او جهت رو باید ناز و قروح خبیثه و الصاق جراحات تازه و قرحه چشم و سبل و جهت بصر نافع و چون تمر را دیکتار به تناول نمایند و از عقب ان شیرینی نوشند در تقویت باه بی بدیل دانسته اند تمر هندی در اغلاقی بقدر زیتی و در انها شکل باقلا گویا و در تفریح محرورین بی بدیل و دانه او در سیم خشک و قابض و مغز او جهت امساک منی مجرب تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه بیخ و ان بوره زبدیست و قسمی شبیه به برف و ان زبد البورقست و اکثار ان باعث سرخی و زردی اخلاط و لیطف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و در دندان و شکل ان مفید و معده را از خاصیت که تنقیه

تنباکو دود او مسهل فساد ها او منقی رطوبت دماغی و برگ آن جهت درد دندان
رطوبی و خاکستر او جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و قاطع نزف
الدم جراحات تازه و بتجفیف قروح قروح مزمنه ازموده است توت شیرین او بطی و ترش
او شامی و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح
و مهیج و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج سینه با انجیر و مغز [illegible] و مصلح حال
جگر و [illegible] و مسمن و معوق بیه کرده و جهت الم و خصیه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله
بخلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع دماغ ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق
و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب او جهت ریح و تحلیل مواد و تقویت حلق
و خشک او جهت قرحه امعا و اسهال حار و رب آن مناسب آب او و خشک او مضر سینه و عصب
و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست او بقدر هفت [illegible] یافته باشند مخرج
حب القرع [illegible] که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طلی با عسل و انجیر جهت سموم و [illegible]
و جنون و [illegible] بغایت نافع و طبیخ برگ نیز همین اثر دارد و مطبوخ او هشت درم
و شیرهای او با [illegible] اوقیه انجیر که در تنور آن [illegible] داده و منصف رسیده مسهل قوی
و غریب الاثرات و رطوبت بیخ او را اکثر [illegible] و زخم کرده و انچه در عرض شبانه روزی
جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافع و
از صمغ توت چینی اثر می آید و چون تا آب ریشه توت را که از شکاف آن گرفته باشند
بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک وقیه در دیگ سربوش [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] بغایت قوی مجرب است و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ او جهت
درد دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک وقیه و نیم
جهت کرمهای [illegible] امعا و ضماد او با سرکه در حمام جهت شری مزمن و طلای برگ او با روغن

دنبه آن جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت فارسی با سرکه جهت رفع شقاق و ترک
ازموده است تودری فارسیست و بیخ [illegible] نامند نبات او [illegible] در ازوی
ساق و شاخها او سرخ و [illegible] و بانداره [illegible] سرخی و [illegible] با [illegible] لطیف
و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و [illegible] در
اصفهان [illegible] و [illegible] جبه را خاکشی نامند و [illegible] نبات
هر دو را مشاهده و هر دو را [illegible] در ترتیب یکدیگر [illegible] در دوم گرم و در اول تر و محرک
باه و مشهی و مسمن و جهت برودة احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن لون
و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی [illegible] و مطبوخ او [illegible] جهت
بستن اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش بهمن سرخ و ثابت
او قابض و در [illegible] ردی است توبال معرب از تفال فارسی است و آن جرمیست
که از مس و اهن تنقیه در حین کوفتن آن ریزد و از مطلق او مراد توبال مس است
و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است در سیم گرم و خشک و ملطف
و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح و التیام زخم چشم
و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده [illegible] و اشامیدن مقلو او با علک
البطم با آرد گندم و با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء [illegible]
و ناشتا [illegible] استعمال چون در لته بسته در جای نمناک [illegible] بگذارند
زعفران میشود و آن جهت بردن جرب عین و جلای حمرة او و با [illegible] و جهت
رفع بیاض و سبل [illegible] و هر گاهی او را با سرکه تقطیر کنند [illegible] دیگر نقل
[illegible] چون [illegible] زعفران [illegible] زعفران ممتزج کرده و
بعد از آن تقطیر شود [illegible] با سرکه مقطر مکرر [illegible] تصفیه کنند بحدی که حل شود
و بهترین اعمال [illegible] اند تیواج پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصفور

در اخر اول گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و زبوبا و قابض جهة اسهال مزمن
بارد و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهة زنا و باد طاعون عجیب الاثر است
و بدستور جهة بواسیر و شقاق مقعده و ان و درد رحم و فرزجه او جهة قطع سیلان
رحم و حیض مفید حرف الثاء ثاقسیا صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت
و تند و تلخ نبات او شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل انجره و با اندک عرض و در
شعبهای او مثل الکله مثبت و بیخ او را اخم کرده اند رطوبت او را بعد از جماد
میگیرند و بعضی مجموع نبات او را افشرده عصاره میگیرند و اخر جا متخلخل سبز مایل بسیاهی
میباشد در اخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منقی و مسهل بلغم غلیظ او جهة درد
پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهة داء الثعلب و رویانیدن
موی و درد زانو و امثال آن و با موم روغن او مرهم و کمیز جهة اسقاط بواسیر و جهة
قلع اثار و سیاهی و بنفش و کبودی جلد و با عسل جهة جرب متقرح و با کلوکرد جهة نخار
ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید که ... و قدر شربتش تا نیم قیراط و پوست
بیخ او در افعال مثل صمغ اوست و چون ابزو کرده در روغن زیتون بجوشانند جهة
تقویت عصب و درد مفاصل و استسقاء و جهة فالج بغایت مفید و قدر شربتش
از پوست بیخ و جرم او تا نیم قیراط و اکثار او ملوث ورم حلق و معده و احتباس بول
و عروض ضیق النفس و غشی و مصلحش ... تازه و لعاب بزرقطونا و بدلش در داء
الثعلب حرف بابلی و چون کیاه و ساق او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت
کنند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ کند و جهة اکثر
امراض بارده ... نافع و ... صمغ سداب بری است چه سداب بری را اضعاف
غیراوست ثمرة الاثل نوع کوچک بار گز است که غذبه نامند بقدر نخودی و از ان
بزرگتر و غیر مثلث میباشد در دوم سرد و در سیم خشک قابض و قاطع نزف الدم و مقوی

احشا

[illegible]

[illegible]

احشا و طحال ... او که یک و نیم آن را در دو رطل آب جوشانیده باشند با نصف
رسیده منقی رطوبات عفنه اطفال و جهة کرندان و نیلاو زخم جرب رطب و با شکر جهة
یرقان و زردی رخسار و رطوبات رحم و آبله و سعال و ضعف جگر و احشا و اکله و حکه
و امراض مقعده و قروح رطبه بریا و طلای نافع و مضمضه او جهة تاکل دندان و استحکام
لثه مفید و منقوع او که یکشبانه روز در آب خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و طلای
او مقوی اجفان و رادع مواد و مانع نزول آب و مقوی بصر و جهة دمعه و سلاق
و جرب بسیار مفید خصوصاً که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهة نفث الدم و جراحات
... و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و بر شکم ... جهة
جرب و زرور او جهة بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحات و طلای او جهة انکسار
و صافی بشره و حمول او جهة تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته باشند جهة
سبز نافع و مضر سر و مصلحش ... و بدلش مازو و یا پیه انار بوزن آن و قدر شربت
از جرم او تا دو ... و کوبند تا چهار درهم و چون غذبه را با صندل و افسنتین جوشانیده
آب او را با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهة صلحان ... جهة تقویت
اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن
بغایت موثر ثوم الحیه و ثوم الکلب و ثوم بری اسقوردیون است ثومون تخمیست
شبیه بحبه بفارسی تخم زرد آب کوبند و بترکی اسفرا ... نامند منبت گیاه او
زمین مکان سایه ناک و او شبیه بلبلاب است و برگش از تره گلش سفید و تخمش
تلخ و تند و ابزره کوبند تر بدتر از بیخ است و در افعال مشابه بخربق در سیم گرم و خشک
و مقوی و مسهل اخلاط غلیظ و اقسام کرم و بیخ جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام
بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کثیرا حرف الجیم جاروس نوع ابزره اخن است
کو بفارسی ارزن نامند رنگ او اغبر سرد و خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و بطی الهضم

جاموش فسی از کاو است کوشت او کرم و خشک و بسیار غلیظ و جهة انجبار رایاشت
و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر دارد مفاصل و امثال آن و مصلحش اکثار آب جنج
داروی به ملطف و اشامیدن آن سم سوخته او جهة جرب و کعب محرق او با عسل جهة تقویة دل
و فربه کردن و تقویة جگر و زدودن او مجفف قروح و در رفع حکه و مقوی با حبه و مقدار شربتش
تا سه مثقال و ضماد سم سوخته آن با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهة داء
الثعلب نافع و بخور سم او و شاخ او باعث گریختن افعی جبن پنیر تازه او در
دوم سرد و تر مقوی معده و ...ه و معقل ... کرده و ملین طبع و مولد اخلاط صالح و چرک
و دیر هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر باعث سمنی بدن و
باعث نرمی جلد و بریشته او بعد از طبخ و نشردن لحابس اسهال و ضماد شیر نافع ورم خراج
و مضر مرود ... و رافع اشتهای طعام و غیر مطبوخ او باعث قولنج و سده و ظلمت چشم
و مصلحش عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سوده کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقلل
اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهة انفجار دمل و رفع داحس و بانوشادر
کلف نافع و مولد اخلاط مرار و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان
سده و احشا و بسیار کهنه و مستعفن او اقرب بسمیه و مصلحش مغز گردکان و در
محرورین میوه های ترش ... است و غیر چکیده پنیر کرده از او ملیه کویند دو علت
... و تنوم و جهة ... دق و سل و التهاب معده و رفع ... جلد و طبع و وسواس
و امراض صفراوی و التهابات خونی نافع جندبادستر بخیه بخرو ...لی شکل بقدر
از آن کوچکتر بفارسی ماه بیرون و آن نوع قسم میباشد یکی را ظاهر تیره و باطن زرد
بنفشه مایل بسرخی و عقد شکل و در طعم اول اندک بسرخی و بعد از آن تلخ و شوری کرده
این نوع خطائی کویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ مایل بزردی و عقد شکل و یکی ظاهر
و باطن سیاه و ساییده او برنگ فیل ... در هندی کویند و یکی بقدر ... و مایل بسیاهی

وکویند

وکویند از بلاد روم ... جزو و قسم اند ... انتله نامند بقدر بزرگ و سیاه و نرم ...
و بدتر همه قسم اول در سیم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر و مفرح و مقوی دل و اعضای
دماغیه و فاد زهر ... و انواع ... سموم و ... و مسکن اوجاع و مقوی باصره و باه
و اشتها و مدر و جهة ... امراض حاره و بارده و صرع و فالج و منع عفونات اخلاط و تبدیل
و استسقا و علل البول و ... بدن و در ... احشا و حصاة و یرقان و قولنج و امراض
بارده نافع و طلای او جلای جلد و جهة ... در دندان و در ... و با سرکه جهة ...
برص ... و با عسل و مصلح محرورین و ... جراحت امعا و مصلحش سکنجبین و شربت
... تا نیم مثقال و قدر شربتش جهة اطفال از نیم دانک و بدلش نیم دانک و ... ربع دو
دانک و در تقویت باه تا نیم ... و در استسقا چهار دانک و بدلش ... سه وزن
آن ... جراد در دوم گرم و خشک و جهة تقطیر البول و خوردن دو از ده
عدد آن که اطراف و سر آن را انداخته و با یکدیگر ... ساییده باشند جهة استسقا
مجرب دانسته اند و جهة جذام و بالخاصیة مفید بخور او جهة ... عسر البول و ضماد
پایهای او که کوبیده باشند جهة ثالیل و کلف و ... سوخته آن با سرکه ...
و بستن نوع بزرگ ... از گردن ... ساحب ... جرجیر ...
که از یمن ... جعل در سیم گرم و خشک و جالی و باجلاء و باعث بیداری و جهة تریاق ...
خواب ... و جهة عسر ولادة و ... سیلان آب ... و رافع
ام صبیان و ... جفت ... آن ...
روز قوة ... دل ... و جهة ... آن ... صاحب ...
و ... علت است و ... و با روغن بنفشه ... در طرف
... ازهره و ... جهة ... و عسل ...
... جهة سلس البول و بول در فراش ... و طلای خون او با روغن

جهة کشتن قمل ... خون او و زهره او جهة ... نافع و چون او را ... کنند ... که ... ساییده ... باعث بیداری و مطولی ... مورث خواب

جلنار در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال
دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعاء و سحج و قرحه امعاء و نزف الدم از عضو و نفث
الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهت مدملی زیر بغل
والتیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و ستون و مضمضه او با سرکه جهت
مدملی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو
درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهار
شنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه نشکفته او را صاحب رمد و معتاد بان
از درخت بدهن چیده اگر ده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند جمیز
نوعی از انجیر است بمعنی تین الجمیز و تاکولست درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش
به برگ توت شبیه و شاخ بر برگ و ثمرش بقدر آلوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ
و بی مزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد در دوم گرم و در اول تر و جهت سرفه
و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخ و ثمرش را
جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و گرفتگی
آواز از مجربات و یک کف برگ سحوق او با آب قاطع اسهال و مجرب و با موم وزن
او شکر دافع سرفه ... و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و مسهل
اخلاط غلیظ و از شیر انجیر بسیار ضعیف تر و آشامیدن نیم درهم او جهت سپرز و تبهای
بارده و خاکستر چوب او جهت قروح ساعیه و الکله و نار فارسی مجرب و خاتم او جهت نقرس
و نشان جاهای مجوف نزد حلایق موثر و در زیر سرگذاشتن باعث دیدن خوابها
مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم جهوری و کونید آب انگور است که در جا بندن
بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین جماع و رافع
الانحدار و مولد خون غلیظ و مخرج احشا است جوز کندم بضم اول و را مهمله معرب

از

از کو بند فارسی است و کل کندم بزرگو بند جزیست شبیه بمغز کردکان که درون
سنگها متکون میشود سفید مایل بزردی چون در عسل کذارند متخلخل شده قدر
فلفل و حجم عظیم بهم رساند در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بقات
مبهی و محرکان سمن و مع هذا اکثار او جهت تخفیف قوای مطفی باه است و جهت
حصاة و رفع عسر البول و قطع خواهش از گل خوردن و امثال آن و با آب سیب
و به جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت قوبا و سعفه و نزف الدم نافع و مقی و مغثی
و مصلحش ریباس و انار و قدر شربتش تا دو درهم و چون یک رطل او را با ده رطل
عسل و سی رطل آب گرم بسیار بهم زنند و سر ظرف را بپوشانند در روز شراب
مسکر شود و بجای کرفتن داسکار مثل خمر و مقوی تر از آن باشد حرف الحاء حاث نوعی
از بو دنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای باریک مایل بسرخی و برگ
و ابزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید به بنفشی و سرخی و در شکلا حنا بر ابر
و تخمش که ... از خردل در آخر دوم گرم و خشک و محمی قوای و مدر بول و حیض و حرق
و سرزو مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی شش و سینه و مقطع و مسهل
بلغم و اقسام و مقوی معده و گرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده چون
و بنلدو شکوفه خالص او مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و چون حاث را با یک
سرکه بیاشاند مسهل بلغم و خلط آمیخته با آن طبخ او با عسل جهت عسر النفس و تنقیه بلغم
سینه و سحوق او با آب و عسل جهت قولنج و تحلیل فضول و در دار حم و طلاو تفوذ کرده
و خشک باه و رفع صرع و خوردن قلیل او در طعام جهت قوة باصره و ضماد او با سرکه جهت غشی
و ثالیل و شکر سی و اورام تازه بلغمی و چون تا سه کل آن را اکوفته و بخته در لته بیشه در
وطل آب انکو رانداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و رفع سقوط اشتها و
اوجاع عصبانی و برودت آن و سایر اوجاع مادون القبه کباده و قشعریره و تبهای بارده و مضرت
سرد هوا و برف و سموم بارده بغایت موثر است حاشنی بفارسی ...

کوجک و مایل بجیتی در دوم گرم و خشک و مسهل و مدر بول و حیض و مخرج اقسام کرم و ادام
و شکر سمن بدن و تقطیر البول را نافع و چون داخل نان بکنند باعث سرعت انهضام آن و
رافع ضرر آن و مدر او مثل اغتسال آن در حمام نافع تر لاک و نگاه داشتن آن در پارچه کبود
و مدشو رخوران مبطل سحر و مدار و متبخر آن موجب الفت معاندین و طرخ آن جهت
نقرس و نگاه داشتن جو پاکان با خلا جهت قضای حاجات **حباحب** بفارسی کرم شب
تاب نامند سه عدد آن قتال است و کعبر دمقطوع الرأس آن که خشک شده باشد
با دو ازده آل نفتا حلبت جون در سه روز بنوشند جهت اخراج سنک گرده و مثانه مجرب
دانسته اند و قطور کعبد از خشک آن با روغن کنجد بر رخسار مورث روشنی
مردم و قضای حاجات موثر **حجر خزامی** در اخر دوم گرم و خشک و موافق برودت اکوشت
و سینه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهره و پیرو رده سنگدان آن جهت خفقان
و اکثر امراض سینه و اکحال آن با مثل آن نمک سنگ جهت ابتدای نزول آب بغایت
نافع و چون بلیله کابلی با آن کنمک و سنبل شسته بقدر نخود دانه حب ساخته خشک کنند
بجهت آن در قطع اسهال دو دانه که ذرب نامند بعد بلیل و خاکستر آن جهت تالیل
ضماد آن نافع و گویند جون ناخنی او را با وزن آن حب المنشم سایند و با عسل بکی
اطعام کنند باعث بحث مفرط میگردد و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست
آن را فع چشم زخم و بیضه آن خضاب موی است **حجر خزامی** سنگیست سیاه و بد بوی و از
و از تعلیق دو از آتش مشتعل گردد و از آب کم گردد و بر زنند شعله ور گردد و از روغن
انطفا یابد تعلیق آن جهت صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر مفید و منع ادبر حیرانات موزیه
و بخور آن جهت گریزانیدن هوام موثر **حجر المسن** سنگیست که با آن کارد و شمشیر تیز کنند
و ان الوان مختلفه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق است جهت حکه و جرب و داء الثعلب
و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و حضیه و سایندن آن با آهن جهت روابیدن
موی و اشامیدن آن کمیرهم آن با سرکه جهت زدم سرد و جرح نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و سایند

و زنان و کذا اشتن در منزل مشاغضین بدستوری که ند اشتند سبب الفت ایشان و نزد
اهل هند بسیار معتبر **حجر المحک** سنگیست ثقیل الوزن و سیاه و چون بخار دهان شوانتر
آن رسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون باب اعضا راجا البنرجر کر را زایل کند و جهت
درد کرده و عسر النفس نزکا و جهت رفع بیاض چشم با بشر مرضعه سرا کحال گا بغایت نافع
و مقدار شربتش یکدانکست **حجر الدیک** سنگیست مقدار باقلا و از آن کوجکتر و سفید مایل بتیرکی
در اشکم خروس متکون میگردد در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب آن جهت رفع
خون و هموم و وسواس و در دهن داشتن آن جهت رفع تشنگی و اشامیدن آبی
که آن را شسته باشند جهت تشنگی مفرط بغایت مفید **حجر النار** سنگیست شفاف است و آن
اقسام و الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در سیم خشک و ذرور آن مجفف غبار
و جهت البثور فروح عسر الاندمال جبی نافع و تعلیق آن بر ران زنان که در لقه بسته باشند
عسر ولادة موثر **حجر القناطیس** سنگ آهن ربا است از انبهای عمان و حوالی بحر هند
خیزد و بهترین آن لاجوردی صاف و زبون ترین آن سیاه است در سیم خشک و در اول
گرم و گویند سرد است و چون قوة جاذبه آن از زبون آهن ساقط گردد و از ماست
سیر رفع قوة آن میشود و درین حال هرگاه در خون گرم اندازند اعاده قوة کند خصوصا
جون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت مفرط
سقط قوة آنست و شرب آن مقوی جگر و سپرز و مزیل حصاة و فالج و نقرس و مفاصل
و عرق النسا و عسر ولادة و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظ و با قوابض قاطع اسهال
و ذرور آن جهت رفع مضرة جراحات الات آهن زهر دار مجرب لا مرز و جهت قطع نزف الدم و
النیام جراحات و مقدار شربتش تا نیم قیراط و داشتن آن در حرز سفید باعث قبول و جاه
و هیبت و قضای حاجات و درد ستکاه داشتن رافع کزاز و درد دست و با تعلیقا
آن مطرف جهت عسر ولادة و زود زاینیدن موثر است و گویند چون حایضی مس

آن کنند این اجزا را آن ز آبل بگردد و چون زحل در سنبله باشد و آن را در گلاب بشسته
سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و برخ در میان بوده از آهن بلز سرمه ترتیب داده
دیگری از آن اکتحال نمایند و شخصی بکحول بمغناطیس مدتی مدید نظر در شخص بکحول
با آهن کنند بمرتبه با شخص مجذوب نازه او گردد که ما فوق آن متصور نباشد و مجرب دانسته اند
حجر البقر سنگیست که در زهره بعضی از گاو متکون میشود و با زهر گاو نامند مایل بسیاهی
و اندک براقی ست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن آن مایل بسفیدی و زردی
و بعضی از گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی و چون
آن مسند برگردیده لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و یا در زهر منور بعضی پهن و بعضی
طولانی و بعضی مدور و الحجر در زهره آن متکون شود از کمال آنکه ناحیه آن متغایر نباشد
و قوتش تا دو سال باقی در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیف و محلل
و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال آن مقوی بصر و دافع بیاض و طلای
آن جهت بهق و برص و آثار و بول البر و الیشم جراحات و با آب گشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال
آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن
موی سفید از جراحات و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن
آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چهل روز دفع
آن گوشت آب مرغ فربه را شامیدن بلغت شحم بدن و از جراحات است خوانند و مضر بجوارح
و مصلح و مصطکی کشنیز و قدر شربتش تا دو قیراط و بدل آن قاتل آث و الحجر در زهره
گاو متکون شود و بزرگتر و بیگر است و در افعال ضعیف حجر الابیض سنگیست سفید و
ساییده آن مثل شرحت عسر البول و وجع الخصیه از جو الحناء بدستور آن نافع کلاه
الکعب کبنات و مراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آینه است حجر القیشور سنگیست متخلخل
و سفید شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد و گویند از بحار است و سیاه آن بهتر باشد

واز اسکندر

سترد ن موی

در اسکندریه با عمال مصر خزد محلل و حابس نزف الدم و سرکه آن را اگر کرده در آن
سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات
و استسقا نافع و محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاد و قروح
غایره و بثور و رفع آثار و مالیدن آن مثل سنگ پای بر کف پا جهت رفع صداع و تقویت
بصر موثر حجر الشبق عبارة از بشماث و آن سنگیست در غایت صلابت و تیرگی
آن رنگ نیلوفر بسیاهی مایل بزردی و بیخ صاف و بعد از آن سبز مایل بسفیدی است در آخر
دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و اجرو قروح باطنی و خفقان و
حرقة البول شربا و تعلیق آن بر گردن خناق و جری معده جهت تقویت معده و بردن
جهت عسر ولادة و در دستش جهت بحر و دفع چشم بد و سرزماعقه موثر حجر الرخام سنگ
که بر قبرها نصب کنند و اقسام میباشد و مراد از آن قسم سفید است در آخر دوم سرد
و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقا
و صیغ و نوشادر جهت بهق و آثار و دز و رآن جهت قطع بلا ابر و اشامیدن سحاق
آن با عسل هر روز بقدر یک جهت رفع دملهای دموی موثر و گویند اشامیدن
سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان و شرب آن روز شنبه و چهار شنبه
قبل از طلوع شمس با سم معشوق و قصد رفع عشق رافع عشق است حجر الاسود
باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر ملبلغة سریانی نوعی از سنگ ابک هی
بفارسی اسپید نامند در سیم گرم و در دوم خشک و مقوی تا چهار سال باقی لطیف
و محلل ریاح امعا و مدر ادغلیظ و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و مسهل سودا و
بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و مسمنی از لزوجات و نفوخ آن جهت تحلیل سودا و صاف
کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم آن جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب و دماغ
و دافع قولنج و حرق النسا و نافع امراض بارده و استسقا و رفع جنون و اعیاء و سدد

بیخ آن جهت پاک کردن جگر و کبد ... و دفع رطوبات لزجه مفید حرشف بعربی ... نامند و بفارسی
کنگر است نبات آن را برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل بسیاهی
و ساقش بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول آن و در سر آن جزوی شبیه ببیضه مجتمع از اجزا در
رنگ و بیخش مایل بسرخی و بالزوجت و بیخش طولانی و از جوز بزرگتر در دوم گرم و در اول
خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبع و بیخش
گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل
احرا ... اسعار ... و ضماد آن جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و سوم روغن را که با سیخ اول آن
آب کنگر عروق کرده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و طلوع آن
جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و الواح عصب مفید و مضر دماغ و مولد
سودا و نفاخ و مصلحش دو بجاره و روغن و سرکه و قسم بری را که مراد از مطلق حرشف است
برگ سیاه‌تر و کوچکتر و ساقش پربرگ و خارش تند و در سرش جزوی بقدر انار و خار دار و بیخش
سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قوی‌تر از بستانی و محلل
مواد متعفنه و منضج مواد غلیظ سینه و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیها و طلای
اجزای لطیفه کل آن با سرکه جهت جرب و مطلق طبیخ جمیع اجزای آن جهت خراز و رفع قمل
نافع و قسمی از بری کوچک و باریکتر و برگ خار است جوع ... نامند محلل و دقیق است و صنعی حرشف را
بفارسی کنگر زد نامند و انشاء الله مذکور خواهد شد حزا بشلیه و بری میباشد و از
مطلق آن مراد بستانی و در مازندران انارچه گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن
باریکتر و شاخهای آن باریک و منشعب از بالای ساق میشود و قبه آن شبیه بقبه رازک
برگ مایل بزردی و بیخش عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریت و برگش شبیه ببرگ
گشنیز و از آن بسیار ریزه‌تر و بیخش شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و تخم آن مدور
آن مرکب از تخم رازک و رازیانه و بهار است و سفید چربی و ابن تلمیذ گوید که در طبرستان

آن را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری آن باشد چنانچه مشاهده شده در
اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت سموم بارد
و هوام و بدبوی دهان و تقویت معده بارد نافع و مصدع و موجب ... و
بنور در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است
خطیل لغة عبد و کف الدابه و کف النسر و بیونانی ... نامند و مراد از آن نجب
سطبر و سفید مایل به بلکی و زردی و طعم آن شیرین مایل بتلخی و امین الدوله نوعی از
بهمن سفید دانسته و نبات آن شبیه به برگش شبیه ببرگ سیب و عریض و زغب و ساق مجوف
از وسط آن رشته مابین زردی و سرخی و زغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده
لمبدی آن تا دو ذرع و منحرف بجانب اسفل بحدی که ملاصق زمین باشد و در سر آن
جزوی متخلخل مثل اسفنج و در درونش اندک رطوبتی و خارهای ریزه در اطراف آن
و گلش مایل بسفیدی و زردی و بیخش محیط ساق آن مثل فراسیون و بدشعبه
شاخ و منبت آن نزدیک انهار در بلاد شام و کوهها و بیت المقدس و طبرستان و بهترین
آن نرم تندبوی بزرمست در وسط دوم خشک و در اول سیم گرم و با تریاقیت و قوتش
تا بیست سال باقی و مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا و جهت رفع صداع
کهنه و منع تصاعد بخار و تقاریب دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه
و سعال و ربو و ضیق النفس و قرحه و ریاح غلیظ و سنغ ... و بزر و با عسل جهت حصاة
و مداومت آن تا یکهفته و دو هفته جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن
رخسار و با مغز تخم خربزه جهت کرده و با کلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا جهت ...
کردن بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل ... در انثیان بهم رسد و
با صبر جهت رفع مفاصل و عرق النسا و قطور آن در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال آن
جهت قلع بیاض و ناخنه و سلاق و اشامیدن آن جهت سموم جرارات و بنات و تقویت باه

اجابتی اطباست مخصوصا با شراب و بدستور طلا کردن آن و اشامیدن مطبوخ آن
در شراب تازه بقدر یک کف موجب عدم تاثیر سموم است منقول بیک سال و کوینه نامعده الدواب
و غمکه جهت سقط و ضماد تازه و خشک آنجهت دفع ورم حرارت و البتام آن بغایت مفید و
کوبنده مضر رئه است و مصلح آن انیسون و مقدار شربتش از یک مثقال تا دو ک و مولف مالابد
بیان نموده که صمغ آن در شام بهم رسد که شبیه بسورنجان و عظیم و صلب و رافع اثر
سمومات را در عوض سال مخصوص آن دانسته خسک بفارسی خار خسک نامند
بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه نبات هند و اند و شاخهای آن منبسط
بر روی زمین و برکش شبیه ببرک زیتون و شاخهای آن خار دار و ثمرش صلب و سه پهلو
و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف آن تند مرکب القوی و خشک آن غالب و جالا و مدر بول
و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت و منضج و رافع و ملین و رافع قولنج حار و با شراب
جهت ادویه سمیه و ضماد عصاره و طبیخ آنجهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و تحلیل مواد
اعضا و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل و حلقوم و درد لثه و اکتحال آن عصاره
مرد و محقق و رادع و درد و مثقال عصاره خشک بری آن با شراب جهت سم افعی و باشیدن
آب طبیخ آنجهت برطرف شدن کیک بغایت موثر و جون تخم در ادرار آب تازه آن مکرر پرورده
کشند در تقویت باه بیعدیل و مقدار شربتش تا پنج درهم و مضر سرو مصلحش بادام و روغن
کنجد و تخم آن در افعال مثل عصاره است و روغنی که از آب آن و روغن کنجد ترتیب
داده طلا نمودن و حقنه آن و اشامیدن آنجهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو
کردن رنک رخسار و درد کمر و کرده و عسر البول و جکانیدن و مالیدن آن در احلیل
و عانه و کرجهت حصاة کرده و مثانه موثر و مقدار شربتش هفت مثقال با سکنجبین یا نبیذ عسل
و جون خاکه انرا با شیر تازه سه بار تجیه خشک کنند در تقویت باه بیعدیل حصرم بفارسی
غوره نامند و آن انکور نارسی است در اول دوم سرد و در اخر آن خشک و عصاره

آن

خشک ... وادویه سمی و قلاع و عفونت دهان و جهت سم افعی و رابعه کلب مثل خشک ...

آن سرد و خشک تر و مطفی حرارة خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی
جگر و بدن و حابس صبح و مانع انصباب مواد در انع سفته اعضا و تنکی و ضماد خشک
آن جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و خصف و خارش و شقه بدن نافع
و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش و ربعضا بر که
جهت تکثیف و مصلحش کلقند و انیسون و انجرو بدلش ریباس و ترشی ترنج و
رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارة و التهاب معده و جهت اسهال مراری و تجفیف
اشتها و حفظ و تقویت اشتها احشا و غثیان صفراوی و دافع ضماد و دافع
قبول مواد و رب انار مخوش جهت تب صفراوی مجرب و عصاره آن که در آفتاب
خشک کرده باشند همین اثر دارند و جهت خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف
و سقوط لهاة و قلاع و طلای آن با آب کشنیز جهت تجفیف بواسیر و جوح و قرحه آن
جهت تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و جرکگوش و عوض آن جهت ورم
حلق و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال آن جهت دمعه و انتشار
و خشونت اجفان و تاکل مفید و آب آن در افعال مثل عصاره و مقوی قوه
ماسکه معده و چون مقوینا را با آن پرورده کنند و بدستور سایر ادویه پیعنی را بقات
فعل آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش کلقند و شربت خشخاش و مقدار شربت
از عصاره آن یک مثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق و شربت آن که از آب غوره
ترتیب بشربتی سه جزو و عسل کف گرفته یک جز ترتیب داده یک سال بر آن گذشته باشد
جهت دفع وبا و تقویت باه و هاضمه و قولنج نفخ بغایت موثر و در سایر افعال مثل
عصاره است حلبه شنبلیه نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقی
و در اول دوم گرم و در اول خشک و دوائی لعابی و منضج و ملین و محلل و مسهی و مدر
حیض و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و با عسل چون طبخ یابد مسهل و منقی امعا و جهت

قاطع صفرا بلغم

مواد مختلفه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ آن با تمر هندی
و الجزو مو بر کر آن را العسل بقوام آورده جهة دوایته مزمنه و ترویح آن و ضیق
النفس و آب بر سیاوشان مجرب و جلوس و نطول بطبیخ آن جهة تسهیل ولادة و اسقاط
مشیمه و تنقیه رحم و ضماد آن جهة اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم بزرگ و درد رحم
و رنجانیدن موی و کچلی ناخن و شقاق بارد و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف
ساییدن آن روغن آن جهة زجر و طلای آن جهة رفع جرب و خوبی رنگ رخسار و با موم
جهة منع تولد قمل و قطور نقیع آن در کلف جهة دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم
چشم و آرد آن با بوره و خل و با انجیر جهة کشودن دمل و با روغن گل سرخ و سرکه و
آرد آن با جو جهة اورام حار و ملعوق جهة بار ده و مداومت خوردن آن که با خشخاش
و بادام و آرد گندم و شکر و با عسل سرشته جهة فربهی بدن و اصلاح کرده بغایت موثر
و مصلح و مفتح و مضر امعا و مولد اخلاط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون
و مقدار شربت از کتابه آن تا ده درهم و از تخم آن پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات
آن مولد خون و جهة درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد آن
جهة تقویت موی نافع و روغن آن که از تخم آن گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین
صلابات و منضج دبیله و جهة نخاله رو و موی و قرحه رخسار و با موم جهة شقاق
و با ادویه کلف جهة جلای بشره موثر است حلاب گیاهی بقدر ذرعی و در اکثر
اماکن و معمور و میروید و برگش بسیار باریک و بدستور شاخهای آن و گلش ریزه
و سفید و تخمش بقدر خردل و بحرارت در سیم سرد و خشک و ضماد آن با آرد گندم
جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و آب آن جهة خارش کف دست مفید و ملاح
زیاده شدن آن و جهة سیلان رد داب مفید است حلزون اسم کل حیوان صدفی است
بری و بحری و نهری میباشد و اعراض صدف و اکثار سعو خنجوح آن با عسل جهة رفع آثار

قرحه

قرحه چشم و طلای آن جهة جرب متقرح و بهق و طلای دندان و بار کرجه جهة قطع رعاف
و مالیدن رطوبت آن جهة منع ریختن موی الجفن و حوالی گوشت جهة ورم و رفع
رطوبات غایره گوش و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و منع منقلب
جهة منع رویدن آن موی و زوبر آن گوشت خام آن جهة درد معده و با رحم جهة تولید
و درد مثانه نافع و بالخاصیة سطوقات صلبه را ابیار ریزه میسازد و جلا آن گوشت
آن را با مثل آن نوشادر و نصف کبریت و سدس آن نمک سائیده و مقطر کنند افعال
قریب در مشتری نماید و هارب را عقد کند حلیبا نوعی از یتوعات و برگش مثل برگ
زیتون و شیر آن جهة نابل نافع حار غلیظ پوست بیشتر آن بر اطفال جهة رفع
قرح موی و خون عقرب گزنده باشد باعث رفع درد میشود و جالینوس گوید که طلای
نطفه آن سه بار تا چهار بار مسقط ذائبه ابرو و چون قضیب آن را در کوزه
آب بدبده باتش که از آن بخار که قریب بسوختن شود با ابچقندر و روغن زیتون
طلا کنند جهة رویانیدن موی در از کردن آن موثر و چون قضیب آن را از زنده
از زنده آن جدا کرده با ادویه حاره بخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب
کردد و از مجربات شمرده اند حنظل گیاهی بقدر هندوانه بسیار کوچک
و در نهایت تلخی و بنا تشبیه نبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون
آن بد است و الجزو دارو بمخصوص باشد از جمله سموم و تخم آن مادامی که در پوست
باشد و مقوی و ناچار باشد و الجزو و آورده باشند تا در سال و بهترین آن
سفید که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و سفل تخم آنست در اول چهارم گرم و در آخر دوم
خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و نافع آن و جاذب
اخلاط از عمق بدن و جهة فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا
و مفاصل و نزلات غلیظ مزمنه چشم و سینه و عسر النفس مستحکم و ربو و سرفه مزمنه

و امراض بارده کرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و در هوای بسیار سرد سوزش
مقعد و کرب و دوار آن بسیار گرم مورث اسهال دموی و التهاب و مصلحش کتیرا
و نقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف و مصلحش آب دوغ است و قدر شربتش از یکدانگ
تا نیم درهم و بهترین اصلاح آنست که ساییده به ماء العسل سرشته خشک نموده بکتیرا
و غیره بسایند و بدلش بوزن آن بیدانجیر و ثلث آن حرمل است و حقنه طبیخ آن
ثلث آن را جوشانیده باشد جهت قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و دردهای بارده و
بخور آن مدر حیض و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و چکانیدن آب آن جهت ازالۀ
چشم و پاشیدن آب آن در حامها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر و چون حنظل را
سوراخ کرده و دانهها را بیرون آورده و پر روغن زیتون مملو کرده سوراخها را مسدود
سازند و به خمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوش کند خضاب آن و ساییدن
آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته‌اند و قطور
روغن زیتون که حنظل در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان
جهت آسان کندن آن موثر و سعوط آن جهت سدۀ دماغ و طلای آن جهت رفع آثار برص
و نیکو کردن رخساره و اکتحال آن دمادم جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید
و جهت درد معده نافع و تخم آن مسهل و مقی و موثر است و اجوف [illegible] و در آب نمک
بجوشانند [illegible] کوبیده با شیر و خرما بجوشانند و خوردن آن موثر
جهت بدن و برگ خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با افتیمون و
افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی
و طبیخ آن جهت استسقا و گزیدن عقرب و افعی و جنون مجرب و داء الفیل و ضماد برگ آن با
آب و اشنان جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون مفید و چون حنظل
را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و نقوع آن بغایت نافع

جذام مجرب

درد گوش

و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه آن با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده
بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن موی
و رفع ریح و وضع طنین گوش و کرم آن و درد دندان سرد و آشامیدن یک درهم آن مسهل
بلغم و اخلاط کرم و دفع حب القرع و کدو دانه جهت اخراج اخلاط و حقنه آن جهت قولنج
نافع و اگر تازه آن نباشد ربع رطل از تخم آن را باید جوشانیده و با یک رطل روغن طبخ
نموده حنطه بفارسی گندم نامند و از مطبوخ آن با شکر یا دام جهت سرفه و نفث
الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت موثر و با نعناع و روغن ناردین جهت خشونت
سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمل و طلای آرد با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصاره
بیخ جهت منع ریختن فضول با عصاب و نفخ امعاء و با شراب پر کهنه جهت سم هوام و با آب
کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد [illegible] مجرب و پخته آن با آب و روغن
زیتون محلل اورام حاره و ذرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید
و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند که اگر
سگ آن خمیر را تناول کند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و ضماد گندم برشته
با موم و روغن گل جهت جلای رخسار بیعدیل حندقوقا اسم نبطی و از جنس یونجه
و بری و بستانی میباشد و بری را ابو حباقا و بفارسی [illegible] اسپست صحرایی نامند
و بستانی آن را [illegible] دق کلش خوشبو و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن
و شاخهای آن باریک و ساقش بقدر نیم ذرع [illegible] مایل باشد [illegible] و رنگش [illegible]
[illegible] و مستعمل از آن برگ و تخم است در دوم گرم و در اول خشک [illegible] ملین
طبع و مدر فضلات [illegible] از برگش و [illegible] با شراب جهت رفع سموم قتاله
بیعدیل و مسکن مغص و قولنج و [illegible] و استسقا و اکتحال عصاره آن با عسل
جهت غشاوه و [illegible] نافع و اکثار آن مورث درد گلو و مصلحش [illegible] و تازه آن

ما افقه مزاج و اب و منقی اخلاط فاسده و قدر شربت از تخم آن تا سه درم
و روغن آن مسکن درد مفاصل و عرق النسا و اکثر کبیر و کشف ساق و دراز و بحشی
قریب بجنبه و کرنبه العظم و کلف و نمش و بثارات و بجه کو هی نامند در دوم گرم و خشک و آب
آن مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده و درد پهلو
و ریاح آن و صرع و تقطیر البول و برودت مثانه و ضعف عصب آن جهت درد مفاصل و عرق النسا
کرنده بغایت موثر و بر عضو بچه موجب حدات درد است و نشوق آن جهت باعث
سرعت حرکت اطفال و روغن آن هم جهت ازدیاد و سقوط ابتلا آن جهت صرع و جنون
و غول با آن مشقی بشره و مصروع و مضر مجرور و اپنی و مصلحش کشنیز و بقول بارده و تخم آن
کرم و خشک از نبات آن و جالی و مبهی و در جمیع افعال قوی تر از نبات و قدر شربتش
تا سه درم و مورث تجرب و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش نشاسته حبه بفارسی
مار کوبند و اقسام میباشد در آخر سیم خشک و در اغایت تجفیف و در جذام قوی الاثر
و چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون با پخته در ظرف مس کرده سر آنرا
مسدود کنند که بخار بیرون نرود و بپزند تا مهرا شود و طلای آن جهت قوباء و بهق
سفل و زر و مانند آن و از کردن موی و رفع خنازیر و جذام مجرب دانسته اند و ابهرسی
و بقراطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله شکافته احشای آنرا
بیرون کرده از شاه سفرم خشک که در آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته
حل شعار را و خشک در آتش کداز نماینده شود و شاه سفرم را بر برص ضماد کرده
بعد از یک ماه روز کشف با لکلیه زایل کند مجرب و روغن که دندان مار
و زهره او را در آن جوشانیده باشند طلای آن جهت جذام و تا لیل سریع الاثر است
و امین الدوله نقل نموده که استعمال زهره آن در دیخ اذری خوب است و از سموم قتاله است
و غلیظ شاخ مار شاخدار جهت رفع سعف و عز ... بهترین آنان کندم سفید مغسول

کـ

کـه بجهة اعتدال پخته باشد و سبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده
تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی کرده است و نان گرم مسخن و مجفف و ملوث
معده و خاییده آن جهت رفع کیس و بنبران موثر و نان سرد مرطب بدن و نان تازه آن
سریع الانحدار و خشک آن مجفف و مملل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله را با عقیق(؟)
سد و عکیر و نان با جو سریع الهضم تر از نان تخم و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال
کبد و ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج و ابر و دبی و نفاخ و مصلحش ما العسل
و مرق گوشت مرغ و نان تخم سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر
الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم که با گوشت
و جو که شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانها است و باعث سرعت هضم
آن نان از دخول دباغ و باجوط و ارزن بطئ الهضم و مسدد و قلیل الغذا و مانع
و باعث شبه نفایت مضر و مصلحش روغن و شیر بدا خبیه بترکی شوران و در مازندران
گیاه از اشیاه نامند و آن گیاه بسیار ریزه و دراز مایل بسرخی و برگ آن ریز و کشیده
ظاهر آنرا و تند و شبیه برگ گزبری و شاخهای بسیار باریک و متفرق و ساق آن
بقدر دو زرع و تخمش در غلافهای باریک رقیقه است در دو گرم و در اول تر و مبهی
و مشهی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و مواد الخاع و الکبد و حصبه و سنگ
و برودت احشا و باعث سمن بدن خصوصا با دو وزن آن شکر ده روز بنوشند و جهت
رنگ رخسار و کرفتگی آواز و سه درم آن جهت رفع سعفه ادویه که و تخم جهت نفث
اخلاط سینه و ربه و ضماد آن جهت اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم
و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مقوی آن دراخر جهت جگر و شش و سرفه مزمن
و نزجه آن با عسل جهت اعانت حمل و قروح امعا نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و مقدار
شربتش تا دو مثقال و بدلش نخود ریاست که بزرگ نامند خبث الحدید بفارسی

دایم الحمی کوبنده بیرون نیش او مستعمل از ان اینست که در سرکه سائیده و خشک
کرده و بسیار مبالغه در سحق ان نموده و در دوم گرم و در اخر خشک و بغایت مجفف
و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدن است و جهة سلس
البول و استرخای مقعده و معده و بواسیر و طلای رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهة
حرقة امعاء و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهة یک بار مرطوبین
کثابوس باشند بغایت موثر و با سکنجبین جهة ادویه قتاله و ضماد ان جهة تحلیل
اورام حاره و نثر منعقد در پستان و اکتحال ان جهة پلک چشم و قطور ان جهة پاک
کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ
و دو درهم ان کشنده است و چون او را مثیث بار با ابجیس بسایند و خشک
کنند و بعد از ان با روغن زیتون بقدر سر انگشت بالای ان برایند بجوشانند
تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابا و عسل لعوق سازند و هر روز یک دو انگشت
از ان تناول نمایند جهة صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکوی رنگ رخسار
و اخراج فضلات بدن بی بدیل و هر گاه در روغن زیتون بجوشانند با عسل معجون
کنند [illegible] انار [illegible] حب الرصاص نقل طلوه است بغایت قابض
و سفوف ان جهة التیام جراحات چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم نافع
[illegible] و [illegible] ان را [illegible] که [illegible] برگش شبیه برگ [illegible]
بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع و تخمش مثل [illegible] و [illegible] در خوشهای
برجار و میو و رو [illegible] تا بقدر [illegible] و منقط و [illegible] سفید و بی روغن در اخر
دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی اخلاط بارده و منقی عروق و مقوی
اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مسقط
و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از [illegible] تا ده عدد

و بیخ

و بیخ عدد دانه سنگین قوی و عوارض ان مثل بادام و نجات عدد انکشنده
و با دزهر ان ریباس و رب ریباس و بدلش عنب الثعلب [illegible] و ضماد ان جهة
ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد ان و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهة
ورم پیشانی و با [illegible] ضماد برگ ان با آرد جو جهة ورم حار چشم و ورم
زیر حلق و سایر اعضا و احتیاج جهة درد مفاصل و با روغن زیتون جهة دردهای
بارده و روغن ان گرم تر و لطیف تر از روغن زیتون و مقی و منقی [illegible] جهة
الفواد بارد و با ماء الوصول محلل بلغم از حلق اعضای بعیده و سفید [illegible] النفوذ
و طلای ان جهة تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب ان و جرب متقرح
و قروح و حلتیت و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش و با [illegible] جهة
داء الثعلب و با آب کشند جهة بواسیر با ضماد ان نافع و جوشانیده ان با [illegible]
الحبه و خردل و تدهین ان جهة داء الحیه و امثال قوبا و کزاز و کلف بیعدیل
و بدلش روغن ترب و کویند بید انجیر با خردل و سیر و طلق [illegible] کنند مقطر
ان مشتری را [illegible] مجرب دانسته اند خراطین کرم سرخ که در زمین نمناک بهم
میرسد و طلای تازه ان بقدر [illegible] جهة التیام عصب مقطوع مجرب
و باعتبار [illegible] استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و سقط
و تسکین اورام حاره و با روغن [illegible] جهة بواسیر و طلای مطبوخ ان با روغن
زیتون و ضماد کردن ان با [illegible] و برگ [illegible] جهة نرم کردن عقب بغایت موثر
خزوطان گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال ان بر دمد و [illegible] بان در
برگش شبیه برگ زیتون و مایل با سفیدی و شاخهای ان بر کرده و تخمش سرخ و سرد
و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سده و [illegible] و قبل ان جهة
شکستگی استخوان و [illegible] عسل و [illegible] جهة [illegible] برگ خشک سوخته ان

جهة قوبای سر مجرب بشرطی که موضع را با بول و نمک بجد بشویند که خون ظاهر گردد
و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است خرم اسم فارسی مرجان است
و آن گیاهی است که در بستان و مواضع سایه دار میروید و برگش باریک و متفرق
و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بگرمی و جالی و مقوی دماغ
و منوم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره آن سود دهد و روغن و نگاه
داشتن آن در کف دست و آستین باعث عجب و روغنی که از گل آن ترتیب دهند
جهة درد سر و بخوابند و توحش و طلای آن با موم روغن جهة نیکوئی رخسار و مقوی
بتول و مانع نقص است خرف بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارة
و ضماد اقسام آن جهة ورمهای نرم و قروح اعضای یابس المزاج و سفال تنور
با مرهمها جهة التیام جراحات و با سرکه جهة حکه و جوششها و خراز و جرب و نقرس
و با موم و روغن جهة ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و سفال الجنین جهة طلای دندان
و تقویت لثه و قطع خون آن و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید خشخاش و تخم
خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و محلل و منوم و نضج مواد رقیقه
صفراوی و ده درهم آن با شکر جهة خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و
رقا و حرقة مثانه و امراض حاره آن و معتدل جگر ضعیف و گرده و مسمن و باعسل
مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوداده آن رافع بخوابد و چون خشخاش تازه را
با پوست آن کوبیده قرص بسازند جهة سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه
و تشنگی شربا و جهة تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد آن نافع و قدر شربتش تا پنج درهم
و از تخم تا ده درهم و از پوست آن تا یک مثقال و از گل آن تا یک درهم و یک مثقال
آن صبح و شام بنوشند جهة اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب و با حلبه
و گلاب که طبخ یابند جهة ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد و طول مطبوخ

آن

و مطبوخ برگ آن جهة بخور ابخره از اوجاع اورام حاره و با دارچینی و العوق آب
مطبوخ آن با عسل که در بغداد خشخاش گویند جهة منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است
و طبیخ ضماد آن جهة جگر علیل و خلط غلیظ مفید و عصاره پوست آن که کوکنار گویند
سرد و مایل و یابس برطوبت و در آثار رقیق تر از تخم آن و مداومت آن مرخی اعضا و مشوش
حواس و قطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و با عرق
محلل حرارة و رطوبت غریزیه و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منوم مقوی و منشط
بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهة غلبه ساعیه و قروح ضماد و جهة سوزش
چشم و قرحه اکحال مفید و روغن آن که بدستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن دردهای
حاره و ادرار و آشامیدن آن جهة نزله و سرفه حار و قطور آن جهة درد گوش و ورم
حار آن مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدد است
خشاب بفارسی اسم مطبوخ آب میوه ها است که با شکر طبخ یافته باشد آلو و آلو
مویز و سیب و به و زرد آلو و امثال آن و مجموع آن الطف از اصل آن و مولف تذکره
گوید که از آلو بالو جهة تشنگی و اصلاح خلط محترق و التهاب و درد و از جهة
تقویت اعضای رئیسه و ارواح هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهة خفقان و غشی
و کرب و از موز جهة تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود
جهة سرفه و تبخیر و منع از تصاعد بخارات بدماغ نافع و ربوبات ترش آن خشک زرد
آلو و مجموع مولد ریاح و مصلحات انیسون و مصطکی است خصیة الثعلب و آن نجب
سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندک کشنده و دو بن بیضه
بیرون می شل دو بیضه کوچک که با هم ملاصق باشند و از هر بیضه ریشه باریک دراز
رسته و در آخر هر یک دانه کوچک موجود اگر چه آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچک گردد
و از غی جهة قائم اجنبه نباشد و مستعمل اصل مبطلست نه جنبه کار و برگش بقدر انگشت

واز برگ بسیار اندک عریض‌تر بیخ و برروی زمین نرم و ساق آن بقدر شبری و بر بالای
آن دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و بنفش خیال و اماکن نمناک
و بیخ تخم است در آخر اول گرم و تر و مسمن و مقوی عصب و جهت گزاز و تشنج یابس و تولید
منی و مقوی باه مفرط و طلای آن با روغن گل مقوی مو و مسقط آن مانع سقوط
و قدر شربتش دو گل و بدلش تخم رطبه و تخم رزدکا است و گویند بومی از آن را اکل آنست
کرد آن چیزی شبیه بمکس بیخ آن در تقویت باه ضعیف‌تر است و نوعی دیگر را برگ
و شاخش بزرگ و بر سر آن دو عدد گل بسیار کوچک و در درون آن تخم سیاه و دانا بیخ آن
مروید و دو سال میماند در دوم گرم و تر گویند جهت امراض سوداوی مجربست و برگ
آن را قلع کند دست انگشت بحبس و حرکت کرد و چون آن را بسوزانند و با موم
و روغن زیتون یا با برگ مرهمی کنند رفع آن شود و نوع چهارم آن را برگ سه عدد
و مایل بطرف زمین شبیه ببرگ سوسن کرد نبق است و بیخش مدور و بقدر جوزی و بیخ
و درونش سفید و با لزوجت و بیخش در دوم گرم و تر و بغایت مبهی است و نوع پنجم را
نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم آن شبیه تخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در دوم
گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی‌تر و حبوب بیخ مزبور را در دست دارند باعث
نعوظ کرد و جهت فالج و لقوه و سمین بدن و برانگیختن حصاة و حمول آن با زعفران
و اندک مشک موجب حمل در همان ساعت مجرب دانسته اند و تخم آن با شیر بغایت موجب
نعوظ و تکرار جماع است و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و قدر شربتش از بیخ آن تا
یک عدد و از تخم آن یک درهم **خصی الکلب** و از بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسپیده
یکی ماده و بزرگتر ممتلی و دیگری نر کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه ببرگ
کندنا و ساقش بی برگ و با نیم ذرع و گلش زبره و با هم متصل بشکل سر و شفش و بنفش
بشکل اصابع صغیر بسیار بهم متصل بث و بیخ ارغوانی است در آخر دوم گرم و خشک

وتحلیل اورام بلغمی و سخن ریه و ماده آن با رطوبت فضلیه و تازه آن که بانی نخته
باشند بغایت محرک باه و خشک قسم نر آن قاطع آن گویند هر یک از نر و ماده که بعد از
دیگر خورده شود فعل آن را باطل میکند و تجربه نموده اند که قسم ماده آن باعث
تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل اول و عریض‌تر با رطوبت چسپیده و گلش بنفش
و بیخش دو عدد کوچکتر از اول و بهر دو ممتلی و در آخر دوم گرم و خشک و قاطع باه و
قابض اسهال و خشک سائیده آن و نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع
عفونت آن و جهت نمله و قروح خبیثه و طلای رطب مفید و بیخ سده و رافع اثار جلد
خطاف بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ نامند و از طیور معروفه گوشت آن در سوم
گرم و خشک و کباب آن مفتح سده و رافع سنگ مثانه و یرقان و امراض سرد و اشتها بلا
کمثقال از خشک محروق آن جهت قوه باصره و غرغره آن با ایجته خناق و جمیع امراض
حلق نافع و طلای سوخته آن بنر هبی انزرود و اکتحال محرق آن مقوی باصره
و دماغ آن با سرکین و با خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سبل عین
و خفقه نافع و بدستور خون گرم آن و سرکین آن بغایت جالی و جهت بهق و انار و نیکو
کردن رنگ رخسار و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلای
خون آن بعد از کندن موی سفید باعث رویدن موی سیاه و مجرب دانسته اند
و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش سفید بهر یارسی گوید مجربست
مؤلف مالا میبع گوید بخصوص سفید قبل از وقت است و باید تر در دهان نگاه
دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار بچه میکند هرگاه در حلین زیادتی
نور قرچه او را بخافند در سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی سفید و دیگری ملون چون
سنگ ملون را در حریر سفید پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوائج
میگردد و گویند چون بچه آن را با زعفران و امثال آن زرد کنند به شوری کرد رحلی

زرد کردن بنید رفع زردی بچه ینک برقان با شیاف اوکه چون وقت صلوة
جمعه اشیان او را خراب کرده و با اجل عزاده با آن غسل کنند موجب بطلان سحر
و شرایت خفاش بفارسی شب پره گویند در سیم گرم و در چهارم خشک و مرق
پختن آن مسهل فضلات و زرداب و رافع استسقا و مهرای آن در روغن زیتون
و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارده و طلای مطبوخ
آن بر احلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ آن جهت فالج و حمول پیه
آن قاطع حیض و طلای خون آن بر بغل از جهت طلوع مانع برآمدن موی و بزرگ شدن پستان
و مالیدن زهره آن بر فرج جهت عسر ولادت مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مسی بقلع
الذار الحجه باشند جهت روییدن موی و دور کردن آن بیعل و اکتحال آن مغز سر
با آب بیاز جهت نزول الماء با حسن جهت بیاض و طلای آن بر کف با پیه باه و سرگین آن
جهت قوبا و بیاز خیم و خاکستر سوخته سر آن جهت منع مشی موثر و گذاشتن سر آن در
زیر بالین کسی که عالم با آن نباشد مورث بیخوابی و بد شور دل و چشم او همین اثر
دارد و دفن کردن سر آن در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و دود سوراخ موش
باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن آن مورث منع خلاف شامل بید
مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق آن بید بری مراد است و گل آن بعد
از برگ بهم میرسد و رنگش زرد و بعقدری خوشبو و برگش مثل خوشه که از ساقه حنا
آن میروید و کتب بید مانند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر آن بیگل و صفات
اسم خلاف بری است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و برگش
در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیف تر از آن است مفتح سده و جگر و ملطف و رافع
خناق و تشنگی و جهت ضعف معده حاره و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره
و رمد و صداع نافع و عرق آن الطف از جرم شکوفه آن و خاکستر چوب جهت نزف الدم

طلای محلول ... آن

و با برگ

و با برگ جهت ثالیل و نمله و ورم اعضای ظاهری معتمد و جرم برگ بلکه قابض و رادع
و عصاره آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت
سپرز و صرع و منع لرز تبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزنده عقرب و ادویه
سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن جرک آن بسیار مفید و مضر قصبه و مصلح
آن گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم که با شکر بنوشند و طریق اشامیدن آن در دستور
اول مذکور و جمیع آن معتدل باحرق و حابس و شربتش جهت اسهال دموی مجرب آن
در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع تساد اعضا بغایت موثر خلاف بلخی بفارسی بید مشک
گویند و در شام شاه بید و گل آن قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون
بزردی و اندکی سرخ و سیاه و سفید و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته
و جمیع دیگر در اول گرم و مایل بخشکی با آن عموده و محلل و ملطف و مفتح سده و حقیقه
و مانع و معتدل دل و دماغ و مسکن صداعی که از بخارهای حاره باشد و ملین طبع
و عرق آن در جمیع افعال قوی تر از عرق بید گل آب و ملین طبع و معتدل دل و مقوی
باه و احتیاط است و چوب و برگ آن در خواص و مصلح و قدر شربتش مثل بید است
و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات
و خمار و مانع غلیان خون بسیار گرم و بدبو را ترغین و طریق عملش مثل
روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه بادام گیرند الطف است
و بدل عرق آن عرق نیلوفر است خلد بفارسی موش کور و جوان بی چشم و بی دم
و بد دست و پا از موش کوچکتر و سرخ رنگ و در بیشه بخارا و انجور دو در زمینهای نمناک
پیوسته سوراخ میکند و گویند چشم آن در زیر جلد است و اشیانی بیند و گویند که هر گاه
در سوراخ مسکن آن پیاز و گندنا بگذارند بوی آن بیرون آید و از سموم قتاله است
و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع و دنبال آن جهت خنازیر و بیاض چشم و رفع آثار

بهر صداع مسهل بلغم و صفرا و سودا و بول برقان سبز ...

جلد و خالی و داغ آن با روغن گل جهة برص و قوبا و خنازیر و مرهم او جهة از بدن بروز کند
بتعدیل و دفن کردن دل آن در آستانه مانع اثر سحر و اند اخثی ذکر کرده اند آن
در میان اتحادی موجب تفرقگی ایشان و هم چنین اند اخثی ببه آن در آتش خلر
دانه اش شبیه بکرسنه و کیاه آن کمتر از ذرعی و برگش ریزه و گلش مابین سفیدی
و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلا و سفید آن تخم سه قسم است اول از غلاف باقلا
کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد و دانه آن بقدر نخود و کوچک
و قسم دوم طویل الغلاف قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر بزرگ و مایل
بزردی و بسیار تلخ و قسم سیم آن در آخر دوم خشک و در اول سیم سرد و تلخ آن با عسل
مدر بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة سرفه و قصبه
ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظ و ادرار و عفونات تخم و ضماد تخم جهة تقویت و …
و کلف و با عسل جهة تحلیل اورام خنثی بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از آن باشد
برگش شبیه بکراث و از آن لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر آن گلها سفید
شبیه بلوط و تخمش مستدیر مثل تخم سوسن از دو آزاد آن بزرگتر و تخم آن در قبه مثل
پیاز در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی و محتی و منقی و با قوه محققه و محلل
و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح و ادرار اسنان و مفتت حصاة و رافع
قروح باطنه و بکدره آن مدر بول و حیض و درد هم آن جهة درد پهلو و سرفه و سستی
عصب نافع و ضماد آن ملین طبع و با شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه آن
جهة یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیداب و سفیده
تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با کوکرد جهة قوبا و باد او … جهة خارش بدن و تخم آن
در انفال … سم درهم آن جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخش باد و … جهة قروح
خبیثه و ورم … و … که … و طلای آن جهة قوبا و داء الثعلب

وباعسل

و با عسل جهة استسقا و بهق سفید و سوخته آن با روغن جهة رویانیدن موی
و اکتحال آن جهة بیاض چشم و مطبوخ آن در روغن زیتون در گوش مخالف دردناک
جهة تسکین الم گوش علیل و نیز و شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و سوخته آنش
و نقل جامعه و طلای آن با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیه
مسکن درد دندان و مضر طحال و مصلح آن مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش درباره
شقاقل و در سموم اسقیل خنفساء گویند جعل کردن هفت عدد آن در زیر
طاس … موجب … بدن … و ظهور برودة هوا است خوخ بفارسی شفتالو
گویند آنچه گوشت از دانه جدا شود … گویند و غیر آن را کاردی و بهترین آن
حلوا است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون صفرا و بخارات
حاره یابس و جهة تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و ترطیب
مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در ابزن معین باه و مشتهی طعام و آب آن
نیم رطل را آنچه که … تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل
صفرا و جهة دفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث
تبهای عفونیه اگر چه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و قسم
کاردی آن غلیظتر و دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و …
آن … خشک کرده آن بغایت قابض و بغایت دیر هضم و بعد از …
کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و … و … برگ شفتالو و شکوفه آن با
شکر جهة کشتن کرم معده و حب القرع بسیار … و طلای آن بر ناف اطفال کرم شکم
و بریدن آن … و طلای … تازه و خشک آن جهة رفع بدبوی … و ضماد شکوفه
آن … جهة قطع … البیل … یک شکوفه
آن اسهال … زنده … و روغن دانه آن جهة درد گوش و کری و … شده آن

شکلین و دردناک
شمع بخار حاره
سرما صفرا اخلاط سوخته کرم معده درد گوش اسهال

حرف الدال

و درد نواسیر و خاییدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یکدرهم از آن خوردن در
آن جهت اسهال مجرب حرف الدال دارچینی پوست شاخهای درخت هندی
شبیه بدرخت انار و برکش مثل برک کردکان و از آن بار کیرند بی کل و بی تخم و بهترین
آن سطبر خوشبوی سرخ مایل بتیرکی کم قبض و شیرین مایل بتلخی در اخر دوم کرم و خشک
و قوتش تا پانزده سال باقی و نفاخ لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل
ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سوء هضم و جوارش (?)
معده و باه و حافظ قوتهای نفسانی و ضماد آن و طلای (?) مبالی باصره و جهت ترکیب (?) و
رطوبت و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت
اعضای رئیسه و سده جگر و سپرز و قوتهای حروق (?) و درد کرده و عسر البول و بد
بوی دهان و تقویت باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد
و رفع رطوبات لزجه و قصبه ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت زخمها و دردهای بارده
دماغی و عصبانی و مطبوخ آن با مصطکی جهت مفاصل (?) نفخ و الکحال آن جهت قوه باصره
و رسانیدن انزاد (?) مطبقات چشم و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع
و ضماد آن جهت جوشش لثه و کلف و قدر شربتش از دو مثقال تا یک (?) دارشیشعان
اسم فارسی و مراد از آن پوست سطبر مایل بسرخی و صلب و خوشبوی است و آن شاخهای
درخت خاردار و کوتاه و کلش زرد و خوشبوی و تند و تخمش سفید آنی بود و ضعیف
در دوم کرم و خشک و با قوه بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود
و محلل نفخ و مقوی مثانه و معین اخراج جنین و با دارچینی جهت سعال رطوبی و مضمضه
طبیخ آن جهت حفظ بخت دندان و سنون آن جهت تعفن لثه و کذاشتن (?) آن با فتیله
در بینی جهت بد بوی و نواسیر الانف و قدر شربتش تا دو درهم و حمول آن با عسل زنان
عاقر و مجرب و از خواص آنست که چون شاخ آن را با کند بخور دهند در آنجا (?) مسبته (?)

در شب

در شب چهارم ماه قمری در اکتحال (?) بخواب که از آن تعد در خواب شخصی را بیند که از
حاجتش جواب کوید دارفلفل بفارسی فلفل دراز کویند و بار درختی مثل
درخت توت و ثمر مثل لوبیا و در غلاف آن دارفلفل میباشد و بعضی کویند
شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی در اخر دوم کرم و خشک و مسخن
است و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض
و جهت خوشبوی کردن دهان و اکتحال آن که در جکر کداخته کباب کرده باشند جهت
شبکوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش یک مثقال و مصلح آن صمغ عربی و صندل
و کلاب و بدلش فلفل سفید است و کویند بوزن آن زنجبیل و زرنباد است
بالسویه دلق بفارسی مویز کشتا و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست
انکور کوچک و سرخ مایل بسیاهی و درجوف آن رطوبت چسبنده و درونها بقدر
خشخاش و کیاه آن از درخت امرود (او کمتری) و غیر آن متکون میشود چنین شاخ از
یک مکان مرو ید برکش شبیه برک مورد لطیف و سبز غیر تیک در اخر دوم کرم و در
اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر
رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب کرم خیسانند و تخم و پوست آن را از عسل
آن افشرده صاف آنرا با مغز کردکان و بدستور با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند
جهت تنقیه بلغم و سودا و تنقیه سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای آن
منضج و مفجر جاکننده مواد و مسکن دردهای بارد و با زرنیخ درفتن جهت قلع ناخن
و باکندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت ریاییدن ناخن و جوشانیده آن
در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و با روغن کل جهت دراز
کردن موی بسیار موثر و بالخاصیه مضر و مصلح آن بادرنجبویه و قدر شربتش
تا یک مثقال و زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعصاب و بدلش در تحلیل

مضعف آن ابهل و خیار و انک آن با بادام و در سایر افعال نیم و وزن تخم عاقرقرحا و بلادن
و بقه را با عسل و زرد الشلب و سپستان هم وزن داده مثل خیار ملح ترتیب داده و در روان اشجار
کداوند طلوع کبران نشنیند با یک کرد و صید شود و چون با قرنیا منزند باشد
سنده رنک آن کرد و در سایر وقتها بیاره احلی است ربیس بفارسی دوشاب
شامل انکوری و خرمایی و مراد از مطلق آن بشره خرما و رطب و دوشاب
انکوری مسمی بحجخج و خرمایی آن در دوم کرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر
الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهة سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای تنهای و با
قسط و نمک جهة کلف و با سنونهم جهة جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق آن
و مصلحش سرکه و با بادام و خشخاش و ترشیها است و دوشاب انکوری که از جوشانیدن آن
ابریع رسد و بکمال دو شاب جوشانیده باشند و ترش کشته موسوم به دوشاب
و هر کاه بکمال جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ و ربالعنب و آنچه اندکی ترش شود و دوشاب
انکوری در اول کرم و در آخر دوم تر و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مدر است
آن با شیر و اندک بادام جهة هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا بجهة الاثر و با اندک برکه
جهة یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهة رفع هم و غم و غضب شدید و با اسد ابجه
صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهة وحشت و جنون و با مغز قرطم رفع شری
درمان روز و با انجیر و حلبه جهة سعال مزمن در سینه و با ماء الشعیر مفتت حصاة و
مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب و مقداری برگ ریحان و اندک
حریل در جمیع افعال قایم مقام مفرح سوای اسکار و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهة تحلیل اورام
و کشادن دمل نافع و مقدار شربتش از ده تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع
و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است دخن ارزن و مطبوخ مقشر آن با شیر و عسل تازه
مولد منی و ملین سینه و مصلح الغذا و ارد آن قابض و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده

و سنک

جنک مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش زنجبیل است دارابخ بلغت فارسی بجنت عقیلی
شکل خاکستری رنک کره دار و عدد کرده آن زیاده از دو سه عدد نباشد و اندک تلخی
و خوشبوی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ گیاهش شبیه برگ بادام و مایل بزردی
و بر زمین فرش میشود و با زغبیت و ساقش مجوف و عقد زرد و زیج از میان آن برگ
میروید و برگهای ساقش متفرق و با رگها و از برگ دار برگ و از زیج عدد تا هفت
میباشد و کلفش زرد و مجوف و اردو مستعمل از آن بیخ است و قوتش تا ده سال باقی
در سیم کرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظ و مقوی حواس و معده و جگر
و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیت و جهة خفقان و رفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا
و تقویت هاضمه و مالیخولیای مراقی نافع و با شکر جهة درد سینه و صداع بلغمی و الحلق
قطعه آن در درون خانه بالخاصیه جهة رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده آن بر ریسمان
بر بخت که کاه زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آسیب آفات و بستن
عدد آن از آن بر کرد مطبول سوراخ کرده باشند موجب رفع ترس خواب و دیدن خوابها
خوبیث و مصدع و مصلحش از بانه و بدلش اشربه بارده و حامضه و مقدار شربتش
تا دو درهم و بدلش بوزنش زرنباد است و ثلث آن قرنفل درون که شبیه
عصاره است بفارسی لای نامند و بهترین آن لای هایی صراحی که کهنه آن را طرطر
بفارسی در دنو نامند در سیم کرم و خشک در تحلیل اورام مجرب و جهة جرب و قوبا
و کلف ابرو تا کوشت زیاد در زخمها و منع رفتن الدم و التیام جراحات و ضماد آن بزیر شکم جهة
سیلان حیض دایم و در سایر مواضع جهة کلف و غشی و سایر آثار رو نیکو کردن رنک رخسار
و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و محرق آن که خشک اجزای آن
اجزای در کوزه کذاشته سوخته باشند بحدی که سفیده باشند بغایت جالی در جمیع آثار
و قوی تر و بدلش زنجبیل سرخ و چون آثار آن با ثبوت مدیر کشته جهة ازاله سرخی مس بغایت

بغایت سوزنده می بون نایاب و ذکر آن شتر زده است سفید کشیده در اصلاح نقره و ارزد و
دون رنگ ایمنی سفید بل **درونقنون** اسم یونانی و بعربی زنبوقیه نامند گیاهیست برگش
شبیه ببرگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گلش نارنجی
و تخمش مشابه بزر کرسنه کوچک و مختلف رنگ و در غلاف کثیف و درشت و شبیه بغلاف
تخم و تخمی بسطبر انگشتی و بقدر ذرعی و نبت آن زمینی سنگلاخ و نمناک نزدیک
دریاها آن در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و از درهم آن سم قاتل است در دهان وقت
ولکن از آن تا هفت روز و مقدار نیمشی تا یکدانگ و مصلح آن قی کردن با شیر گرم و نیز تازه
و ذرور و ساییده آن قاطع خون والتیام دهنده جراحات و ضماد آن محلل اورام و ...
در روغن زیتون بجوشانند مسقط داخس و آکیرو قالع دندان و قطور آن رافع کرم
و حول آن مدر حیض و مجرب دانسته اند و جهت درد مفاصل و امثال آن بسیار نافع
و آب آن در تنقیه معا ... و تقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهوره مجربه اهل
صناعات و این بیطار و غیر آنها سرد و مقدار از لقاح بیان نموده اند **درو طاریس**
یونانی بمعنی ولد البلوط است جه گیاه آن گیاهیست کراز درخت بلوط برویده بر آن
پیچید و ملاصی از سفائج و تخمش سنگ و بهم پیچیده آمرغ و شرح و با عفوصت و صلب
و براق و سیاه و سرخ و تیره انگ بنز میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تندی و تلخی
در سیم گرم و خشک و یکدرهم آن کشنده باالتهاب و درد شکم و ضماد آن جهت کراز و فالج
و مفاصل و خنازیر نافع و مقدار شربتش تا یکدانگ و مالیدن ساییده آن بر بدن و زود باکی
تموزه با زنا زه کرده در سوزن موی مجیب الاثرات **زنلی** بفارسی خرزهره را نامند
و بیونانی سرزیون و سربلندرودیون و بعربی حسانی گویند و آن گیاهیست بقدر دو ذرع
و زیاده از آن و برگش برگ عریض و بدشتریف و در اصلب و بدبو و تلخ و تند و گلش
خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی بهم زرد و سیاه میباشد و درخشنده و بزرگ و خیش مثل

زنبوقیه

... و نایاب

بران

بر آن جمع شده و عریض و طویل مرتب بیشتر دیر از جسمی مانند پشم و تخمش دراز
و باریک و سوزنده و سرخ و آن بری و بستانی در تمام سال اصل آن باقی در باید گل میکند
و برگ آن عظیمتر در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ و تخم آن
مسحوق جهت جمیع حیوانات و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم آن کشنده انسان و استعمال
آن مخصوص بخارج بدن است و آشامیدن طبیخ آن با شراب بقدر نیم و فقه رافع سموم
هوام و طلای بخار آن که بعد از آن ساییده باشند جهت درد کهنه صلب و درد و آخر
و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مسلوقش شافی و برگش
با روغن جهت جرب جمیع حیوانات و آب برگ و گل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی
سفید بل و آب مطبوخ آن کشنده کیک و ساس و ارضه بغایت موثر و روغنی که
گل و برگ آن را در آن مهرا بخته باشند و بدستور آب آن را با روغن زیتون بقدر
نصف آن آبجوشانیده باشند که آب سوخته جهت قرحه که مقدمه آکله است و جهت
جرب و حکه و ورم و برص از مجربات و یکدرهم آن کشنده است بخناق والتهاب و مصلحش
و مصلحش عسل **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند و آن صمغیست
خالص الحمره مایل به بنفشی و در تیزی مد تهابلة میانند و گویند عصاره گیاه سرخی است
و از سقوطره و نواحی هند خیزد و گیاه آن معروف است در سیم سرد و خشک و قابض و قوی
و قاطع خون از جمیع اعضا و مبتخلم و رایج سیلان فضول و جهت حرارت جگر و احشا
و التیام جراحات شربا و امثال آن بغایت موثر و جهت زحیر و اسهال دموی صفراوی
و ریح و انشقاق مقعده و تقویت معده و لثه و باز داشتن سرخ جهت تقویت امعا و الکمال
آن جهت تقویت باصره و قرحه آن ... کرده و مصلحش کثیرا و مقدار شربتش از نیم درهم
تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره حسی است و جون طبور و شیشه را بآن رنگ
کنند صاف تر و رنگینی تر از عقیق میگردد و در اینجا امر عدیل ندارد **دماغ** مغز سرحیوانات

و جرب حیوانات

کشنده کیک و ساس

سرد و خشک و بر هضم و با قوة مرباتیه و مقوی دماغ و اورام دمی و طلای آن جهة رفع خشکی
دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و ابکامه [illegible]
دمعة الشجر کویند صمغ لبلاب است و بغایت جالی و جهة سرد [illegible] ازموده است
دوقو اسم تخم زرد کبری [illegible] اندک تندی و کیاه آن زیاده
بر شیری و بر کشی مثل برک [illegible] و ازان [illegible] مثل [illegible] زرد و تند
و زغب دار و خوش بو [illegible] انکشته و بار [illegible] و طعم آن مثل
زردک و در جمیع افعال [illegible] ازنبات [illegible] باه و در [illegible] اصلی نبات مذکور
ثمر او از و در تخم آن است در سیم کرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و ریح
و مقوی معده و باه و هاضم و محلل [illegible] و با قوة مرباتیه و جهة سرفه و مفاصل سینه و سنک
مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و معص و تنقیه رحم و اعانت حمل اکر [illegible]
هوام و رفع عسر الولادة و ریح اطفال و جهة [illegible] مجرب [illegible] و مفاد آن محلل [illegible]
و قدر شربتش تا دو درهم و کویند مضر باه محرور است و مصلحش [illegible] و مصلح آن
مصطکی و بدلش [illegible] وزن آن تخم زردک و کویند بوزنش تخم کرفس است دیودار [illegible]
و بعربی شجر الجن و ابهل هندی و صنوبر هندی نامند و نبات آن [illegible] هندات و آن
درختی است کوچک و مایل بسیاهی و شاخ آن شبیه بشاخ [illegible] باندک تندی
تلخی و شیر آن تند و محرق و معطش و در چهارم کرم و در سیم خشک و از سموم فتاکه است
و صمغ آن [illegible] و کویند [illegible] داشتن آن باعث [illegible]
و استشمام ساییده آن جهة بواسیر و فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته [illegible]
و بر افکندن سنگ مثانه و کرده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ آن جهة خروج مقعد
نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش تا یک درهم دیفرجبل
مجفف مضاعف الاحراق و سم قسم میباشد [illegible] معدنی و آن خاکی است که از چاه [illegible] بیرون آورده

در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی خاکی است که بعد از کداختن در بوته میماند
و در طعم و قبض ما تند مس است و قسمی دیکر مرقشیشای سوخته و قسم اول و ثانی
مسهل و کرم و خشک و بسیار مجفف و منفجر اماکن خبیثه و قلاع و جوشش دهان و الحام
زخمها و لهاة منقطع و حبس خون آن [illegible] و قروح [illegible] کوشت زیاد و در نرم کردن
و کم کردن [illegible] و با موم جهة تحلیل دبیله و خشک کردن قروح [illegible] آن و حلق جهة
التهاب خناق نافع و آشامیدن آن کشنده است دهنج بفارسی دهنه فرنکی نامند و آن
سنکیست که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی [illegible] مثل زبرجد
که از معدن طلا بهم رسد و دهنه نحاسی [illegible] زنجار معدنی است و بهترین آن [illegible] است
که در حلیت صافی هوا [illegible] و [illegible] آن [illegible] و فرنکی عبارة از انست و بعد از آن
طاوسی مایل بسرخی و شنعاف و بعد از ان زرد و زبون ترین آن طاوسی مایل بسیاهی
و انچه ساییده ان زود باشد طلای نامند و هرچه بحک آن سفید کرد و نقره و سرخ آن مس
و تیره و سیاه آن [illegible] کویند در چهارم کرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی
و ملطف و [illegible] آن [illegible] زهر سموم و سم قاتل [illegible] سموم [illegible] کردن اعضا و علاج
پذیر نیست و اکتحال آن جهة تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و اکتحال او از خواص
[illegible] و طلای آن با سرکه جهة قوبا و سعفه سعداوی و بهق و برص و سعوط محکوک
آن با [illegible] جهة رفع [illegible] و [illegible] آن با مشک تا سه دفعه همین اثر
دارد دیکبردیک اسم فارسی [illegible] نامند و آن زرنیخ و آهک و زنجار [illegible]
که مجموع ساییده در دو دیک مضاعف تصعید کنند از جمله سموم است و قطع سیلان خون
جراحات و اسهال جهة قطع آن [illegible] بواسیر [illegible] حرف الذال ذبل پوست سنک
پشت هندیست و کویند استخوان او بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل بزردی و رقیق
و صلب در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و [illegible] محکوک آن سقط بواسیر [illegible]

حرف الذال

حبه الخضم وقصبه ربه نفث الدم وبث ریح وضماد ان جهة اورام وسرطان وخنازیر
واسقاط بواسیر سوختهٔ ان با سعیدی کم ربع جهة شقاق کعب وشقاق کرا زولادة
بهم رسد وشقاق مقعد وخروج ان نافع ومقدار شربتی تا دو درهم ومبدلش استخوان
قنفذ وچون استخوان ان را با چوب دار ان که ادمی از ان کشته باشند وقدر اوستو زد
خاک قبر مقتول بخور کنند در دفع سحر وفتنه عجیب دانسته اند ومضر ومصلح
مثل اعتیق بنو مرات زباب مگس است وگفته اند تکون از عفونات واز کافور وزنج در روغن
زیتون مگریزند که بندند چون ناسور مگس را از کنده تن وزنخ ساخته در جا بکفد اثر
منع ان مینماید ورزد آن از مضرت عقال حیث محلل وجاذب وضماد ان محلل اورام وزخ
کوفته با حرارتها ومانع انتشار موی ودوا الثعلب وحکه وتقویه چون ان را اندراخته
بر موضع کرنده زنبور عمل کند رفع الم ان وجاذب سم است ومغفوخ سوخته ان ومجارب
جهة رفع احتباس بول سوخته چون زنخ خورانند ودر انتاب بخشند عمل برص الایو
انداخته زایل میکرده وروغن ان که مگس زاد در روغن کنجد کرده در انتاب گذاشته
صاف نموده باشند جهة رویاندن موی مجرب است زراریح حیوانیست بقدر زنبور وبهن
وبدبو با بنات تازه میباشد وبترکی آلاکلنک وبهترین ان موجود در گندم زار است
که مایل بسیاهی وسرخی وبا خطوط زرد باشد وسبز وسرخ وزرد ومنقط بسیاه وسایر
اقسام مضر مستعمل اند در اطعم گرم وخشک وبسیار تند ومقرح جلد واز سموم قتاله ومقطع
ومنفخ ومفتت حصاة ومدر وحیض ودر رفع ابرص ومحرق ان سم با استعمال است وخوردن
محرق ان با مرق گوشت گاو بدستور با روغن زیتون جهة رفع خون سگ دیوانه گزیده
وبهترین ادویه است وضماد ان جهة داء الثعلب وبرص ناخن وبا قیر وطلی جهة قلع ناخن
فاسده وروانیدن ناخن صحیح وبا سرکه جهة جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وتقویه وگزیدن عقرب
وثالیل ورفع قمل وبعقابان جدری وغش واکتحال ان جهة ناخنه وروغن ان بلون که در ان

جوشاینده

شبث اسم عربی وبفارسی رومی شوبتیان وبعضی اسم اصطلاحی مشتق از روم تو بنیاد
دانسته اند که بفارسی آن را برنج مانند اسوخته آن جهة رفع بیاض عین وسلاق وبرید والعین
جهة کلف واثار واورام مفید شب از جمله معادن ارضیه غیر کامل الصورة است که عبارات
از زاج او املاح ونوشادر وشبوب باشد وآنچه شبیه بزاج وبا ترشی اند که بخلاف زاج
که بطعم ترشی ودر اکثر افعال قریب بزاج واز ارمنیه وکرمان ویمن وسایر بلاد خیزد و
اصناف آن را هفده قسم شمرده اند وانچه موجود ومتداول است یک سفید شفاف مایل
بزردی که یمانی گویند وآن آبیست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد وقسم ثانی زاج
الذ در دوم گرم ودر سیم خشک ومجفف قوی ومانع ترقی الدم وخنها وزایل کننده گوشت زیاد
والتیام دهنده قروح ودافع حرک وزنگ معادن ودر صاف کردن ابها وشراب سریع الاثر وشرب
آن مانع قی وغثیان ومقوی قوت ماسکه وسعوط ان قاطع رعاف وحمول آن دافع سیلان
حیض ومانع حمل وبا مقطران مسقط جنین وضماد آن با روغن جهة اورام بلغمی با ادویه مناسبه
جهة استسقا طحالی وترهل وبا مواد جهة رفع بدبوی زیر بغل وعرق وبا نمک وعفص وادوا
جهة قروح ساعیه وخبیثه وبا آب زاج جهة حکه وجرب وبا عسل جهة رفع اثار وبا موم جهة داء الحیه
وبا اب جهة رفع قمل ورشک واکتحال ان با مرداسنگ وکلس بوشخم مرغ وسرکین حیوان
البسوتیه جهة رفع بیاض مجرب وبا سماق وعفص جهة دمعه وجره مزمنه عین واورام وسبل
پلکچشم مفید ونفوخ آن در دهن افعی کشنده ان ومطبوخ ان جهة رطوبات وگرانی سامعه وسنون
آن با فلفل جهة درد دندان وسعو حرکت ان ومقوی لثه وبا خاکستر کرنب جهة قلاع ودور
آن جهة ورم لثه ولهاة نافع وکذا استنجا ان در زیر جامه جواب مانع احتلام ورافع قروح وخوارد
آن مورث سعال وسل ودو مثقال آن کشنده ومصلحش روغن تازه ومیوه های سبز ومقدار
سبزش یک قیراط وبدلش نوشادر است واز خواص آنست که چون کسی را چشم بد رسد وشب ...
در آن قطعه شبه بصورت چشم طلا کرده در هر گاه آنرا در ظرف قبل عادا ... چشم بد اهل ان خانه

تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و الکلاه مسکن و ضماد شن جهة علت معروفه بشود که بنفسه مجربست **شعر** خواص موی بر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است مراد از مطلق آن موی انسان و چون بسر که تر کرده بر زخم سک دیوانه کزنده کذارند رفع سمیت آن میکند و سوخته آن بغایت مجفف و بلع و سخنی و جهة اکله و خشک کردن زخمها مجربست و جهة قلع و قروح خبیثه و با کندر و زفت جهة جراحات سر و با مرد اسنگ جهة شکستن استخوان مجربست و محکه فوق حشیم و با آب و روغن زیتون جهة سوختگی آتش و ذرور و شیحه بروز بنات مو نثر و قطور آن با سفیداب و توتیای مغسول در کحل ادویه جهة حرقه مجربست و بخور آن جهة اختناق رحم و صرع سودای و کرام برانیدن هوام و ماء الشعر که از تقطیر آن حاصل شود جهة رویانیدن موی مجربست **شعر الجبال** نباتیست بسیار و شاخهای او مانند بال اسب و بارک و سیاه و چند بی عدد و شکل وسته در کجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و برک و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهند گرم و خشک و بخور آن جهة تب ربع و تعلیق آن مانع مانده گی راه روانست **شفنین بری** مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و سلوک کردن او سیاه و ناعم و غامه و بخری الا فاخته نامعتدل خوردن او مجمع آن مستحیل بخون صالح شود و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و از باکننده قوه حافظه و محرک باه و مقوی فعل او بسیار تازه است در حیوة الحیوان مذکور که چون مخ جوف او را بر قضیب طلا نموده مباشرت کند دیگری با آن زن نتواند مقاربت کرد **شقایق** گویند چون نعمان بن منذر در حفر آن اولا زرع نمود مسمی بشقایق النعمان کشته و آن بری و بستانی نباتی آن بهیئه نبات خشخاش برک بستانی آن کوچک تر و از آن شبیه سنبل خشخاش کوچک و محمد رقوی و تریاک آن نبات فوق السکر در دوم گرم و خشک و جالی و منضج و جالی آثار و مجفف جلد و شرب کل خشک مجفف آن بقدر دو درهم با سکنجبین جهة شکستن دو واحشا و اعضاء که دفعة بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در شب

شلجم معرب از شلغم و بعربی لفت بری و بتلخی در اول گرم و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و در رفع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و ابر هضم و مسطح و زرده و شراب و ضماد در بشم ها با زیت آن که سائیده و با عسل بنوشند جهة برز و علل البول مجربست و ضماد مطبوخ آن محلل اورامست و تخم شلغم ملطف و رطوبت سینه و مقوی احشا و نفخ و مشتهی باه و ضماد مطبوخ جمیع اجزای آن جهة شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم مربی آن مهیج آن و مشتهی با آن زناقیه در جمیع افعال و مدر و تریاق و روغن تخم آن جهة ریاح و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شرب و ضماد **شمع** زرد و سرخ آن از انکبین که گرفته است و در آب برد و بخلی و در آفتاب او بخلی سفید میشود در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و نوشیدن آن سه بافد و ملین و منضج و ملین و مصلح ادویه برهما و موافق دهنها و خوردن ده حب از آن بقدر کندم ریزه کوچک فرو برند یا در روغنها حل نموده بنوشند جهة قروح باطن و حب مجرب جهة در دسته و سرفه و رفع انجاد شیر و سلول و در کلف و لهاه و تصفیه او از بیعه بل و طلای آن جهة حکه و جرب و خشونت و تنحیه او ارام و رسیده کردن و بچرکاوردن آنها و نرم کردن شیشه و صلابات و رفع اذیت زخم حربه زهردار موثر و بخور آن جهة رفع عفونت هوا و بانی و نقرس آوردن صلبان آن است و ابخره آن جهة رفع بدبوی بینی و اذیت بوی مرده و حقنه آن با روغن کل رخ جهة سحج بغایت نافع و اگر اشتهاء مستعد داشت و مصلح آن نان و شیرینی است مقدار شربتش تا سه درهم و بدلش از دانخ است و گویند چون آن را بشان مکس را بسوزانند در خانه مکس در آب در با و سایر ابها مکه از غراب شیرین الحلوه جذب میکند و موم شمع عروس را در بیخانه جهة الحجر و زخم سوزاننده باشد مخنه بعض موثر دانسته اند و از خواص آنست که چون قمر در سنبله به تثلیث عطارد و از نحوستها بری باشد یکمثقال موم شمع عروس را باسم قیر است موم پاک در یک درهم نقره مقلوب علم نموده نگاه دارند غلبه بر خصم او را روی دهد و زبان دشمنان بسته شود **شنج** در منه گویند و انسام

باز کرده آب صاف بظرفی دیگر کنند و باز آب تازه ریخته بر هم زده مکرر این عمل نمایند تا شیری
جرم آن را نماند و اینها را جدا جدا که نه ضبط نموده بقدر ده من آن آب اول روغن
زیتون را بر آن دو آتش گذاشته بتدریج اول از آبهای آخر کم کرده و دهند تا مجموع آبها
نشف شود و مثل خمیر کرده خشک نموده ایره کرده و بعضی بجای روغن زیتون روغن
دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بید انجیر امثال آن میکنند و بهترین چهارم اول آن
در آخر سیم گرم و خشک و منقطع و معفن و آکل و منضج الحابس و ملین اورام و جالی و محلل
آن مخرج جنین مرده و زنده و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد آن با مثل آن
حنا جهت درد زانو و عرق النسا و تمشی و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل
مزمن مجرب و با روغن گل سرخ جهت خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح [illegible] بعد چند
روز ازاله و بجذب نماید و شستن موی با آن جهت رفع حرکه و قمل و رشک و با لعابها جهة
حکه و جرب و ریح انثا زنان و شیاف آن مسهل و در آخر قولنج و مخرج کرم معقلا مدر بول
و شرب دو مثقال تا چهار مثقال کشنده مجرب حشا معا و احشا است صبر بکسر با عصاره
نباتی است الخ از جزیره سقوطرا یا دمن آرند مایل بسرخی و زرد رنگین و براق و خشبو و بهترین
اقسام است و قسم دیگر مایل بزردی و درخشندگی آن کمتر است و قسم سیم که بفارسی
بز گویند بدبوی و سیاه آن غالب و بد درخشندگی آن کمتر است و زبون ترین اقسام
است و در هند قسم دیگر هست مجرب میباشد که بعد از سقوطری بهتر از زرد و فارسی است
از هفت سال بلکه از چهار سال گذشته و بدبو و سیاه بد درخشندگی باشد استعمال آن
جایز نیست و باید در سائیدن آن مبالغه نمایند و در هوای بسیار گرم و در مزاج جوانان
امرود و بسیار ضعیف اللحم و مشایخ و صاحبان ضعف جگر و امعا و سده و ماساریقا و
بواسیر و علل مقعد استعمال نباید کرد و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل و مقوی مواد کر
معدا و جمع شده باشد و ضعف الاشتها در اخبه صبیان رفع شده باشد و مخرج سودا

صمغ صنوبر صندل طباشیر طرفاء طرخون

مرمر جوانیست شبیه [illegible] و بیاد کوچک و [illegible] صفرای [illegible] میکند و چون دو سه
آن را در میان نی و امثال آن گذاشته دهن انبوبه را محکم گرفته در زیر سرگین گذارند تا [illegible]
[illegible] مانع خواب کرده صمغ رطوبت منجمد شده بنا باشد که از آن تراوش کرده و خشک شده
[illegible] با آن مذکور و مراد از مطلق آن صمغ عربی که از درخت مغیلان حاصل شود و طلا
آن با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش و [illegible] بالخاصیه و [illegible] صنوبر
بفارسی درخت کاج نامند و ثمرش مثل دل [illegible] از آن جوز کبار و مغز آن [illegible]
[illegible] عبارة از آنست و از اشیاء صمغ است و قسم ماده بزرگ [illegible]
صنوبر کبار گویند [illegible] مغز آن را باصطلاح [illegible] چلغوزه و درخت آن را
درخت چلغوزه و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و [illegible] تا یکسال باقی میمانی و مسمن
طعام و مقوی اعصاب و اعضاء و منضج [illegible] جهة فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض
جگر [illegible] و استسقا و گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق آن با عسل هر روز بقدر دو سه
[illegible] جهة فالج مجرب و قدر شربتی از [illegible] تا ده درهم صندل قوة چوب آن تا سی سال باقی و آن
سفید و زرد و سرخ میباشد آن مقوی دل و معده و مفرح و رادع و قابض و بازدارنده [illegible]
و جهة خفقان حار و تبهای تند و التهاب و طلاء آن جهة رفع [illegible] و در [illegible]
و با در [illegible] و حمره و [illegible] و اورام حار مفید و [illegible] است و مصلح آن نبات [illegible]
یک مثقال و بدل سفید آن نصف آن کافور و بدل سرخ آن مثل آن [illegible] و ضماد صندل [illegible]
با روغن زیتون جهة [illegible] مفید حرف الطاء طباشیر از جوف نی کهنه و از [illegible]
[illegible] هند بهم رسد و بهترین آن سفید [illegible]
تا [illegible] درهم و بدلش بوزن آن صندل سفید طرفا بفارسی درخت گز گویند [illegible]
اثلست و ثمرش عذبه مذکور شد و برگ آن [illegible] اسم [illegible]
سفید مایل بسرخی و ثمرش مثلث [illegible] نامند [illegible] جذام مجرب یافته الخ

طین ارمنی
طین مختوم عاقرقرحا

دو جل نصف حل افشم آن در منفعات مذکور و چون بآن تنها عنبر و دو مهرانی آن را [illegible]
وکلس بیضی مکی دانسته اند و بزرلکا جهة اسهال دموی و کبدی و نزف الدم اعضا
و تبهای حاره و بزر ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهة [illegible] و با آب بارتنگ جهة نفث
الدم سینه و رحم و با آب سیب بل و طلای آن جهة قروح رطبه و قضیب و اعضای عصبانی و حکه
و جرب و جذام متقرح و آثار سیاه جلد و اورام حاره و با آب ریباس مفید و مضر بریز گرده
و مصلحش کثیرا و تخم کرفس و بزرشتن [illegible] و سنگ رفع نمیشود آن با عضای باطنی میکند
و چون محلول بلکه را مثل غبار سائیده و در نیع نمک از شستن مکرر کرده با صمغ عربی در آب
حل کنند در اعمال نقاشی و غیر آن بهتر از ورق نقره و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق
طلای محلول و با زنگار در آب عصفر فستقی میشود و چون با [illegible] و مغزه و برگ
و سفیدی تخم مرغ اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را
طلق ملی سیدا [illegible] هرگاه با آن گداخته شود طین ارمنی که از بلاد ایروان آورند مع [illegible]
و بابرفی و اندکی [illegible] در رفع طاعون و وبا و رفع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال
مثل گل مختوم جهة ضیق النفس و سل و نفث الدم مفید و مضر ریه و مصلحش [illegible] و کلاب در تشنگی
[illegible] مثقال طین مختوم و بهترین آن [illegible] میباشد و در بوی شبیه [illegible] و کوبا یجد
آلوده شده و بزبان چسبیده باشد آن در ساعت قطع خون زخم تازه کند و بزبان
جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوام و بانی و اسهال دموی و جگر [illegible]
و تبهای حاره و بارده و نزف الدم اعضای ظاهری و باطنی و با شراب و آب کرم و بثور [illegible]
سموم و طلای آن جهة تسکین التهاب و تحلیل [illegible] و التیام [illegible] تازه و کهنه و قروح
خبیثه و اتم سنگ دیوانه کرنده و شنگ اعضا و [illegible] و مضر ریه و مصلحش
عسل و مضر [illegible] کثیرا و بزرشتن [illegible] و [illegible] اعشاب و در [illegible]
[illegible] بیاض است عرق العین عاقرقرحا نباتست در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه
[illegible] در ساعت قبول [illegible] انتظار است

عرق الحجر عروق عنبر اللنبوره عسیله عصی الراعی عصاره علیق علق البحر
علق زرد علک البطم علک الانباط
علک
۱۵۹

عرق الحجر باصطلاح اکبر آبادی [illegible] است عروس بلغة اکبر آبادی کرب است
عسل البرارند سبزه نباتست عسیله شاخهای تازه روئیده اشجار است که هنوز سخت
نشده باشند عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد کبیر و صغیر [illegible] است و کبیر را بفارسی
برنج مرز نامند تخم و ساق آن سرخ و برگش مایل به بنفشی و در ساقها میباشد و بعض
آن را در تنکابن خاکتره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و گلش سفید و کوتاهتر
برگهای آن باشد و تخم هر دو قسم آن در زیر برگها [illegible] در افعال کبیر آن از صغیر
قویتر و رادع و مدر بول و سرد و مسکن حرارة باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نزف نفث الدم
و آن قاطع حیض و جهة قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و صفراوی و تبها
دوری و ضماد آن جهة باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و برای جراحات تازه [illegible]
آن قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجره و قدر شربتش از [illegible] تا هفت مثقال عصاره
آب افشرده نباتست اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است
علیق نباتست خاردار و برگ و شکل شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت
سیاه و [illegible] نامند برگ [illegible] و سرد و خشک و در آن غالب [illegible] و جذام
و جمیع منافع آن را مجرب یافته اند و جهت جراحات آن درد رحم و حابس نزف الدم و سیلان
رحم و مجفف و سرد و مقوی اعضا و عصاره [illegible] آن و ساق آن تازه با اندکی [illegible] جهة
امراض حاره و باد و چشم خصوصاً قرحه معده و ورم و ناخنه نافع و [illegible] و [illegible]
التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و [illegible] و جهة دوا ابرص مفید
و خاییدن برگ آن جهة قروح لثه و [illegible] و بد بوی دهان و ضماد برگ آن مانع [illegible]
اکله و غله و رفع زخمها سر و [illegible] و دوا ابرص و غیر آن قابض تر از سایر اجزا و مقوی
امعا و بیخ آن جهة ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و بیخ و برگ و ثمرش سیاه کننده موی و
کرده و مصلحش [illegible] و قدر شربتش از عصاره و شکوفه آن تا سه مثقال است کوهی آن بسیار
کم خار و شاخهای آن سفید و ثمرش مایل بزردی [illegible] در افعال [illegible] و شکوفه آن [illegible] است

علقم علم عناب عود عود الطاس عین الدیک
غالوس غراب غری ۱۶۰

علق اسم جنس نباتات نخاست وکویند برادر قثا الحمار است علم بلغة اکسیر تلک زرنج عناب بهترین آن
رسیده بالیده سرخی است وخشکانیده بهتر از تازه آن و خوردن آن دو سال ملین احشا و مسهل اخلاط
رقیقه و منضج غلیظ و از برای خشونت سینه و حلق و آواز و حصاة کننده و خون را صالح
و تسکین التهاب و تشنگی احداث کند و جهت سرفه و ابو و درد کرده و مثانه و سینه و امراض مقعد
و شانه و مزاج و بر زلف طبیخ برک آن هر دو زمن طلا با مقدری شکر و عرض نخ و در رفع حارش
بدرقا و بحر بت ورزد و خشکان در رفع الکلب و رفع حبس بحر مخصوصا چون بعد از طلا
کرد ان عسل دو دو دهان بعد و شرب و شیاف جنو بکار را نفع کند ... آن را که جهت نوا
و قدر شربتی تا پنجاه درهم و بدلش سپستان عود کویند بعد از قطع ا دخته مخصوص ...
در رفع ... کند تا ضعف معده کور و ضعف کرده و جو ... بوجب کاحتیاج بدفع بدار ... اند
و انسم و دهر یک باسم بلد آن موسوم و بهترین آن سیاه و صلب بر آن خوشبوی است که در ...
آب نشیند و آن هندی و قاری و بهترین آن آب ابست فا سد و فاطع اشم بلغم و دو مقوی
معده سید بلغ مفرح و لطیف و مفتح سده احشا بایع و مقوی دماغ و جگر و حواس و جا ...
در رفع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد
و هاضم و حافظ بخو اصل جنین جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استفراغ
و غشیان و بریز و مقوی با و نافع و بخور آن محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و ...
آن دو حملان و بدل آن عجب و مضر ... و مصلحش سکنجبین و کافور و شربتی تا یک مثقال
عود العطاس نزد بعضی کندش است و نزد بعضی عجب بقدر انگشت و سر آن سبز ...
بکدیکر ... و شبیه بکیاه ... بر شاخ و بر کف ... بیرون ... که کوجک و شبیه ...
و تندبوی و عطسه آرنده و میطارا ان ... آب ... سیاه ... تازه آن در آخر دوم گرم
و خشک و معطس قوی و جالی و محلل و ضماد آن ... و لطیف ... و ... تمرده ...
عین الدیک دانه ایست ... و شبیه ... بهی ... آن ...
... ان ... ایستاد ... آن ... ابتدا

غزال عنصار جنبی فاراینا فاختر فتایل الرهبان فتیله قاقله ۱۶۴

غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه آن را نامند ... ماه طلی و از ششماه
تا سه سال خشف و تا شش سال ظبی کویند و کوشت از سایر لحوم سبید اقرب بمزاج انسان
و طلا ی خون آن موجب دراز شدن مو و نشستی برروی بوشه آن موجب کرمختی ...
عنصار جنی کاسم جنبه است نوآن آن جالی و مفرا است و قاطع خون لثه و رخنهای تازه
و بغایت مجفف است حرف الفاوفار اینا ... باشد کم از زرنیخ ... و قسم
در آن شبیه نبات رز ... بکعبد و بقدر برنج و سبل انگشت و چون بکشتند خطی
صلیبی از جوف آن ظاهر کردد لهذا آن را عود الصلیب نامند و قوتش تا هفت سال باقی
در آخر دوم گرم و خشک و شرح عوده اند که چون آفتاب در برج آن باشد ... انعمل است
العضو قطع کنند اثار ... مونزلت و الانحدرات ... و الحیه باخطوط
صلیبی باشد و خواص ... از ... انسته اند و آن محلل ریاح غلیظ و مدر حیض و ملطف
و مفتح و مجفف و با قوه قابضه و مقوی جگر و کرده و جهت صرع بغایت نافع نعلیق آن و ...
آن در استرخا جلسن اسهال و شرب آن با شراب ... معده و بخور آن جهت اکثر امراض دماغی
مفید و ضماد آن جهت صرع و ضربه و سقطه و ... و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش ...
کثیرا و شربتی یک مثقال و بدلش در صرع ... است ... سایر امراض ... مدوج ...
انجن اخلاط ... حبس ... الدم و جهت فالج ... و صرع و جنون و وسواس
و نیاز ... معده ... با شراب ... الدم ... سوزش معده و سنگ مثانه اطفال ...
الحیه کابوس و صرع و بخور آن جهت صرع و جنون و نعلیق آن جهت ... الصفا ...
و اشتی صلیبی با شرط ... باشند و حایض ... آن نکرده و مشروط ...
مذکوره ضلع کرده باشند جهت ... و رفع ... در نظر ... انسته اند و
کویند در خانه که آن باشد جن و جادو ... داخل ... و چون ... تبه ... ه ...
باشد در زبر ... ضم کداز ... موجب لطف ... میان ایشان شود ... فاره ... و ضماد

وهاضم ومفرح ومقوی دل ومعده ونفخ سدد وبا قوة قابضه وملطف وجالی وخوشبو کننده

عرقا و الجید جهت ریاح معده و احشا وغثیان وقی و درد جگر و سرده ان خصوصا با علاج آن

جهت صرع و خشک کرده و اخلاط اغذ و نفوخ آن لعطسه آورنده و جهت صداع و صرع و جنون مفید

و گویند مضر به است و مصلحش شکر و مقدار شربتش تا یک مثقال و بدلش یک وزن و نیم آن فاقله صغار

یا کبابه و قسم صغار آن در افعال گرم در دوم و خشک در سوم و مقوی هاضمه و قوی از

کبابه و مسکن قی و مجفف رطوبت و در سایر افعال مانند کبابه و قوة قابضه آن کمتر و مضر

امعا و مصلحش کثیرا و مقدار شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه و نصف آن جبیبات

است قرنفلیه گیاهیست برگش شبیه برگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش

بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در درون شبیه بقرنفل

و تخمش مانند خرنوف سیاه و در بو شبیه بدارچینی و در مواضع نمناک و سایهها و اکثر در نخ

بروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مفتح و در افعال صرع و بوئیدن آن جهت زکام و آب

و طبخ آن جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و حبلوس در طبخ آن جهت احتباس حیض

و ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ربح و رطوبت چشم و ابتدای نزول آب و ورم بثانی و رفع الکهاد

و شرب آن مفید و بخور دادن طبخ آن جهت احتباس حیض و اخراج جنین و با نزل جهت گزیدن

هوام و ضماد و مطبوخ آن در آب جهت گوفتگی اعضا مفید و روغنی که از آن اخذ نمایند با نشند

جهت لرزه که از زکام و مضر بمحرورین و مصلحش بنفشه و مقدار شربتش یکدرهم قرع کدو و اسم

سیاسند کدو اکثر ... و دیگر او در جوف آن در دوم سرد و تر و ملین و نفخ و مدر بول

و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ آن و آنچه بجز گرفته کنف در آتش آیند و

با شورکه آنچه آشنه باشند و با عسل و اندکی نطرون مسهل اعتدال صفرا و با ملوس و خیار

و ترنجبین و غیره بنقشه جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرا

سوخته و صداع و جاع و وسواسی و جنون و درد و درد ورمی که از بخارات حاره باشد

کلد و در اوسم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول و البول الدم و قرحه مثانه و خشونت سینه

و نفث الدم و به و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید قرطم تخم قابنیه و شکل

و شرب آن مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و در افعال سرفه و جهت فالج و لقوه و وسواسی

و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقا لحمی و زق نافع و چون بجد ادهم آن را داخل

و طلی بر شیرازه حل کرده صاف آن را بنوشند دافع ریاح نزلات و امراض بارده و مقوی

باه و منقی سینه و صوت و شرب یک مثقال از برگ و ثمر آن با مثقال عسل جهت گزیدن عقرب نافع

و گویند ما دامی که عقرب گزیده آن را دوردست نگاه دارد الم عقرب نکند و چون

بنه کنند اذراک ننماید قراطاغون نباتیست برگش شبیه برگ گندم و تخمش شبیه

بجاروس و نباتیست تند و گویند چون مرد و زن حیل روز قدری از آن ناشتا تناول

نموده بعد از آن مباشرت و اتمام شود به عمل حامله گردد قرطاس خیسانیده آن

در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته آن جهت آکله و جراحات عظیمه و نعوت

لثه و سعفه و زخم که در با از مو زه و کفش بهم رسد و نفوخ آن جهت رعاف و حقنه

آن جهت قرحه امعا و بخور آن جهت بیاض چشم و دمعه و قرحه آن و مقدار شربتش یک مثقال بدلش

برد سوخته و کاغذ کبود سوخته و در اکثر امور قایم مقام آنست قصب نی است و اسم

سیاسند و اسم نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن کرم و بخشی نی نیلی یا انکه حادق و حکما

کوبیده آن جهت جذب پیکان و خار از بدن و با برگ سکنی و در کم و ضماد برگ تازه آن جهت اورام

حاره و با درنج و بزرسا ائیده آن با عسل جهت سرفه و سوخته آن بقدر دانگی نفخ سده ذهنی

و مفرح تشنگی و مصلح آن کثیرا و قندات و ضماد سوخته آن جهت جرب و حکه و زخمهای جرک دار

و سنون آن جهت جلای دندان و بسیار نافع و خون لثه مفید و طلای طبخ سوخته آن با بوت

آن صلاحیت و با بیدن موی و مقوی آن و طلای بشره نافع و ... رطوبتی که در برگ نی

جمع شود جهت بیاض عین از مجربات است قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و ... و غلیظ

سیر نظرا آن و بزرگتر از صنف سفید سیم را شخصا بپا در را ز و بیضاوی برکش شبیه برک
به و بر شاخها شبیه بهار مدور و کلش زرد طلای و صنف چهارم برک شبیه برک الجوز و از آن
کوچکتر و بیضا ملاصق بر زمین و صنف پنجم برک شبیه بکلیجز بزرگتر و غلیظتر و با رطوبت
چسبیده و شدید بوی و کلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر زرعی و ایبا آن کننده
ماهیت جمیع اقسام آن خشک و محلل و جالی و مدر و با قوة قابضه و دیبقهای آن
در افعال قایم مقام ماهی زهره و پنج صنف سفید و سیاه آن جهة [illegible] و یکمثقال
آن با شراب جهة اسهال و [illegible] آن جهة شقاق عضل و مرفق نافع و ضماد برک قسم [illegible] جهة
[illegible] ضماد برک مطبوخ صنف سیم جهة اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهة
[illegible] کوفتی و جراحات و گزیدن عقرب و مضر گرده و مصلحش کثیرا و مقدار شربتش تا دو درهم [illegible]
[illegible] تاکو باشند والله اعلم قل و آن ازشان تازه که جمع کرده سبعه اتند بهم رسد
[illegible] و از نبات و مث و درم [illegible] حاصل شود و بهترین آن صاف براق و سیاه است و آن جزو
اعظم صابون و چهارم گرم و خشک و جالی و شرب کفراط که هفت بار در آب حل نموده
[illegible] صاف کرده و منعقد نموده باشند هاضم بلغم و بغایت منقی و قاطع بلغم از معده و [illegible]
[illegible]

قنفذ [illegible] و بغاو سیخها و پشت نامند کوشت آن اسلع العذا و محلل ریاح و [illegible]
آن دافع جذام و باعث وقوف آن جهة استسقا و سپرز دو د کرده و نقرس و مفاصل [illegible]
عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه مرطوبین و کرا ز و لرزیدن [illegible] ضماد کوشت آن
جهة خنازیر و [illegible] آن جهة کلف و [illegible] و پوست سوخته آن با [illegible] جهة داء الثعلب
و جگر خشک کرده آن جهة استسقا و [illegible] زهره آن جهة رفع انتشار [illegible] و جذام [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] مرده مجربست و اکتحال آن رافع بیاض است [illegible]
[illegible] از سایر [illegible] و دخول آن جهة نقرس [illegible] و ضماد کوشت و طلای
خون آن [illegible] و جالی و رفع کلف و [illegible] آن مدر حیض [illegible] سوخته آن جهة [illegible]
و [illegible] سفید [illegible] مزاج آن مختلف ذکر کرده اند [illegible] ظاهر کرده [illegible]
[illegible] معتدل و [illegible] غالب [illegible] گرم و خشک [illegible] مجفف رطوبات و مدر بول و با قوة [illegible]
و مولف تذکره آن را [illegible] جهة [illegible] و تسکین غلیان خون و رفع اعیا [illegible]
و [illegible] و نفوث معده و [illegible] و بخارات [illegible] ریاح و اکثار آن مورث
[illegible] و مضعف باه [illegible] و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام [illegible]
[illegible]

کلشم [illegible] مشهور است و بوی او [illegible] شبیه ببوی [illegible] است
اسم فارسی ساقش باریک شبیه [illegible] و برکش مانند برک اکلیل الملک [illegible]
نرم و خوشبو و برک اعالی ساق باریک [illegible] تر [illegible] و تخمش سیاه و از
[illegible] شبیه [illegible] و خوشبو و مستعمل [illegible]
تخم آنست و قوتش تا سه سال باقی در سیم گرم و خشک [illegible] و محلل ریاح [illegible]
[illegible] و مقوی معده و دردهای بارده [illegible] و اهل روم [illegible]
[illegible] و اجابت حیض و [illegible]
[illegible] معده و مثانه و [illegible] و تحریک اشتها و اعانت [illegible] و طلای آن
[illegible] و سایر امراض بارده نافع و مضر [illegible] آن کثیرا و مصلحش [illegible]
آن [illegible] و مقدار شربتش [illegible] کتابه [illegible]
[illegible] و خوشبو مایل بسیاهی و مغز آن سفید [illegible] آن مانند [illegible]
[illegible] و قوتش تا [illegible] سال و بغایت ملطف و [illegible]
[illegible] سنگ مثانه و جهة امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و [illegible]
[illegible]

کبیکج [illegible] و بلوکی ماشوا [illegible] نامند و آن چهار قسم است و نبات [illegible]
کل مایل بسفیدی [illegible] و رطوبت [illegible] و کلش زرد و ساقش متوسط در [illegible]
[illegible] و بر شعبه مانند [illegible] سیاه و [illegible] و قسم دیگر [illegible] اول
و کلش [illegible] و بسیار [illegible] قسم سیم [illegible] و کوچکتر و کلش زرد طلائی [illegible]
و قسم چهارم کلش سفید و اقسام آن در [illegible] گرم و خشک و با حدة و حرق جلد [illegible]
تازه آن در اندک زمانی موجب جراحت و [illegible] اعضا و با روغنها جهة [illegible] و [illegible]
جلد و برص [illegible] و اقسام [illegible] و داء الثعلب و [illegible] آن جهة [illegible] خشک آن در
[illegible] و [illegible] و طلای آن از خارج جهة درد دندان و از داخل جهة [illegible]
آن و [illegible] آن جهة اخراج [illegible] و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال آن کشنده و چون با [illegible]
آن [illegible] کتان نباتیست [illegible] ساق
و برکش باریک و کلش [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن را مانند [illegible]
[illegible] سرد و خشک و لباس آن دافع [illegible] و باعث [illegible]
و [illegible] و [illegible] آن جهة [illegible] و اصلاح [illegible] و سوخته آن [illegible]
[illegible]

بلاد افرنجیه و نافع لیل و مفرح اعضا است و قسم از آن که در کوهها یافت میشود بر کشی بسیار
میباشد و با حدة بسیار ملطف و جهت درد معده و اسهال خونی کردن دهان قوی الاثر است
کعب الجن آن ا صل بیاض است و بفارسی غایب نامند و بهترین آن کعب کاو و سوخته آن
جهت برص و تقویت باه و با عسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع و مقدار شربتش نا سه کاو و
الاثر مقوی دندان و ضماد آن در رفع برص و اکحال او مقوی باصره کلب و چون بنه آن را
با آب و بخور شبو بخشند تناول نمایند جهت جذام مجرب و بجهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است
کماشیر صمغ کرمی است شبیه بجاوشیر کاهی و کویند اسم هندی جاوشیر است مدر بول و حیض
و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرد آبی و دافع استسقای زقی و لحمی مقدار شربتش از نیم
دانک تا نیم درهم کمثری بفارسی امرود و سبلاقی و بری میباشند و بستانی از آن شیرین و ترش
و اقسام است و بهترین اقسام امرود بلاد آذربایجان و امرود شیرین معتدل و مایل بحرارة
و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و دافع تشنگی و خفقان و نزلات
و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوة قابضه بعد از ملین و معد اخون و مرطب دماغ و جهت
رفع سحبت فطر معتدد و مولد نفخ و قولنج و مضار آن بجنبل مربی و ان زیاده بهترین اقسام امرود
ترش لطیف و ابدار و رسیده است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر
و معده و مشهی و مسکن حرارة خون و غلیان صفرا و دافع تشنگی و بعد از طعام مسهل بعضی
و جبل از آن قابض و مولد خلط صالح و سدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات
کمون ذره نامند ... کندر است و نارسیده و رسته آن غلیظ و مورث قولنج و دو مثقال تخم امرود کشنده کرم
معده و امثال اندرونی و شکوفه آن مقوی دل و مفرح و قاطع الدم و اسهال و ضماد آن جهت ورم
حار چشم نافع و برک آن جهت اسهال البلغم جراحات و جوب و برک سوخته آن نایب مناب توتیا
و صمغ آن محلل و منضج قوی است کافیطوس معرب از ماما ینطی یونانی است که بمعنی صنوبر
الارضی نبات است دو نوع شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش لیمنی بغی

و نبت آن مانند نبات است در اول سیم کرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و جاذب حیض و عرق و
جالب طمع و حیض و یرقان سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک ارواح و ملطف اخلاط
غلیظه و جهت عرق النسا و نقرس و مفاصل ربحی و رفع خوانق کمل و امثال آن و مفرح است و طوبه رادام
ربحی بر تر بود و ادرار آن جهت اسهال رطوبات نافع و سر که پرورده آن که بعد از آن تا بر شش کرده باشند
مقوی الفضی و دفع رطوبات معده قوی الاثر و حقنه بطبیخ آن محلل نفخ و در زحیر آن با روغن
زیتون قاطع حیض و منضج طبیخ آن مسکن درد دندان و ترک آن ضمادها با سعتر و نطول آن
جهت ترضیض و جرب و با سفیداب تخم رنج جهت رمد حار و طلای آن جالی بثره و آب افشرده آن
جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخنه و سعوط آن با سرکه جهت رعاف و ضماد آن با روغن زیتون تا
ورم بیرون و با آرد با قلا جهت سایر اورام نافع و مضر به و مصلحش کتیرا و مقدار شربتش دو درهم
و بدلش کرمانی و سایر اقسام آن و بدلش کمون شامی کرویا و تخم کندنا است و مداوم استعمال آن
و تحف آن مورث لاغری و زردی رخسار و چون ابخره ابزه را با برکالنا مولد دردهای
ولاده بمالند یا الخاصیه در مدة العمر شیخ تکون قمل میکند و از حجاب دا ..
نفلی را کی بفارسی زیره بزکوی میند ملین الطبع است و نوع بری که شبیه به شنو نیز است جهت بر ... ...
هوام و معظم البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد آن ببعدیل حضور تا جلوان با آب
کرفس سیلات بنوشند و با سرکه جهت فواق و کرم معده و ضماد آن با روغن زیتون و عسل
رافع زنگ خون مرده تحت جلدات و جهت ورم حار انثیان مفید کندش بیخ نباتی است
شبیه بکنکر کشی مایل بسرخی و سفیدی و در شم لباس بشستن را آن انسب و بعد بیخ آن
مایل بسیاهی و در وی مایل بزردی و تند بوی و در سرطان بر سد و در وقتی نایب سال
باقی در الخوابیم کرم و خشک و با بستن و محرک بلغم و مخرج مرة السوداء و بلغم غلیظ و محلل ریاح
و مشفی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و نافع زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و نباشد
عطسه آورنده و انشامیدن و طلا کردن آن جهت استسقاء و یرقان و عرق النسا و مفاصل

بفارسی فرشنک و بترکی اغوز نامند و آن شیر غلیظ است که بعد از ولادة سه چهار روز
دوشیده شود و کیفیت تا ده رطل شیر را غلیظ میکند و مستعمل بدون نجک با تخم و امثال آن
مولد و نفاخ و مورث قولنج و نوله الحصاة و دیر هضم و مصلحش شیر نیمال حار
اول بود شیخ نباتات و شبها بارکیا است لحنیس نوعی از خرب است
آن ضرب بدنری و گلش بنفش و بری و جبلی میباشند و دانه آن سیاه و تلخ و بعد ربع درهمی
و نزد بعضی سراج القطرب است در سیم کرم و در آن خش آن مسهل قوی و دافع سم عقرب
شبه البوغنج سده و دافع یرقان و مقدار شربت از نبات آن یک مثقال و چون کل اثر او روی
عقرب انداز کشنده است لسان الحمل بفارسی بارتنگ و بترکی باغ یرانی نامند بکوزی
از جنس بزماخورات و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن را برک کوچک و بارک و ملاست بیشتر
و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و در زر دو تخمش سیاه و کوچک و شاخ
قسم کبیر آن بلند شود پراکنده و مایل بسرخی و برگ بدار دیر شود و تخمش ریزه تر از تخم صبغ و گلش
شباتعد آن و بیخ هر دو سست و با ریشه و نهایت سطری آن باندازه انگشت و مانع کبیر صغیر زیاده
و از مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ آن الطف و جالی و دافع و قابض
و مقوی جگر و مفرح و حابس نزف الدم و جمیع اعضا و بحنه برگ و بیخ آن با نمک و سرکه و حدس دافع
اسهال و خون و عصاره آن مسکن تشنگی جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سدد
و جگر و ضعف آن و سدد و قروح و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه و قی الدم
و سده کرده و حرقة البول و حیض و خون بواسیر ضماد و زور آن جهت البثم و زخمها و ورم آن در
سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و اکله و نار فارسی و ضماد او با آن جهت درد
گوش حار و امراض چشم احول آن جهت ورد هم و اختلاف آن و نواسیر و ضماد برگ آن منفجر که
زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک رافع سحب رخم سگ دیوانه
گزنده و با سفیداب جهت باد و مرخ و مضمضه آن جهت امراض دهان نافع و گویند مضر ریه و مصلحش

با یکدرهم طین ارمنی و دو درهم شکر در دفع خفقان است و عرق کاوزبان جهت امراض دی ۱۱۴۰
مفید و در سایر امراض الصغر از آن و مقدار شربتش سی مثقال و برگ سوخته آن جهت قلاع اطفال
و سستی بن دندان و حرارة دهان مفید لک بفارسی صمغ نباتی است و فوتش تا ده
سال و مستعمل در طب مغسول است و آن مقوی جگر و احشا و مفتح سدد و بر ز جگر و جالی
اثار و محلل او رام و منقی اخلاط با ده الخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقای لحمی
و زقی و فالج و یرقان و سرفه و ربو و ضعف کرده و مثانه و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و مقدار شربتش تا یکمثقال دا از خواص آنست که چون هر روز یکدرم آن با سرکه تا سی
و چهل روز بنوشند بغایت لاغر کننده و جزء اینها مزاج آن نمی رسد و اگر سه چهار مثقال
آن را در سه چهار روز با سرکه بنوشند بدستور بعینه اثر دارد و رنگ آن مخصوص ابریشم عزیز
و پشم استخلاف نیه و غیر آن کو رنگ میکند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ آن
با طرطیر که صاف نموده باشند یک آتش نرم بجوشانند و طرطیر باید نیم جزو اندازه کسر جزو
وال آبدون طرطیر تا نیر ندارد و چون انشان ببرد امکیان او زرد در آب بجنبانند تا رنگ را
اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا در صاف سبد اسفود آب اشان رنگ درخشنده
کردد و بی لطیف صاف آن را با تمیع و بدجمع نمایند در روشنی و امثال آن بهتر از
است و نقل آن را از کران در استحکام جزء استعمال نمایند و معروف بزه و از کرمان
و در غایب قبض و شربت آن در قطع حیض از بجربات است لوز الحلو بادام نامند در
اول کرم و تر و نفخ و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و
سینه و کرده و معین باه و مسکن حرقة منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ حواس
و دماغ و مغز آن با شکر جهت سرفه خبیثه و جهت خشونت سینه و حنجره و نفث الدم و قروح
الدم و ربو و حرقه مثانه و امعاو زحیر و رطوبت معده و با ضعفا آن زفت و مثل آن شکر در با
از فنج بجربات شریفه است و بود داده آن معقول معده و بلغمی و منکح و فاسد آن مورث جگر

بنود و البرية و فوبا و خرازو قلعه و رخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت دردسر نافع و طلای
برگ مطبوخ آن با سرکه جهت خراز سعید بل و ارسطو کوید در آن دو ام کرم با بل برطوبت و مجفف
و مسهل اخلاط غلیظ و سوداویه و معده و نواحی آن وبا و او به مناسب جهت درد گرده
و عسر البول و ورام برزه و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام و انقلاب
و طلای آن جهت رفع آثار در خسار و کلف و جلبی کرده و شقاق و جرب و حکه و قوبا و ظلور
آن جهت درد کوش و دوی و طلیکن و کفتکی کرم کوش نافع و حمول آن مخرج جنین و مشیمه
و قدر شربتی المجبار مثقال است و صمغ درخت بادام برگی و بلخ نایب مناب صمغ عبدات
لؤلؤ بفارسی مروارید و بزرگ معتدا رآن سفید براق است و الجبه درصدف مصر یکا باشد
تا وجود بزرگی در زنیم مانند و کویند نا سره آن ممکن است و از خواص است که چون در صدف
بنهات عود سد باز بتدریج تحلیل برد و مانند عرنبات و بهترین آن عمانی سفید مدور
و بزرگ است و زبون بزین آن قلزمی و الجبه دو بزه و مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد و حف
مدور و سوراخ در آن مستعمل اطبا نیست و روغن و عرق و بوئیهای کرمه مضر آن و جرم
آن در آب برنج و مالیدن سنباده رافع چرک آن و دافع زردی آن و از امراد است
در اخر دوم سرد و خشک و تبریح مقوی از طلا و عو آمی در اجزای بدن ملطف و مقوی اعضا
و رافع انواع خفقان و ضعف و ترنج سوداوی و جهت اسهال مراری و دموی و ضعف جگر
و امراض دل و بد بوی دهان و حصاة و حرقة البول و برقان و وسواس و جنون
و اکحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل کمنه و سنون آن جهت پاک کردن
دندان و تقویت لثه و طلای محلول آن مقوی ارسطو رافع برص است و مرخ محلول
آن جهت جزام و جمیع آثار و زجاج آن در منع حل مجرب و نگاه داشتن آن مقوی دل و
در دهان داشتن آن جهت ازالة الغم و ضعف دل موثر و کویند مضر مثانه و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتی تا مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل آن در طریق نهم از دستورات

هضم و طبخ غذا و تبرید او ترویح حیوانی در حالی مقبول هوا و مدرّ فضلات
رقیقه بدنیت بعنوان امر اعفت و مضر اعضای ضعیفه بارده و امراض آن
و قروح و جراحات و دبیلات و فالج و اکثار آن و عدم مراعات وقت مورث سست اعضا
و عصب و ضعف احشا و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادة ذهن و
ترلات و تهیج و ثقل حواس و کرانی بدن و سبات و امراض بارده رطبه است و
که قبل از اخذ غذا از معده تنها نوشند مگر صاحبان معده حار و جگر حار و بعد از میوه
تازه مورث تکون مواد حکه و امثال آن است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رعشه
و خدر و ضعف معده و عطش و بدشو زمانش خوردن آن مورث امراض عصبی مگر در
هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره
متضرر نگردد و مصابرة بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراق و آب
بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان نسره و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا
و آب معتدل و درکری مسکن خارش بدن و قلیل آن غاسل معده است و چون ناشتا
بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل برزو ضعف
بخارات بدماغ و جهت ورم حلق و تنقیه معده و بحرک مسهل و ازالة بلغم و ز مقنبل آن
مشتمل سوداوی و بلغم شور اعانت دوائی مقی موثر است و آب برف و یخ موافق معده
و جگر و مزاج حار و تبهای حاره و مضر عصب و اعضا ضعیف است و مصلح آنها بعد خوردن
و جوشانیدن آن با مصطکی آن سرکه و بدستور مخلوط نمودن با آن کلاب کرده و نوشیدن
و در حا صورت جمیع آبهای شور و تلخ و بلغمیت ربیع زبن میشود و مجرب است و چون شب بماند و بهر
زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آنست ماء البحر تند و ملین طبع و مسهل بلغم و مره
و جاذب و محلل و طلوع کرم آن جهت درد عصب و حکه و شقاق و جرب و قوبا و جلوس
در آن جهت کزیدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلح آن شربکوشت جای

و بزر و حبوب و بیخ آن با برگ و بیخ آن در سیم گرم و خشک و برگ تا آید در اخر دوم و قوتش
تا دو سال و بلغ عنود و آن تا آن مسهل و شربت آن که کوبیده باشد در اسهال قولنج و یخ
بلغم غلیظ و دفع بلغم خام و مواد سوداوی و مضر به معده و مصلحش انیسون و مغز سفل
و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش آن از سم عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و بزر
ابر و بعضی فعل آنست و بالفعل بجای ماهی زهره آن حب السلاطین مستعمل است و آن معقود
الوجود ماهی زهرج و بعید سم السمک نامند و قسمی از قلومس است و ترکی سو قو بروفی
کوینده کیاهیست شبیه داروی برگ معروف برزمینی و ساقش زیاده بر دو ذرع و گلش زرد و در
اطراف ساق از جوانب آن رسته نیات سر و بوست ساق آن مایل برزردی و بابرگ کمی
و آن مستعمل چون آن را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس میگردد و بر روی آب آمده
بر و در دوم گرم و خشک و مسهل اخلاط بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و مفاصل و مانند
آن نافع و ضماد آن محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت از جرم آن با شکر
تا مثقال و در مطبوخ تا سه کم و مضر امعا و مصلحش کثیرا و نشاسته و انیسون است ماشی
از حبوب معروف و قوتش تا سه سال باقی لطیفتر از عدس و از ماش جو تا کم نفاخ تر و مولد
خلط صالح و مسکن التهاب صفرا و حرارت و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین
اغذیه صاحبان تبهای حاره و جهت سرفه و ورم لهاة و درد سر و ضعف باصره و حکه و ضماد آن با
آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت
جرب متقرح و مانع عرق و موثر و قاطع باه و مضر ممدد آن و دیر هضم و مصلح آن در دوم سرد
بجهت ادام و آب فرطم و بدلش باقلا و از خواص آنست که با وجود دیر رده حرکت سوداء جذام جگر
مارکیوا اسم فارسی است نبات آن شبیه بدرخت و در کنار آبها و زمین سخت میروید
و شاخهای آن بسیار و تا بقدر یک ذرع و دو برگش و برگش کوچک از برگ زیتون و درختش
و گلش زرد و شبیه بگل بنفشه و ثمرش دو صیان برگها و مانند فندق و مایل بسیاهی و از ثمر

بقیه
و اهن تعفنه جهت اسهال دموی و صفراوی خصوصا با مطر ابشت و قوابض و مطبوخ
آن با برنج و آرد جو بود و بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهت تشنگی و
درد رفت با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و دروقت آن را زیاده از
ده آن جایز نداشته اند و چون آن را کوبیده با دوغ تشنه بیه نام مرتبه کرده
و خشک نموده باشند شربت اندکی از آن رفع تشنگی خواهش آب نا چیز و تسکینه او از
مناسبت است و دوغ در تبهای خلطی متعفن میکرد و اصلاح آن قی و شربت سکنجبین
سفرجلی است و چون نادر معده بارد و تر شد شود مورث دوار و غثیان کردد و اصلاح
آن با فلافل و جوارشنات مداد طلاء المطلا آن جهت زنجلی موی و التیام زخمها و با سرکه
جهت خنک آتشی مفید و بعد از مطلیه دفع بباید کردن و خوشی نه رفع کرد او دو
مداد با آب سرد از زهر سم عقرب است مرّ آب ذرخت مغیل شبیه بدرخت مغیلان و خار
دارد و از زخم کردن درخت و گرفتن آب سایل آن حاصل میشود و دو اول تر شح سفیدات
و بعد از خشک رنگین میشود و بسیار تلخ است و بهترین آن ترشح و تند بوی و بسکه آن
ورود شکنی صافیست که بعد از شکستن درآن سفیدی شبیه بناخن حیوه باشد
و این قسم را مر صافی نامند و شرب آنکه جایز نیست و قوتش تا سه سال باقی مفتح و محلل
ریاح و با قوه قابضه و مجفف بلغم و شربت آن مسهل ماء استسقا و با زیت مدر حیض و از
بخارات و جهت سرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمنه و قرحه امعا
و درد گرده و مثانه و نفع معده و مغص ریحی و بلغمی و خناق و مفاصل و طلای آن با شیر
عانی جهت بد بوی زیر بغل و کنج ران و زخم و ضماد آن با روغن زیت و کمای بر ابهام پای
راست کویند بجهت ... اکحال آن جهت ... و با عسل جهت سلاق و بثرها ...

زبلی وساقش باریک و برگ ریزه کرده و بقدر رزی و بار وطرش چیده و مراطرافی آن
کلی مایلی سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش باریک و سیاه و شبیه بتخم ریحان اسود و مسیار خوشبو
ومنبتش اماکن رطبه و در جبوز امر سید و تخمش مانند تخم کل سرخ در اول دوم کرم و خشک
وضماد آن جهة اورام بارده احشا و بلغم و مسوول آن جهة درد ازکردن مولی موثر و طلای
آن با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل است تا کسیا و مضر سپرز و مصلحش باد
آورد مشک اسم میاشد بهترین ان بتی و قوتش تا سه سال باقی میون جدری در کف دست بمالند
اکر حل شود خالص و اکر فتیله کرد مغشوش مفرح سده و محلل احتلاط بارده و مقوی اعضا
رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهره و باطنه و حواس و مفرح و مقوی باه و جاذب طمع
و مسکر و جهة ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سموم ماده نم از خشب
و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادة و نسیان و ریاح امعا و بکون
و ضماد و بوئیدن آن جهة منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهة تحریک باه
و اکتحال آن جهة ظلمت بصر و بیاض و دمعه و نفخه نافع و مضر محرورین و مصلحش کلاب و مقدار
شربتش تا نیم درهم مشجله بزر بعضی بوزیدان و بزر جمیع سوریجان است و بعضی گمان که فرع
لعبه بربری و ریشهای انست با بجهة کی و صلب و هندیان آن بهم پیچیده و مربع منوعی که چون
بازکنند چوبک انمربع متساوی الاضلاع مشاهده میکرد و بهترینها آن خوش بو و صلب
و شربت مسمی بدن و مفرح باه و مجری کو استجای حرمایند و حافظ قوتها و مقوی اعضا
و مانع فساد اخلاط و شرب آن قبل از سموم دافع تاثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش
تا سه درهم و بدلش غیر معلوم است مصر اسم مربای کدو ست اطفال که گوید و اسبع آن بقوة آن
معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفرح سده و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی
احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته بارد او و مشکر آن در اول تر و در حرارت
معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهة مالیخولیا و سده ووار

ولثه و مالیدن روغنهای کرم بر معصود دو ذلک و پاشیدن مصطکی بر ان و بخور و بستن آن
جهة تسکین و تحلیل در دبقاب معتبر و خاییدن آن جهة جذب رطوبت دماغی موثر و کوینه
مضر مثانه است و مصلحش کرد کان و کثیرا و بدستور یکشبانه روز در سرکه خیسانیده فان آن
و بدلش بوزن آن کندر و با کبوزن و نیم آن علک البطم و در تقویت جکر و معده اذخر و مقدار
شربتش تا مکثقال و روغن مصطکی که مکوفته آن را در یکرطل روغن زیتون با مقدار مضاعف
حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد آن جهة امراض رحم و معده ضعیف و اسهال
رطوبی و علل جکر و دو مثقال آن جهة قرحه ریه و حقنه آن جهة قرحه امعا و طلای آن جهة اثار
جلد و نیکوی رخسار مفید مطبوخ آب انکورست که از طبخ منصف رسیده و اثر امنصف
نیز کویند الطف از مثلث و در افعال مانند انست مقل مراد از ان صمغ درختیست مانند
درخت کندر و بسیار عظیم و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی
مقل الیهود و مایل بتیرکی و سیاه را مقل الخزاز نواحی یمن خیزد با دنجان میباشد و اثر انرا مقل ارزق
عربی کویند و بهترین آن مقل ازرق صاف بر آق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند
خوشبو کرد و قوتش تا بیست سال باقی در اول سیم کرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین
و مدربول و شیر و حیض و از ادویه حاده ادویه مسهله بازدارند و مفتت سنککرده و مسهل
بلغم و مفرح سده و شرب آن جهة سرفه رطوبی و کزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد است
و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل
و حصاة و عسر ولادة و درد پهلو و ربو و ضعف جکر و ریاح آن و با سرکه جهة رفع تسلب مقعد
و ضماد آن جهة درد پهلو و ریاح غلیظ و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و بواسیر مقعد
سام جهة ورم کلیه مثانه شربتش یکدرهم و بدلش دو ثلث آن مر و ربع آن جلبت
عبارة از نبات است که کرم کرده حصار قصر بوت شای احشا قبول کنند و آن اسکن حرارت
ورافع بنهاوقی و دهن خشونت سینه و مالیخولیا و فضلات معده و ضعف جکر و حرقة البول و صرع و حکة اخلاط

نرجس معرب از نرکس فارسی است منعی رابری و مضاعف دا بستانی نامند و جون
بیابانی انرا بشکل صلیب سفا کرده فرس نمایند منعی مضاعف کرده در سیم کرم و خشک
و تخمش سیاه و در دوم کرم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقی و جالی و جاذب و کشنده
اقسام کرم شکم و محلل قوی و بیخ مطبوخ آن بعاب منقی خصوصا با عسل و منقی رحم
و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در معده جمع باشد و التیام دهنده زخمهای
ظاهری و باطنی و ضماد بیخ آن جهة التیام جراحات و ترو رباط و عصب مقطوع ببعید بل
و صحف آن با عسل جهة دردهای مزمنه مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهة تنقیه
قروح و کشودن دبیله و سوزان نضج و با آرد کندم جهة اخراج پیکان و امثال آن از بدن
و با سرکه جهة داء الثعلب و بهق و اثار جلد و بتنهای جهة قوی کردن عصب و بر مادون
احلیل جهة رفع عنه از مجربات بشرطی که آن را سه روز در نیز خیسانیده خشک
کنند و ضماد آن جهة سعفه و منع نزلات و شکم اعضا نافع و ذرور آن قاطع خون جراحات
و التیام دهنده آن و رافع سیل و ناخنه و بوئیدن آن جهة درد سر بارد و کشودن سده
دماغی مفید چنانکه جرسیل کفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرسد مداومت بوی
نرکس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کمل آن مانند بیخ است
و شربتش یکمثقال و از تخم آن بقدر نیم آن محرک باه و تا بوسیدن و با سرکه رافع تمشی و اثار
و فرزجه بیاز آن مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرکس که مکرد کمل آن را در
روغن کنجد تخمیر کرده باشند محلل و مسکن در سیع داوی و ریحی و مفتح رحم و رافع درد آن
آن موافق امراض عصب است نرکس اسم فارسی عدس است نسرین کمل سفید است
کوچک و مضاعف و درخت آن بقدر درخت کمل سرخ و بسیار خوشبو و آن از اکمل مشکی و در
بعضی بلاد عجزی نامند و درخت کوه میباشد و در بلاد حاره تا او کی اسد دوام میکند
و بوی آن مقوی دل و دماغ و حواس و ساییده آن در لخلخه باعث خوشبوی آن مدر حیض

جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در اخر اول سرد و خشک و مقوی و قابض و رادع
و سوافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا بود داده آن با انکبین
و روغن بادام کرم کرم بنوشند جهة خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون
بواسیر و حیض و هر بره آن با بیه بز جهة بیخ و رفع از اطفال د دوای مسهل و حقنه آن جهة
قرحه امعا و طلای آن با زعفران جهة کلف و با سرکه جهة خناق و اورام حاره و اکحال آن
جهة دمعه و قرحه و جرب و منع انحلال مواد الحیثم و با شیر زنان و با سفیدی تخم مرغ جهة خشونت
پلک و حرارة و مدر نافع و مقلل منی و مسدد و دیرهضم و مصلحش بزر کتان و کرفس و قرنفل
و شربتش از یکدرم تا پانزده دام نعام بفارسی شترمرغ کوشت آن محلل ریاح بلغم و رافع لقوه
و فالج و درد مفاصل و امثال آن و طلای پیه ان باعث سرعت حرکت اطفال و جون بر بدن
بمالند اقسام مار از آن شخص بکریزند و اکر زنجبیل او شوند حس کردند و شرب آن باعث
زود تکلم اطفال و سرکین آن رافع کلف و آثار و خاکستر مغلوب آن رافع اکله نعنع معروف
و لطیفترین نباتات در جمیع افعال قوی تر از پودنه و بعاب مقوی معده و دل و قوة
ماسکه و هاضمه و مفرح و محلل مواد با رده و ریاح معده و محرک باه و از روغ و کشنده اشام
کرم شکم و اب آن با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن
فواق و غثیان و فی هیضه و منهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد
و جهة درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن مفید و جون دو سه
شاخ آن را در شیر عالیند مانع انجماد آن و با سرکه و نمک بار اشعار را انها ست و مطبوخ
آن جهة کزیدن عقرب و بتنهای جهة بواسیر بعاب نافع و رافع درد سر بارد و دمه مزمن جهة ورم
انثیان و دوران و سعوط مکید آنک از عصاره آن با روغن کل بود تا سه و فعله جهة خنا میکنند
زیر آنکه در کردن ظاهر کرده بعاب موثر و مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش بوزن
نیم آن دو بشرشتی تا دو مثقال است نفط دهنیست که از بعضی رشتهها بخار شده و سفید

و در ہر حلقہ با معاون و مناسب آن اشامیدن بهتراست و حمول آن با روغن زیتون و با زنبق جهت تقطیر البول و استرخای مقعده و غدد بوطر دلوك آن با عسل جهت لکنت زبان و سوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر عقب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع و قدر شربتی در شکستگی اعضا تا دو درهم و در سایر امراض از نیم مثقال تا یکدانگ و بدلش تقر الیهود است **موها** سنگیست سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و شبه سنگ آتش از آن ظاهر میگردد و در دو ناگرم حار بقول در دوم سرد و خشک تیز با مرو ارید و شکر قاطع بیاض چشم است بدالی و جهت از النا با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل در انع ثقل زبان و از مجربات است و مفتت حصاة و مدر بول و تلطیف آن بردان را است جهت عسر الولادة و بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست جهت قضای حاجات و حفظ آن پریشان زیاد کردن و رفع الخاء مفید **مهلبیه** بفارسی فرزنا منداز جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و آن را دو دست با حبه مهلبیه مغزه اخراج عمواه بجهة رفع قی طعام که از ریختن مواد معده ناشی شده بود اکرم و تر وجهة مالیخولیا و جنون و در د سرو تر به بدن و تولید خون صالح موثر است **میعه سائله** صمغ درختیست که در بلاد روم بسیار میشود و انجا ز درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام است و درجه از افزودن اجزای درخت حاصل میشود و مائل بسرخی و غلیظ تر است و اجناب آن را مطبوخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و سی عیبعه یابسه است و مشمول نادر سال باقی و سیم درهم آن با چهار روغنه آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و رفع ورم و تر به و زکام و درد سینه و ریه و استقا و سپرز کرده و مثانه و درد کمر و درد کبن و کرفکی و از طلای مسطوخ آن بروغن زیتون جهة ماندکی و از زنجهای بارد و خدر و کزاز و رعشه از عصبات و عقور از آن جهت درد سرو نزلات و زکام و جذام و قطور آن جهة

زرد و مقعده

از دهلو تا بدبوی نافع و حفظ دون و طلا عودن آن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شرب سم آل آنکه در یک رطل شیر جوشانیده و بنصف رسیده باشد با یکوقیه شکر بر بالای لحوم خورده شود باعث فربهی با فراط کرده و ناشتا خوردن همین را نافع شکم کرده و مجرب و قدر شربتی تا سه درهم و بدلش در عید بستهاین شوکان است **نارجیل** آن را جوز هندی نامند و درختش مانند درخت خرما و مغز نارجیل مولد منی و مسمن کرده و مسمن بدن مر و دیا و مدر حیض و جهت تقطیر البول و سردی مثانه و درد مفاصل مزمن و خواب جنون دهان و رفع مواد بارده بلغم و سودا و ماننده فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و رفع باطنی و بواسیر و خاکستر پوست آن جالی دندان و کلف و نیکو کننده رخساره و رفع ثمش و جرب و حکه و باصنامقلن مقوی **نارنج** و بو ئیدن آن رافع طاعون و فساد هوا و بوئیدن آن و شکوفه آن مقوی دماغ و محلل زکام **نارمادی** اسم مرضی حادث **نبق العسل** شراب عسل است در سیم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظ و مجفف رطوبات و حافظ صحت مردم و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل و جو دو ان خشک یکجزو جوز بو لعنبر و بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر آن و زعفران و سنبل عشر مجموع در آب بجوشانند تا از ثلث از آن بماند بسی صاف نموده بقدر عشر آن عسل تا ان اضافه نموده بجوشانند تا ثلث آن برود **نحاس** مس نامند و بتوی که در معدن متکون میشود مس است و گویند روی عبارت از آن است و بعضی گویند آن زرد و در شده و در طالیقون مذکور شده و بتوی که از گداختن سنگهای بهم میرسد بعضی از آن مایل بزردی و اکثر آن سرخ و از نحاس مراد همین نوع است و چون آن را بعضی از آن روی و تو تیا کند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی مصنوع گویند و چون اسفیداج قلیل الوجود است بنابر آن با روغن و مغز مصنوع از این اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بکداز ند بفارسی سفید روی و

نافع و مقوی نخاله

است که اطلوبه غرا آن و شربتها داده جای که دارند و در چین که داشتن بسط نفس کشیدن
کنند مادای کردست که آن رسد موزه چه برامدن آن نکرد و ضماد تخم آن با چه روغنها
سقط مورده مانع برامدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم آن بخورند باعث بزرگ
زیر بغل شکم و مطرف اسفل هکرد بجای آن که ضماد کنند نوان عضو و دیره گرمانی دارند است
نوارس نوعی از قتاده است شاخهای آن دراز و باریک و تا بقدر سه ذرع و برگش
دیره مستدیر و حجیا آن زغب شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار آن
مانند سوزن و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی در دوم و طب کثیر الوجود است صمغ آن
در افعال غریب بکثیر او بختی در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سیم و مزلق اجزای است
مجفف و قابض و در النیم عصب از نجات و از بن جهة آن را نخوة العصب نامند و شرب
و ضماد شکوفه آن و سابیده آن و بوسور جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای برآمدن
رفتن آن و شک آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره آن جهت قرحه قصبه ریه و ذات
الجنب بیعدیل و تخم آن رافع سموم و آن مضر کرده است و مصلحش فندق او ستی
بکنفال نیل درختیست کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و اغبر مایل بزردی و شکوفه
بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عصو میان ... و باسطراب از برگ بعضی مستدیر
و از بعضی دراز و بدمزه و بو شدن آن جهت زکام و ضماد آن جهت اورام بارده و قطع عرق
و مانع تولد قمل و تعقیب مو و احسان جهت داء الثعلب نافع و شرب آن مدر خون و با تریج
در دفع خفقان و امراض ... سموم و خشاندن آن با موید و خوردن آن بعد از آن
... سمن بدن و ... آن منقی رحم و خوشبو کننده است و از خواص است
که چون بکنفال آن را ... هفت عدد ... کبود ... دو چاه اندازند
... زنانشان ... بدن ... جفت شوند ...
... و جیم بد کند ... اسم فارسی ... عبارة از آن است ... مانند رز و کر ...

شد و ممکن است که جنس باشند و مستعمل هندی است و آن برّی و بستانی میباشد
نبات ... شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برگش شبیه برگ کرو ... تخمش ریزه
و مایل بسرخی مانند تخم خربزه و از آن ریزه تر و برّی آن مانند بستانی و با خشونت
زیاد و سیاه تر از آن و به تخم است و بعضی گفته اند که نباتش شبیه نبات بارتنگ بسیار
سیاه و ساقش زیاده بر ذرعی و برگ برّی آن مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ آن مایل
بسرخی و در اطراف آن غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در اخر
گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل و محلل و در آخر ابتدای اورام و قابض و رادع
نفث الدم و نزف الدم و شرب آن بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع
خروج دمل و جهت سرفه شدید اطفال و در دسنه و گرده و با غلیظ و با سکنجبین جهت
جهت سرز و با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و ضماد آن جهت سعفه
و تعقیر جلد و قروح خبیثه و با دسرخ و الثام جراحات و رفع کلف و سوخته آن جهت داء الثعلب
و با سرکه جهت قروح سر و حنا ذر مفرح بیعدیل و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت آن تا دو
درهم و بدلش بوزن آن ارجو و ثلث آن شاه است وج بفارسی اکبر ترکی نامند بیخ
نباتیست که در ابهام ... بفارسی سوسن زرد گویند برگش از برگ ... در از تر
با خشونت و ساقش ... شبیه سوسن آزاد ... باشد و زرد و مایل بسرخی
و بیخش گره دار و بعضی بعضی پیچیده و گره و مابین سفیدی و سرخی و تندطعم و مایل بعطریت
در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی قاطع بلغم و تریاق سموم هوام ...
معده و جگر و ... مقوی حافظه و منقی دماغ ... و مجفف مفاصل ...
و محلل ریاح معده و انتفاخ جهة ... و در پهلو و سرفه و حکه ...
و ... عضل ... و قطع ... و گنگ زبان ... و ... و ...
گرده و ضماد آن جهت مفاصل و اورام بلغم ... بیخ ... و فالج و ...

هذا فی بیان امراض الانسان من الراس الی القدم

صداع است که همه سر درد کند شقیقه است که یک طرف درد کند دوار است که پندارد
که چیزها گرد او گردان گردند سدر است که پندارد که دخانی از جسد وی خیزد سرسام آماسی
در دماغ مردم پیدا شود سبات خوابیست که مردم را میگیرد و هر دو چشم مبهوت خفته
باشند چون که بانگ بر وی زنند چشم خود بگشاید بی نفس اند سهر است که مردم بسیار بیدار باشد
سبات سهری است که سهر و سبات هر دو بر مردم پیدا بود صرع نوعی از دیوانگی بنابی که ...
مصروع زدن شوند و نفس او پلید و سرش گران و لون زرد و دو انجاذب کرده گرفته شود مالیخولیا
است که فکر و ظن معلول از مجاری طبیعی متغیر بوده سکته آن بود که همه اعضای
معلول از حرکت افتد و بی حرکت مانند فالج آن بود که اعضای یک نیمه بدن سست و فسرده شود
تشنج تقلص العضو الی مبدائه لقوه است که روی و چشم کج بوده شوند بنابی
که چشم بر هم نه افتد زکام شوربه را گویند رعشه لرزیدن اعضا رمد ورم گرم است
باد درد و حکه و کراند در طبقه ظاهر از چشم صرفه خونیست در طبقه ظاهری ابیض ظفره چربیست
مانند رگ و عصب از سر چشمه تا سیاهی چشم ظاهر شود سبل غشاوت بر چشم عارض شود
و چشم سرخ شود و اشک بریزد و نتواند در روشنائی روز نگریستن و رگهای بسیار در چشم ظاهر شود
تا مردم چشم رسند جرب چشمها سه قسم است یکی برآمدن جفن باطن با خشونت و بسیار
سرخی دوم خشونت بسیار و سرخی کم سیم بسیار چشم غلیظ شوند و خشونت هم بسیار بود
نزول الماء رطوبتی در سوراخ چشم افتد و منع اجرای نور کنند و آن رطوبت یا سبز غالب
یا کبود یا سفید ... بدن ... غشا شبکوری انتشار و استفاد و بختی مژه های چشم
... که متولد شوند در مژه های چشم بواسیر گوشتی است زیاده
در ... و ... یک قلع بگردی ... سقوط ... بختی ...
... بگردی با هیبوک ... را گویند و خون ... گویند ... سعال
علته فی الدماغ و المنخرین ... خفقان ... بیخ طپیدن دل ... ضعف دل

ذات الریه ورم حار فی الریه شهوة کلبیه بسیار خوردن فواق درد معده و طعام
خورده و اقی کند غثیان چشم تاریک شدن و با فتد تهوع بگردی الجنی را گویند هیضه
علت که مردم قی کند و با غثیان و کرب و سوختن در دهن معده بود و روده هم درد کند
مغص درد کردن روده را گویند زلق الامعاء ان لا یلبث الطعام فی الامعاء یرقان زرد
سوء القنیه فساد مزاج جگرات استسقا علت که شکم او ورم کرد و او سه نوع است
لحی و زقی و طبلی سبز طحال و علامت آن رنگ معلول زرد و بسیار تشنه و اشتها در
موضع سبز میباشد و گونه معلول سیاه بود و نبض مختلف شود گرده بگردی کلی و علامت
آن بود که کرب و نیز در اجابت نشنه و حرقه در موضع گرده باشد و بسیار شهوت جماع تقطیر البول
یعنی چکیدن با سوز و جز سنگ مثانه و گرده علامت وی خیانا بود که گرده درد کند
و کرانه و تمدد و خروج بول با بند ابود ورم گرده علامت وی تب و تشنگی بسیار و صداع و
اختلاط عقل معلول باشد اختناق الرحم است که رحم بهم بیاید و منی در رحم مرده و علامت
آن بود که روی زن را ازرد شود و اختلاط عقل بود و کسلان کند و ساقش ضعیف و دل
خفقان گیرد و بعضی طپیدن و نبض باریک گردد و سوراخ بی تر بود بواسیر زیادتی است پیدا
شود بر دهن رگهای مقعد و آن سه نوع بود یکی ثؤلولیه یعنی چون ثؤلول و یکی عنبیه
یعنی چون دانه خوشه انگور شود سرخ لون و یکی باطن التوت بود و سرخ رشته حلقه
کون را گویند که مدور رسیده نواصیر زخمیست در دبر آدمی مزمن گرده که دایم از آن
آب بیاید داء الفیل که ساقها با آماس گیرند تا همچون ساق فیل بود و نشف ... بزرگ
جمره ورم صفراوی بود و حدوث آن از مرار صفراوی باشند علم بثره های صفراوی بود
که مبکری وسیع در بدن کند حاروسی بثرکی کوچک مانند دانه های حاروسی و سر آن ... شان
البلغ ... سرخی ... صفراوی بود ... مانند ... ثالث ... بود ... و باکره
... آن رطوبت ... بود ... البلغ

دمون بود بسیار سرخ واکثر هیجان ان در روز و انجا از بلغم بورقی بود هیجان ان در شب

دبیله داری کبیر الحجم بزرگتر از دمامیل مستدیر الشکل بد تغیر بلکه مانند لون بدن و بجه درد باشد

سرطان ورم سوداوی بود متولد از سودای محترق یا از ماده صفراوی وعلامت آن

بود که اول ابتدا با آماسی چون بادام یا صغیر کند پس بروز ایام زیاده شود با صلابتی شدید

و کمودة لون و استداره شکل با کمی حرارة و چون بزرگ شود عروق سرخ درو پیدا شوند که و

چون پایهای سرطان و باین واسطه باشد و جسم کم باشد و از سرطان بعضی بسیار درد کنند و بعضی

درد نکنند و بعضی قروح کرد و بعضی نا باشد که قروح نشود فی الجمله درد سب رسوا پیچ مطلع در برخ

آن ثبت لکن معالجه کنند برای سه اغراض یکی آنکه تا زیاده نشود و یکی تا قروح نکرد و یکی تا

بسیار مفسد باشد خنازیر مانند سلع بود و فرق میان سلع و خنازیر آنست که خنازیر از

گوشت جدا نبود و سلع جدا بود و اکثر حدوث خنازیر در ان جا باشد که گوشت انجا سست

باشد مانند گوشت بن گردن و زیر بغل و بین ران و صلابت خنازیر از سلع صعب تر باشد

خزاز از اجسام صغار باشد دقاق مانند سبوس که از جلد سر بریزد و کردن دو اکثر آن در

کودکان و شابان بود داء الثعلب و داء الثعلب و داء الحیة یعنی در در و با و داء

مار ... ان العلتان یعنی این هر دو علت چنان بود که موی بریزند و انجا هر دو علت در این

هر دو حیوان عارض شود و فرق هر دو از یکدیگر آن بود که داء الحیة جلد هم متقشر شود با تخلخل

و بخلاف داء الثعلب صلعه در سر حادث شود و بر اخشک ریشی آماسد یعنی

... اول باشد ابرنوری کنند رجا بین منفرج منبسط و خشک ریشی شود و بعضی

... آن زیاب ... و بعضی خشک باشد ریاب بزبان فارسی کل گویند آن داد و شاری

ترج گویند بزبان ... گویند و اکثر آن در ... باشد از کثرة رطوبات مزاج شان اکثر

ازالة ... الملوک را گویند ... بکردن ... [illegible]

... وفن ...

آن کثرة تعرض آفتاب بود در روزهای گرم و کثرة اغذیه یا ادویه گرم و خشک بود یا کثرة

استفراغ رطوبات بود از بدنها از بینی بود یا از کثرة شستن سر با دیشور یا اکی ستی

علل الظافر یعنی دردهای ناخن دردهای ناخن بسیار اند یکی داحس بود و آن ذکر کرده شد

و یکی برص ناخن و یکی جذام ناخن و یکی سطر شدن و یکی قلع شدن و یکی اختناق خون زیر

ناخن بود خلع زکه چون ورهی وزنی ونی خلیان ناهقین ناهق مران

کس را گویند که در حال متوسط در صحت و مرض بود یعنی نه صحت تمام یافته و نه علت

تمام رفته باشد وبا آن بود که هوا متعفن کرد مانند آب متعفن هوا بر بساط

صرف خود در ... نکرد الا که جزوی از بخار و دخان ردی در وی آمیخته ردی شود

فی الجمله ردیت هوا شود اکر ده مثقال سعتر کوهی که خشک باشد و ده

مثقال کندر با هم خرد کنند و درمیان هشت مثقال عسل کف گرفته معجون

کنند با شئ ملایم هر روز سه مثقال ناشتا بخورد در کرد ... قائم کرد انده

لقوة الجماع اجتمعت لکثافة ان البصل اذا قلی ونقع رغوته وطرح فیه بذر الجرجیر

معر... وعقد فانه ... لسیرها ولعق منه کل یوم مع الریق وعند النوم فانه لو کان ... ابن

مائة وعشرین ... [illegible]

[illegible]

جوارشن ...

کندر دواله سنبل زعفران کبابه سادج ...

۳ ۲ ۵ ۲ ۳ ۳

نارجیل شقاقل بزباد سعد ... عود تخم پیاز

۷ ۵ ۴ ۳ ۵

فلفل دارفلفل صندل دارچینی جوز ... حل

۳ ۳ ۲ ۴ ۴ ۳

زنجبیل درونج جدوار ...

۳ ۳ ۲ ۷ ۳

تربد مصطکی ... بابونه ... زیره ...

۵ ۳ ۴ ۵ ۳

با عسل ...

... دوباره ...

ای الذی یعرف ان امته ... ای الذی یعرف ... ای الذی یعرف ...

قال النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله الموفوث والمرموث والمدیوث

اگر خواهی که وقت حصر بدانی بدین حروفها که بسرخی نوشته نظر کنی بحسب ابجد که آن حرف چند عدد می‌شود و هشت عدد دیگر بران عدد زیاده کنی و بنگر که چند عدد و سیکان و ... خود با فتاب بکنی و عکس خود ببیاری خود حسب بکنی که آن چند با کند وقت عصر آنست

ا ز ه ح ب ا ا ب ه ه

کانون الکانی سباط اذار نیسا کمادان حزیران تموز ایلول ...

ترکیب بجعل الطلق مع [illegible] وخله حلا جید احتی لا یبقی فیه علة ویجمعه ثم یجمع عد الذ رجل ثم بجعل فی قلب الغیل ویجعل الغیل فی بطن البغل ویجعله فی روث البغل ٢ ا عشر یوما وبعد هذا یخرجه ویضعه فی اناء مدهون مع نار لینة ویمزجه باصبع الی ان یموت واحد منه ... من الذهب باذن الله تعالی یکون

[illegible] از برگ الله ... وبزر البغل والشبث وبزر الکرفس ومصطکی از هر یکی ده درم ... قرقرها وعود الخجور از هر یکی ... درم ... ومنقل کرده وانگبین ... باند وبدان عجین کرده ... روز ... مقدار ... درم ناشتا خورده که مقوی معده ومذهب بلغم وقوی کننده ... وپاک کننده ... واگر ... جاری ... باشد ... جامعه ... نماند کرده مجرب ولیار ... بتجربه کرده ...

کشتن جبار ... ابراهیم خان سنه ۱۱۴۹ وکشتن حسن آقا سنه ۱۱۵۰

وکشتن ... آقا در وسطان سنه ۱۱۵۴ وکشتن ... خان ... سنه ۱۱۶۵

وکشتن ... آقا ... سنه ۱۱۸۸ وخراب کردن ...

ابراهیم خان سنه ۱۱۴۰

... کرده در ... سنه ... ۱۲۰۷

۱۸۰۰

یک مثقال عبد و یک ربع سفید و یک را سنج و یک طرح طرحا اجرا اسحق نموده و با بغداری
تخم مرغ زرد او و برگ دستانگ داده اندک اندک افزوده تا با هم مخلوط شده و گلوله
کرده در میان آفتاب گذارند تا خشک شده بعد درمیان بوته نهاده تا سوخته شود
بعد بیرون آورده با آب شسته در بوته کرده تا حل شود یک درهم از وی یک
درهم سیم خالص و یک درهم روح تیبا و پنج درهم مس در بوته حل کرده
سیم گردد ان شاء الله تعالی عجب عجب

حب السعال

ریشه را پاک کنند و ریزه بشانند و وزن کنند بگیرند بنفشه اب سوس پرسیا وشان
کتیرا صمغ عربی ... از هر یک یک درهم تخم بادیان یک درم ...
چهار درم ... چهار درم ... دو درم ... درهم زعفران
نیم درم بلعاب ... بسرشند